







مجموعه کتب طراز شاه ولی الله دہلوی

عقود کبیرہ      بیاض لکھنؤ      سرور لکھنؤ

عقد الحبیہ

والله اعلم  
بما یخفی  
عندہ  
وہو اعلم  
بما یرید  
وہو اعلم  
بما یرید  
وہو اعلم  
بما یرید



بسم الله الرحمن الرحيم نعم انخير

نعم الهي و باره ابن بنده ضعيف بيه سها اند و اجل آنها فوفيق فهم قرآن عظيم  
است و من حضرت رسالت پناهي عليه الصلوة و السلام بگمترين ميثان  
ببار اند و اعظم آنها تبليغ قرآن كه هم است انحضرت صلي الله عليه و سلم  
قرآن را ملقين : موبو و زابا اول تا ايشان بقرن ثانيا رسايده و  
بكذا و نذا تا انكه ابن و رمانده را انير از روايت و در ايت آن حصه رسيد  
السلام صل علي هذا النبي المكرم سيدنا و مولانا و شفيعنا افضل صلوك و امين  
بر كائيك و عفو او و اياه علماء امته اجمعين بر جنتك يا ارحم الراحمين يا  
بعد ميكا يديتير و في اسم بن عبد الرحيم عالمها الله تعالى بلطفه العظيم  
چون نبرين بنده دري زر قيم كتاب الله كشاند و خواست كه بعضى كتاب  
نامعه كوزد بيه نام الله باران را بكار آيد و رساله مختصري مضبوط نمايد  
اميد واري از عنايت بيه علته حضرت باري است كه طالب علمان  
را بجهت و فهم اين قواعد را ماسي و اسع و رفهم معا بيه كتاب الله كشاو  
كرد و كه كمر نري در مطالعه تفاسير با كذا را نيدق آنها بر مفسران على

انهم اهل قبله في اذننا الى سبر برنه بان خط و ربط برست نبارند و سيشه  
اجوز الكبر في اصول التفسير و ما توفيق الا بالمد عايد توكلت و هو حسي  
و علم الكميل و مقاصد رسال المنصرست و رنج باب باب اوز و ريان  
علوم بچكانه كقرآن عظيم بطريق تفيض مبر آنها و لا ميفر موده است  
و كويان نزول قرآن بالاصالة بر آي آن بوده است باب دوم و ريان  
و جوه حق و نظم قرآن بر سه اوزان اهل زبان و علاج آن و جوه و رنج  
بيان باب سوم و ريان طالع نظم قرآن و شرح اسلوب بربع ان بقدر  
طاقت و امكان باب چهارم و ريان فنون تفسير و حل اختلاف واقع  
و تفسير صحابه و تابعين باب پنجم و ريان حمله صالحه از شرح غريب قرآن  
و اسباب نزول آن كه مفسر الحفظ آه و قد ارشد و رست و خوض در  
تفسير برواي حفظ آن ممنوع و مخطوبه باب ششم و ريان علوم بچكانه  
كه قرآن مجيد بطريق تفيض بيان آن فرموده است يا جزويت كه معاني  
منطوقه قرآن خارج از رنج علم است علم الكلام الهيه احب و مندوب  
و مباح و مكروه و حرام خواه از نظم عبادت باشد يا علمات يا بدبر  
قرآن با سب است دينه و تفصيل اين علم و ميفر موده است و علم في صله جبار  
فرقه ضاله بنود و نصاري و مشركين و منافقين و تفرع اين علم و مته  
مشكلم است و علم تكبير بالاد النداز بيان خلق استماني و زمين و الهام  
بنندگان با پنجه ايشان را درمي بايست و از بيان صفات كامله او  
تبارك و تعالي و علم تكبير با نام الله يعني بيان و فايده كه هنر اخلاصا

بجا در نموده است از حسن انعام و تعلیم و تعجب مجرب و علم و کثرت  
و با بعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ انعام  
این علوم و الحاق احادیث و آمار مناسبه و ضمیمه نکرد و اعطاست و بیست  
این علوم بر روش نفر عرب اهل واقع شده بر روش نفر بر متاخران  
بسیار در آیات احکام اختصار در قاعده متن نوبان است و تنقیح  
از نبود غیر ضروری که مضاعفه اصولیان است انفرادی نفرمود و در آیات  
فخی صمه الزام مشهورات مسلمه و خطایات نافعه اختیار نمود و تنقیح  
بر این بر روش منطقیه است و راجع به از مطالب چنانکه قاعده  
ادبار متاخرین است رعایت نکرد بلکه آنچه القاء آن بر عباد مهم و است  
انرا نشر فرمود و بسبب آن که کوشد و هر چه موخر شود کوشد و عاقله  
مفسرین بر آینه را از آیات فخاصه و آیات احکام بقصه مربوط  
سازند و این قصه را سبب نزول آن کارزار اما محقق است که قصد  
اصولی از نزول آن فراتر از سبب افوس بشیر است و دریم شکستن عقاید  
باطله و اعمال فاسده ایشان بس وجود عقاید باطله و مکلفین  
سبب نزول آیات فخاصه است و وجود اعمال فاسده و جربان مظالم  
در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نشدن  
ایشان مکرر تکرار الا و ابام و قاعع موت و با بعد آن سبب نزول آیات  
تذکیر است خصصت بآیات قصص خبری که تصدیق رواست آن کشیده اند  
چون ان فیما بین مکرر و بعضی آیات که آنجا تفریض است بواقع از زمان

که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده باشد پس از زمان آنحضرت  
نظم و سبک و در انتظاری که سامع را شنیدن آن تعریف حاصل می شود  
بدون بسط قصه زایل نمیکرد و پس لازم آمد که این علوم را بهی شرح کنیم  
که مؤلفه ابرار و قصص چو سینه لازم نیاید و اصل در قرآن مجید با جبار فرقه جماع  
فی صمد واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این و آن صمد  
بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و قصص نمایند بر شناساند  
او و بر آن انکار کنند پس بس و دیگر آنکه شهادت ایشان بقرآن نمایند  
آنرا با و آنکه بر آن شبهه و یا خطا بر سر حل نمایند اما مشرکین خود را احسان میکنند  
و دعوی تدین بکنند ابراهیمی میگویند و تدوین و ضعیف کسی را گویند که بکنند ابراهیمی  
متدین باشد و شعار آن ملت را لازم کنیم و در این ملت ابراهیمی حج خانه  
کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل از جنابت و اخفای و سایر  
حاصل فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات  
سبیه و رضاعیه و زوج و حلق و شجر ذریه و آفة سب بدح و تحریم  
در ایام حج و در اصل ملت و وضو نماز و صوم و زطلوخ فجر تا غروب  
صدقه بر نیامی و مسکین و اعانت بر نواست حق و صلوات بر حامی شروع  
بود و تمجید فعل این اشیا و در بیان ایشان جاری بود اما جمعی میگویند  
اگر آنرا ترک نموده بودند در میان ایشان کان نمیکن شده بود و تحریم  
قبل و سرقه و زنا و ربا و غضب نیز در اصل ملت واجب بود و انکار بر  
فعل ایشان بی محله جاری اما جمعی میگویند مشرکین متکلب آن بودند و بکنم نفس

آثاره میرفتند و عقیده اثبات خداست و آنکه خدا حلق آسمان و زمین است  
و در حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد را اعمال کنند  
و مقدر حوادث قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان مفرج خدا  
اند مستحق تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان  
بر اینها دلالت میکند اما بموجب شکی درین عقاید شبهات بسیار ناشی از  
ایستاد آن امور و عدم اهت بادرک آن پیرسانیده بودند و گویای  
ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و تکا رعداد و استبعاد رسالت حق  
صلی الله علیه و سلم و فاش شدن او و اعمال فجیه و مظالم در میان یکدیگر  
و ابتداء رسوم فاسد و مندرک بر ساختن عبادات شرک است که غیر خدا  
را صفات فتوحه و اثبات نماید مثل تصرف در عالم بار اوده که تعبیر آن  
بکن نمیکون می شود یا علم و ابی از غیر کتاب بجو اسل و دلیل عقلی و  
منام و الهام را مانند آن یا ایجاد و شفا و مرخص با لغته کردن هر شیخ  
ناخوش بودن از او و البته آن گرا بیسته شکست یا بیمار و شفای کرد و باو  
فرستادن بر شخص تا بپس آن رحم و فراخ معشیت و صحیح بدن و سعید  
باشند و این مشرکان در خلق جواهر و در جبراه و عظام هیچ یک را نمیکرد  
نمیدانستند و چون خداستعالی هر کاری را بر ابرام فرمایید هیچ یک را قدرت  
ممانعت آنهاست نمیکردند بلکه اشک یک ایشان در امور خاصه بعضی  
بود که آن میکردند که مانند آنکه باد شاه عظیم القدر رندگان خاص  
خود را با طرف ممالک میفرستاد و ایشان را در امور خزینه تا و میفرستاد

حکم خداوند بر او نازل شده است و مختار و مقهر است میدارد و خود را بر سیر امور  
بزرگتر بندگان نمی برد و از دو خواست سایر بندگان بقبول میکند و شفاعت قهار  
در باب خداوند و توسل ایشان را قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق  
جل جلاله بعضی بندگان را خیر از خدمت او طلبیده و او هست و رضاد و سخنان  
و سایر بندگان اثر نمیکند پس واجب میباشند تقرب بآن بندگان  
خاص تا ثوابی قبول ملک مطلق و اتمیل شود و شفاعت برای آن  
در مجاری امور و وجه بند برای پادشاه و بلا حظه این امور سجد و سبوی ایشان  
و ذبح برای ایشان و عطا بنام ایشان و استغاثه در امور ضروری  
بقدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتهای از سنگ در زمین  
و مثالی آن تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساختند و کمالان رفته رفته  
آن سنگها را بذا آنها معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه  
عبارت از انبیا صفات اینها نیست جدا از انبیا که و تعالی پس  
میکشند که ملائکه و فرشتگان خداوند و میکشند شفاعت نه بندگان خود قبول  
میکند اگر چه رضامند نباشد چنانکه با و نه نامان نه سجنه امر اکبر  
کاهی چنین میکنند و عالم و سمع و بصر که لایق جناب الوهیت است چنانچه  
در زمین ایشان جامع گرفت بر علم و سمع و بصر خود قنای میکنند  
و در خشم و تحیز محبتا و نند و بیان تحریف است که اولاد حضرت اسمعیل  
بر شجره جبرئیل کوا خود بودند تا آنکه عمر بن الحی ثقفی آمد علیه بید شد  
بی ایشان احضام و قطع کرد و عبادت آنها مشروع نیست و

کردن بخاطر و کواکب و عام و استقامت با زلام و مثل آن برای انجام  
 انفرج نمود و در این حادثه پیش از زبختن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 نزدیک سه صد سال وقوع یافت آن درین باب مشک با تار  
 آبا و جد می نمود و انرا یکی از شیعیان طاعه می دانستند و اگر چه انبیا و سلفی خیر  
 و شایسته بودند و فرموده اند اما نه باین شرح و بسط که در قرآن عظیم مذکور است  
 که از جمیع مشرکین بر آبی طلع نمودند و بعد می انکاشتند و این  
 جامعه اگر چه بنوّه حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل بلکه بنوّه حضرت  
 موسی علیهم السلام نیز اعتراف نمود و بود اما صفات بشریه که  
 جواب حال با کمال انبیا است ایشان را نشویش میداد و حقیقت  
 تدبیر الهی که مقتضای اعتقاد انبیا است نشاخته چو بالوف بمحمد رسول  
 مبرسل بودند آنرا استبعاد می نمودند و درین باب شیعات و انبیاء معصوم  
 و زبایان محبا و آورندگانند انکه محتاج بشراب و طعام نمی جریا باشند  
 و خدا تعالی فرشته را بر انفرستند و بهر آدمی جدا جدا چراغی نازل  
 نمکند و علی بدو آن اسلوب و اگر در تصویر حال مشکین و عقائد و احوال  
 ایشان توقف داری احوال محترمان اهل زمان خصوصاً انانکه با طهر  
 دارا اسلام سکونت دارند ملاحظه کن که دلایله را چه خیال کرده  
 اند و با وجود اعتراف بدو ایستاد و لبای و متقدمین و درین زمانه و حواله  
 محال می انکارند و بقدر و استانها میروند و انواع شرک بعمل می آورند  
 و تشبیه و تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و بحکم حدیث

سَنَنْ مِنْ قَبْلِكُمْ فِي هَذِهِ الْأَقَاتِ سَجَ جَزَائِرَ كَرَامَةٍ وَفِي قَوْمِي تَكْبَرُ  
أَشَدَّ وَتَعْتَقِدُ أَنَّ عَاقِلًا أَلَا اللَّهُ بَعْدَهُ عَنْ ذَلِكَ بِالْمَجْدِ رَأْسًا لِي بِرَحْمَتِهِ خُود  
أَخْضَرَتْ رَأْسِي أَلَا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَدَّ أَنْ عَرَبٍ مَعْبُودَةٍ سَاحَتْ  
وَأَخْضَرَتْ رَأْسًا قَامَتْ بِالْمَجْدِ حَقِيقَةٍ أَمْرٌ مَعْبُودٌ وَرَقْرَقَانِ عَظِيمٍ بِأَنْشَاءِ نَحْمٍ  
مَعْبُودٍ وَدَرْجِي صَدْرِي بِسَلَامَاتِ الْإِنْسَانِ أَرْزُقَانِي بِمَدِي حَقِيقَةٍ أَقْبَعُ  
سَدَّ تَأْثِيرَ الْمَرْأَةِ مَحْقَقٌ شَوْذِبَسْ جَوَابُ الشَّرَافِ أَوَّلًا طَلَبُ وَتَلِيلُ  
وَأَقْصَرُ تَمَسِّكُ أَيْدِيَنَا بِنَا عَدَمِ سَاحَاتِ الْإِنْسَانِ كَانِ بِأَخْدَائِي تَكْرَارُ  
وَتَعَالَى وَالتَّضَامُنُ عَزَّ وَجَلَّ تَعَالَى أَقْصَى ثَابِتَةٍ عَظِيمَةٍ مُخْلَافَةِ الْإِنْسَانِ  
سَدَّ كَانِ وَتَأْثِيرُ بَيَانِ الْإِنْسَانِ أَيْدِيَنَا بِرَبِّهِ مَسْئَلَةٍ وَتَأْثِيرُ سَلَامَتِهِ قَبْلَكَ  
مِنْ رَسُولِ الْإِنْسَانِ أَلَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي وَرَأْيَا بَيَانِ الْإِنْسَانِ  
عِبَادَتِ الْإِنْسَانِ وَتَسْقُوطِ الْحُجَرِ أَرْزُقَانِي بِمَدِي حَقِيقَةٍ تَكْرَارُ  
الْوَهْمِ وَتَأْثِيرُ الْإِنْسَانِ جَوَابُ سَوْقِي سَبَّحَ لِلَّهِ فِي هَذِهِ الْقَوْمِ كَيْدِ الْإِنْسَانِ أَمْرٌ مَعْبُودٌ لَدُنْ الْإِنْسَانِ  
وَجَوَابُ تَشْبِيهِ أَوَّلًا طَلَبُ وَتَلِيلُ وَنَقْصُ تَمَسِّكُ بِقَلْبِهِ أَيْدِيَنَا بِرَبِّهِ  
تَكْرَارُ وَتَأْثِيرُ الْإِنْسَانِ وَتَأْثِيرُ الْإِنْسَانِ وَتَأْثِيرُ الْإِنْسَانِ وَتَأْثِيرُ الْإِنْسَانِ  
بَيَانِ تَشْبِيهِ الْإِنْسَانِ مَكْرُوهٍ وَتَكْرَارُ سَوْقِي خُودِ الْإِنْسَانِ تَكْرَارُ  
الرَّكِبِ الْإِنْسَانِ وَتَكْرَارُ الْإِنْسَانِ وَتَكْرَارُ الْإِنْسَانِ وَتَكْرَارُ الْإِنْسَانِ  
مَشْهُورَاتِ وَتَكْرَارُ شَعْرِيَّةٍ تَكْرَارُ شَعْرِيَّةٍ تَكْرَارُ شَعْرِيَّةٍ تَكْرَارُ شَعْرِيَّةٍ  
صَحْحٌ وَتَكْرَارُ جَوَابِ تَحْرِيفِ بَيَانِ عَدَمِ تَقْلِيدِ الْإِنْسَانِ أَرْزُقَانِي بِمَدِي حَقِيقَةٍ  
نَهْمُ اخْتِرَاعِ وَتَكْرَارُ اخْتِرَاعِ غَيْرِ مَوْصُومٍ سَبَّحَ لِلَّهِ جَوَابُ اسْتِعْجَالِ شَرِّ



و نشر اولاً قیاس است بر احیاء و مرض و مانند آن و بیفتح قضا که شمول آن  
 و امکان اعاده است اما نیا بیان موافقه اهل کتب البیه است در اخبار  
 بآن و جواب استبعاد رسالت اولاً بیان وجود است در انبیا و مقتدر  
 و ما و سنان قبلک الارجال انوحی الیه و یقول الذین کفروا است سلا  
 قبل کفری بالمد شمس اینست و بنیکم و من عنده علم انکتاب و ثانیاً وقوع استبعاد  
 به بیان آنکه اینجا رسالت عبارت از وحی است اقل آنما انباشت مشکلم یوحی  
 الی و تفسیر وحی بانچه حال نبود و اما کان کثیر ان یکلمه الله بالاسی و اما ثانیاً  
 بیان آنکه عدم ظهور معجزه بکرا قراح آن میکند و عدم موافقه حق  
 ما اینان نفسین شخصی که بنامبری آن میخواهند و یا فرشته را بنامبر  
 شاختن یا نبی حی نفسی شدن بنامبر فصاحت کلیه است که علم ایشان  
 از ادراک آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیه مشرکین بودند  
 این مضامین را و سوتها و بسیار با سلیب متعده و تا کیدات  
 بلوغ اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیره تجانش نموداری  
 فما حقه حکم مطلق به بساجه این جا بلان چنین باید و در مقابله اهل  
 بی عقلمان سخن گفتن بجهن تا کیدت بدو لک تقدیر العزیز العلم و  
 بود و توجیه امان آورده بودند و ضلاله ایشان تحریف احکام تواتر  
 بود خواه تحریف لفظی باشد یا تحریف معنوی و گمان آیات آن و افترا  
 بالحق آنجه از ان نیست بآن تا اهل و راقامه احکام آن و در مقابله  
 در نصب و زبب خود و استبعاد رسالت حضرت بنامبر اصا

و نام می تو بی و طعن بر نسبت آنحضرت بلکه به نسبت نه انبارک و قعاس  
 نیز و قبل بودن بجل و حرص و غیر آن اما تحریف لفظی و ترجمه توراته و مثال  
 این بکار میروند و در اصل توراته پیش این فقیر این سخن محقق باشد و هو  
 قول این عباس و تحریف معنوی تاویل از است بکل آیت به غیر معنی آن  
 سینه زوری و انحراف از راه تقسیم از انجمل آنست که فرقی میان این  
 فاسق با فاجر جاده و بر ملتیه بیان کرده اند که فاجر را مخلوق و عذاب شدیدی است  
 نموده اند و فاسق را خروج از ملتیه است و انبیا و است کرده و در فقر این  
 معنی در ملتیه آنها را نام نموده اند که ملتیه که همانند و توراته یهودی و عبری  
 را این منزله اثبات نموده اند و از قبل نصرانی را بعد از این مرتبه داشته  
 اند و در قرآن عظیم کلمات این ثمریه نموده اند و حکم ایمان است  
 بخدا و روز آخر و انقیاد و بیغامبری که این نشان معوث باشد و علی  
 بشرا لع ملت و اجتناب از منیاب آن نه خصوص بیغ فقه اند اما پس  
 میبود و استند که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشت خواهد بود و  
 بسیار او را خلاص خواهد ساخت و خبر چند روز و روزی خواهد ماند اگر چه  
 آن نشاط حکم متحقق نشود و ایمان بخدا یوچی آورده باشد که صحیح بود  
 و از ایمان با حُرث و برسانته بیغامبری معوث بآنان خطی ادراک  
 نگزوده باشند و این غلط صرف است و جمل محض چون قرآن عظیم همین  
 است هر کس سابقه و مسین مواضع اشکال آن این شبهه را بر وجه  
 است و گفت فرمودی این کسبیه و احاطت به خطیته تا و لیک اصحاب

انما فیما خالدها و از انجمله آنست که در هر ملت احکام بحسب مصالح آن عصرین  
 نموده اند و تشریع بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بنا کید انجذابان  
 و ادامه عمل و اعتقاد بران و حصر حقیقت دران امر فرموده اند و مراد آنست  
 که در آن عصر و در آن زمان و در آن احوال مخصوص است و ادامه ظاهری مراد  
 است از ادامه حقیقت یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پیرده خفا از روی نبوت او  
 بر نداشتن شود و اینان را بر استحال نسخ بیرون بسته حمل کردند و وصیت  
 اخذ بان ملت فی الحقیقت منسوخ و صیغه اخذ بایمان و اعلاء اعمالیست مخصوص  
 آن ملت که از آنها معبر نیست ایشان خصوصیت را معبر دانسته گمان کردند  
 که یعقوب علیه السلام او را و خود را به پیرویت و صیغه کرده است و از انجمله  
 که خدا امتعا در هر ملت انبیا و تابعان ایشان را بقلب مقرب و محبوب  
 تشریف داده است و منکران ملت را بصفه مبغوضیت مکتوبیده و درین  
 باب بلفظ شایع در زیر قوم تکلم واقع شد که لفظ انبای بجای محبوبان  
 ذکر شده باشد چه عجب پیرو گمان کردند که از آن تشریف دایر بر اسم  
 پیرویی و عبری و اسرائیلی است و ندانستند که دایر بر صفت انقبای و خضوع  
 و تمسک به مراد حق است به بعثت انبیا و ازین قبیل تاویلات نمایند  
 بسیار و ر خاطر ایشان مگر کوز شده بود و آن را از آباد اجداد خود فرا  
 گرفته قرآن از الله این شبهات بر وجه اتم فرمود و گمان آفات آنست  
 که بعضی احکام و آیات را برای محلی فطنته جاه شرعی و یا برای بیان  
 اخفا نموده اند تا اعتقاد مردمان به نسبت ایشان متلاشی نشود

تبرکت علی بک آیات مدام نشوید از انجا است که رحم زانو و توره مذکور است  
 و این نشان بنا بر اجتماع احبار خود بر ترک رحم و اقامت جلد و نسج و وجه بجای آن  
 اگر آن ترک نموده بودند از خوف فحشیه انزای پوشند و از انجا است که  
 ایات را که در ان بشارت اجر و اسماعیل علیهم السلام است یعنی  
 بنی در میان اولاد ایشان و اشاره بوجود و ملتی که در سرزمین حجاز شریع  
 تمام پیدا کند و سبب آن جبال عرفات به تلبیه مملو که کرد و در اطراف  
 اقلیم قصد از موضع کند و آن ناعال و توره ثابت است تاویل بگیرند  
 که اشیا است بوجود این توره است باخذ آنها و می کنند ملجمه کتب علیها و  
 چون این تاویل در یک کس می شنید و پیش کس صحیح می شد  
 با یکدیگر توابع حکم وند با خلفا و آن و تجویر اظهارات بر عام و خاص  
 نمیکردند و انچه توابع ما فتح الله علیکم یعنی جو کم به عند رکن جبهه ای  
 بودند منت نهادن خدا بر احد و اسماعیل با این مبالغه نکرد این است  
 بدین تشریف هیچ احتمال دارد که حمل بر اخذ آن نباشد و تحریر  
 تدریس آن نبود شیخ نکند انک غظیم و اما افتیر ابرس سبب  
 آن دخول تعقی و نشد دست بر احبار و در بیان ایشان و استحقاق  
 یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک مصلحت و در ان بدون  
 نص مشایخ و استنباطات و البسیه و رواج دادن پس اتباع از  
 ملحق اصل ساختند و اتفاق سلف خود را یکی از حج قاطعه کان  
 بیکر و خود و را کار نبوه حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستند

ایشان نیست کما اقوال سلف و همچنین در بسیاری احکام و اما سائله و در  
 احکام آن و از کتاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضای نفس اماره  
 است و این بر همه کس ظاهر است اما من رشاء البدان النفس اماره ظهور  
 الیها رحم زنی اما این در زینت و در اصل کتاب در یکی و دیگر پیدا کرده که تکلف  
 میکردند برای توضیح آن بتأویل فاسد و انرا در ترک تشریح اظهار نمودند  
 اما استبعاد رسالت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم بسبب  
 آن اختلاف عادات انبیاء و احوال ایشان است و اگر آثار تزوج  
 و تقلیل آن و آنچه بدانند اختلاف متعارض ایشان و اختلاف  
 سنته الله در معامله با انبیاء و لغت پیغامبر از قوم بنی اسماعیل  
 بعد از آنکه جمیع انبیاء از بنی اسرائیل بودند و امثال این و اصل  
 درین مسئله است که نبوة بخبر له اصلاح نفوس عالم است و نبوة  
 عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بر و انهم هر قومی در  
 عبادات و تدبیر منزل و سیاست و تریه عاداتی دارند اگر نبوة  
 و زان قوم پیدا شود آن عادات را بر انداخت نهند و از سر نو  
 ایجاد عادات دیگر نه نمایند بلکه تمیز کنند در میان عادات آنچه بر  
 قاعده باشد و موافق مرضی حق بود باقی گذارد و آنچه خلاف آن  
 باشد تغیر دهد بقدر ضرورت و دیگر آلاء الله و ما بام الله تمیز بهمان  
 می شود که در میان ایشان شایع باشد و بدان استناد شده  
 باشند پس بسبب این نکته متعارض انبیاء مختلف شد و مثل این

اختلاف

اختلاف اختلاف حکم طبیب است چون تریب و دویار کنند یکی را دوا سرد و دیر  
 و غذا نبارد و وصف کنند و دیگر را دوا حار و غذا حار را سرد نماید و غرض طبیب  
 در بر دوا جای نیست و آن اصلاح طبع و از اقسام مفید را ببرد باشد که در هر  
 اقلیمی دو دوا غدا اعلیٰ و وصف کنند بحسب عادت آن اقلیم و در فصلی  
 تریب و دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل همچنان حکم حقیق حل می شود چون  
 خواست که آن بیمار را در مرض نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع  
 قوه ملکیه و دواء المفسدان ایجاد نماید بر حسب اختلاف اقسام افواجم و عادات  
 و مشهورات و مسائل است و بعضی آن معالجه مختلف شد باطلحه اگر مریض  
 بیود و خوابی که مریض علماء بود که طالب دنیا باشد و خوشترفته به تعلیم  
 سلف و معوض از نقصان کتاب و سنت و تعمق و تشدد با سخی و  
 عالمی را مستند ساخته از کلام شایع معصوم بی برداشته و  
 احادیث موضوعه و تالیفات فاسده را معتقد و خود ساخته  
 باشند تا شاکن کانیهم آنا نصاری بحضرت عیسی علی بنیاد  
 و تمیید السلام ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود  
 که جدای را تبارک و تعالیٰ سه شعبه متغایر بوجه من الوجوه تجویز  
 آخر میدانستند و آن شعب را اقلیم ثلثه می گفتند که آب و آن  
 باز از مبداء عالم بود و دیگر این و آن بازار صادر اول است  
 که یعنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس  
 و آن بازار عقول مجرده بود و اعتقاد میکردند که اقنوم این بروج

به ترحم یعنی چنانکه هر چنانکه بصورت آدمی ظاهر میشود و همچنین این بصورت روح نیست  
 ظهور نموده پس عیبی هم ندارد است و این الله و هم بشر و احکام بشریه و الهیه و  
 بروی جاری شده و درین باب تمسک ببعض نفوس انجیل میشود و تذکره در اینجا  
 فقط این واقع میشود و بعضی افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب  
 اشکال اولی بر تقدیر تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی باشد نه محرف است  
 که لفظ این در زبان قدیم بمعنی محبوب و مقرب مختار بوده است چنانکه تعبیر  
 از قرآن و در انجیل دلالت مینماید و جواب اشکال ثانی آنست که بران سبیل  
 حکایت است چنانکه ایلچی با پادشاه میگوید که مافلان ملک را فتح کردیم و  
 فلان قلعه را برهم زدیم و در حقیقت این معنی را جمع است با پادشاه ایلچی  
 بجز ترجمانی نیست نیز مینماید بود که طرفی دینی بر حضرت عیسی الطباع  
 معاینه بوده است و روح نفسانی نشان از قبل عالم اعلی نه تمثیل هر چنانکه  
 بصورت بشری و الفاظ کلام بسبب این الطباع کلامی از حضرت  
 است این جاری میشود که مشوبه نسبت آن افعال بخود باشد و حقیقت  
 نیز حقیقتی بالجملة خدا تعالی را در این مذہب باطل فرموده و بیان نمود که در  
 سنده خداست و روح پاک وی که در رحم مریم صدیقہ نفع کرد و او را  
 بروح القدس نامید و او را عنایت خاص و باره او مرغی داشت بالجملة  
 اگر بالفرض خدای تبارک و تعالی در کسوة روحی که از جنس سایر ارواح  
 است برآمده باشد و تدریج به بشری کرده بود چون این نسبت را نیک  
 بنماییم فقط برین معنی جاری نباشد الا تسامح و اقرب الفاظ این

معنی تقویم و مثل آن بود و تعالی بقول الظالمون علوا کبر و کبر خواهی که نمودند از  
 فرق ملاحظه کنید امروز اولاد مشایخ اولیا و رتبات کن که در حق آباء  
 خود چه گفتون دارند و ناگیا کشیده بودند و سید علم اندین ظلم و ای متقلب  
 یقینون و نیز از خطا التبتین آن یکی آنست که جزم میکنند که حضرت عیسی  
 قتل شده است و فی الواقع در قصه عیسی اشتباهی واقع شده بود و  
 بر آسمان را قتل گمان کردند و کابر عین کابر همان غلط را در ادب نمودند  
 خدا تعالی و نیز آن عظیم از اهل شیعیه فرمود که ما قتلوه و ما عیلموه و لکن  
 شنبه بهم و در انجیل قتل حضرت عیسی از باب مذکور است منشی  
 اخبار است بحکرات بود و اندام ایشان بر قتل بر چند خدا تعالی ازین میگردد  
 خانه میسر کرد و آنچه مقول حواریان است نشان آن وقوع اشتباه  
 است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که با خوف اذنان و اسماع نبود و نیز  
 از شدت اشتباه آن یکی آنست که میگویند که فارقلیط میگوید همان عیسی  
 است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را نمک انجیلی و طبعه  
 کرد و میگویند عیسی وصیه کرده است که مشیتان بسیار پیدا خواهند  
 شد پس بر که نام مرا گیر و سخن او قبول کنید و الا نکند قرآن عظیم بیان  
 فرمود که بشاره حضرت بر پیغامبر مصلی الهد علیہ و سلم منطبق است  
 نه بر صورت روحانیه حضرت عیسی زیرا که در انجیل گفته شد که فارقلیط  
 مدتی در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد و مردمان را  
 و این معنی خبر بحضرت پیغامبر ظاهر شد و نام عیسی گرفتن عبارت از آن



است که انباشته شود ایشان کنند که الله کوبد یا این الهی اما منافع  
 و قسم بود و بزرگ و دلی بزبان کلمه ایمان می گفتند و دل ایشان مطمئن بود  
 کبفر و جبهه است صفت بخاطر اصرار میکردند و در حق ایشان است می اگر  
 الاسلام من النار و کروی داخل شدند در اسلام تضعیف مثلاً بعد از  
 قوم خود معاند اندا که قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر  
 باشند ایشان نیز کافر و مثلاً اتباع لذات و نیویه و بنیة بر دل ایشان  
 چند آن هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جای نمکذاشته  
 بل عرض مال و حسد و حق و مثل آن مالک قلب ایشان شده است  
 که حلاوت مناجات و برکات عبادات را بخاطر ایشان جای نگذاشته  
 و مثلاً استغفار یا امور معاشش چند آن مشغوف خود ساخت که انعام  
 یا امر معاد و آن را موقع داشتند و در فکر آن افتاد و فرصت ندارد  
 و مثلاً در پرت حضرت پیغامبر غیبی و اشیاء و تشبیهات را یکم بخاطر  
 ایشان میکنند و هر چند تا آنجا نمی رسند که خلع ربقه اسلام کنند و از آن  
 باب بکلی بر آید و مثلاً آن مشکوک جریان احکام بشریه است  
 بر حضرت پیغامبر و ظهور ملت اسلامیة در صورت غلبه ملوک بر اهل حق  
 مالک و مانند آن و مثلاً محبت قبائل و عشایر ایشان را بران داشت  
 که در نصرة ایشان و تقویة و یاری ایشان هر چند که خلاف اهل اسلام  
 باشد سعی بلیغ می فرستند و درین مقابله امر اسلام را استیست کنند  
 و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد از حضرت

صلى الله عليه وسلم ثواب و است که از قبیل علم غیب است و بر هر کس که قلب الطلوع  
 تنوان یافت و اتفاق نیاید که کثر الوقوع است و زمان ما و اشاره به بعضی نفاق  
 است آنچه در حدیث آمده است که من کن فی کمال منافقا خلاصا اذا حدثت  
 کذب و اذا وعد خلعت و اذا خاصم فجر و هم المنافق بطنه و هم المؤمن فمر به الی  
 غیر ذلک من الاحادیث و خدا بتعالی اعمال و اخلاق ایشان را در قرآن  
 ساخت و از احوال این دو گروه چیزی بسیار بیان فرمود و تأکید است از آن  
 احزاب را نمایند که خواهی که از منافقان بگریزی و در محبت حق امر اصحاب  
 ایشان را بسین که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح میدهند و انصاف  
 هیچ فرق نیست در میان آنانکه کلام انحضرت را صلی الله علیه و سلم به سبط  
 شنیده و نفاق ورزیدند و در میان آنانکه الحال پیدا شده اند و بطریق  
 یقین حکم شارع معلوم کرده اند و بعد از آن بر آثار خلاف آن اقدام نمایند  
 و علی بن ابی طالب را از معقولیان که شکوک و شبهات بسیار بی نظر  
 دارند و معاد را بنیاست بسیار خشنود و انکروه اند بالجمله چون قرآن  
 بخوانی که این کلمه که فی صمیم باقومی بود که بودند و در کوششند بلکه حکم خدا  
 تسبیح سنن می قبلکم حج بلای می بود مکر امر و نمونه آن موجود است پس  
 مقصود اصلی بیان کلیات آن مفاسد است نه خصوصیات آن  
 این است آنچه درین کتاب از بیان عقاید این فرق ضاله و تقریر اجوبه  
 آننا بغير رشده و الی در فهم معانی آیات فحاشه الله تعالی  
 کافی است در بقیه مسأله علوم بخانه باید دانست که نزد

قرآن برای تهذیب طوائف نامست از عرب و عجم و حضرة نبوی پس حکمت  
الهی مقتضی آن میشد که در تذکیر بالارالسّه زیاده از آنچه معلوم اکثرین آدم بود  
خطاب نکرد و زیاده بحث بقبضش بکار نباشد و سخن در اسماء و الصفات  
السدّه بوجهی سوق ساخت که باور و کج و فطانتی که افراد انسان در  
اصل فطرته بران مخلوق اند بدون ممارسته حکمت الهیه و بدون مراد علم  
کلام آفراننده احاطه نمود و نفهم آن رسید پس اثبات ذات مبدا اجمالاً  
فرمود که این علم ساری است به همه اقرار بنی آدم حج طایفه ازین جماعه  
در اقبالیم صالحه و امکانه قریبه بامتدال بر منبیه که منکر آن باشد و چون اثبات  
صناعات بطریق امعان و تحقیق حقایق بر بنسبت انسان متمنع بود و اگر  
اصلاً بر صفات الهی مطلع نشوند معرفت ربوبیت که انفع است یا نه  
نقوسر بهمانست ترسند حکمت الهی مقتضی آن میشد که از صفات کامله  
بشر که آفراننده بوجود آن مخرج میان ایشان جاریست خبر داده  
برگزید و آن را با زار معانی عامه که عقول بشر را بخت جلال او  
دراهمست استعمال فرمود و نکته لیس کشد شیء بی راق و از صفات جمال  
مرکب ساخت و چندی از صفات بشریه که در اثبات مثل ان ثواب  
او نام بجانب عقائد باطله حاصل میشد مثل اثبات ولد و یکا و جرز منع  
فرمود اگر نیک بشکافد حیران بر مظهر علوم نوعیان ان غیر مکتسبه  
انسان و تمیز صفات که اثبات آن میتوان کرد و دران خللی نمایاند  
از صفاتی که نور آن او نام باطله نمایاند امری و فعلی است که اذمان بمان

باین می توان رسید تا جرم این علم توقیفی آمد در حقیقت تکلم با کجی خوانند و داده  
 از آثار اله و آیات قدره او جل و علا آنرا اختیار فرمود که حضرت و بدو و عرب  
 و عجم یکسان فهم کنند پس اگر نعم نفا نبی که مخصوص اولیاد علماء باشد  
 در میان نیاید و از نعمت های ارتقا فیه مخصوصه بگویم خبر نداد پس کجی  
 ذکر آن می بایست کرد و مثل خلق سموات و ارض است و انزال بار آسمان  
 و جاری ساختن آن اند از ارض و بر آوردن انواع ثمار و خوب و از بار  
 بواسطه آب و الهام ضاء است ضروری و انداز بر فعل اینهاست و در  
 مواضع بسیار شبیه بر اختلاف احوال هر دین و وقت و نجوم مشایب  
 و انگشت اینها تقریر کردیم و اندک که از امراض نفا نبی کثرت الوفوع  
 است و از ابلیم اند یعنی و قالعی که آنرا احداث فرموده است از مثل ام  
 مطیعین و تغذیه عصده آنرا اختیار فرمود که بگوشت ایشان سیر  
 باشد و از عالم دیگری از آن شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد  
 و ثمود که عرب آنرا ابا عن خیر تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم  
 و انبیاء بنی اسرائیل که بسبب فحاشی نطقه یهود و با عرب و در قرون بسیار  
 با توحش اسرائیل ایشان شده بودند و قصص شافیه غیر مانوسه ایراد  
 فرمود و نه اخبار مجازاة فارس و هند و را ذکر نمود و از قصص مشهوره  
 جمل چند انشراح فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید به سر و نام قصص  
 جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت را اینجا آورد است که چون عوام قصه  
 نا دوره غایت ندیده که شوند با پیش ایشان استقصا در ذکر قصص است

فصل کرده شود و نفس آن قصص قبل نماید و از تذکیر که غرض اصلی همان است  
درمانند و این سخن بدان ماند که عارفی گفته است که از آن باز که خواهد گویید  
را که مردمان باید که فتنه از خشوع و تلاوة باز دارند و از آن باز که مفسران  
در جود تعبیه تفسیر سخن را اندر علم تعبیر نادر و معدوم شدند پس از آن  
قصص که کمر در قرآن میاید قصه خلق آدم از ارض است و سجده کردن  
فرشتگان و باز زدن شیطا و ملعون شدن او و بی کردن او از آن  
باز در انجیل بنی آدم است و قصه می حضرت نوح و بعد و صالح و ابراهیم  
و لوط و شعیب و اقوام خود و در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر  
باز زدن آن اقوام و شبهات کتب آورو و انبیا ان جواب دادند  
حضرت ابناء عقوبته الی آن استقبار و ظهور روضه و تعالی است  
انبیاء و ابناء انبیا و قصص حضرت موسی و فرعون و یعقوب و یوسف  
بنی اسرائیل و مبارزه ان جماعه با حضرت ائمه و قیام عدلی  
بعقوبته ان استقبار و ظهور روضه او و بعد از آن نبی این بر گردید و بنا  
اعلی و قصه خلافت داود و سلیمان و آیات و کرامات ائمه ان و  
ایوب و یونس و ظهور رحمة الی بر ائمه ان و استجابت دعا و ذکر باده  
قصص عجیب حضرت عیسی و تولد ائمه ان و بی بدر و تکلم ائمه ان و عهد  
و ظهور خوارق کائنات از ائمه ان پس این قصص با ظهور مختلفه  
اجمال و تفصیل بحسب مقتضای سیر مذکور شدند و از آن قصص که در  
کتاب اید و جاف فقط مذکور شد رفع حضرت ادریس است و مناظره

لهم

حضرت ابراهیم با ترمود و درویش احبار و پیر و روح و قصد یوسف و قصد اول حضرت  
موسی و القادریان در تیم و قتل ایشان فی طبر را و کربلین بدین و ترمود  
انجا و بدین نار بر شجره کجین کشیدن از ان و قصد روح بقبره و قصد ملاقات  
حضرة موسی با خضر و قصد ملاقات و ملاقات و قصد بنفس و قصد اول حضرت  
و قصد اصحاب کعبه و قصد دوم و کرمیا و رکه و ندر با یکدیگر و قصد اصحاب  
حنیفه و قصد رسل شش حضرت موسی و موسی که ادرار افکاشید خنجر  
و قصد اصحاب الفیل پس قصور ازین قصص به معرفت انفس انبیا  
ملکه مقصود انتقال ازین سامع است بوجاهه شرک و معاصی و عقوبت  
خدا انبیا بر انبیا و همین شدن بضر خدا انبیا و ظهور عذایه او در  
باب مخلصین و از ذکر موت و بعد از آن کیفیت موت ایشان و حکایت  
اد در ان ساعت و در جنت و نار بعد از موت و ظهور ملائکه عذاب  
بیان فرموده اشراط قیامت از نزول حضرت عیسی و خروج و حال  
و باجوج و باجوج و نفخه صق و نفخه قیام و حشر و نشاء و سوال و جواب  
و میزان و بافتن نامه های اعمال همین و شمال و در آمدن مومنین بهشت  
و در آمدن کفار بدوزخ و اختصاص اهل نار تا باجان و متبوعان با یکدیگر  
و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اهل ایمان بر دینه  
خدا انبیا و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و جیم و عثاق و  
زقوم و انواع شکنجه از حور و قصور و انهار و طعم مانیه و ملابس  
ناعم و زنان جمیل و سجتهای دلکش ای اهل جنت با یکدیگر پس ای

قه در راه و سورتی که با جمالی و تفصیل کتب اقتضای اسلوب آن سورت مفرد  
 گردانیده شد و کلیه در مباحث احکام است که آنحضرة صلی الله علیه و سلم در  
 طایفه خبیثه معنوت سفند پس لازم آمد که شرایع آن ملت را باقی گذرانند و هیچ  
 تغییری با مباهات آن مسایل راه نیابد مگر تخصیص عموم و زیاده توفیقات و  
 تکیذات و مانند آن و خدا بیعت خواست که بدست آنحضرة صلی الله علیه  
 و سلم عرب را پاک کند و بدست عرب سایر اقوام را پس لازم آمد که ماده  
 شریعت آنحضرة بر رسوم و عادات عرب باشد چون مجموع شرایع ملت  
 خبیثه و رسوم و عادات عرب را ملاحظه کنی و شریع آنحضرة صلی الله علیه  
 و سلم که بمنزله اصحاب و نسو به است نایل نمایی هر حکمی و اسیب دانیست  
 و هر امر و نهی را مصلحتی فهمی که ده باشد و تفصیل باین سخن در این کتاب  
 و عبادات از طهارت و صلوٰه و صوم و زکوة و حج و ذکر فتوری عظیم  
 یافته بود و از جهت تساهل در اقامه آن و اختلاف مردم در آن بسبب  
 عدم موقت بودن اکثر آن و دخول تخلفات اهل جاهلیت در آن قرآن  
 عظیم آنهمه را نسخ را برانداخت و هموار مستوی نمود و در تدبیر منزل  
 رسوم خناره و تعدیها سرکشها بسیار راه یافته بود و احکام سیاست  
 مدنیة نیز مختل شده بود و قرآن عظیم ضبط اصول آن و تحدید توقیت آن  
 فرمود ازین باب انواع کلمات بسیاری از ضعاف مذکور شد و مسائل  
 صلوات بطریق اجمال مذکور کرده شد و لفظ اقامه صلوٰه گفته آمد که آنحضرة  
 صلی الله علیه و سلم اذان و بنای مساجد و جماعت را اوقات همه تفصیل

آن کرد و در سایل زکوة با مختصار فرموده شد انحضرت صلعم تفصیل این  
وصوتم در سوره بقره پنج درین سوره پنج نیز ذکر کرده شد و چهار در سوره  
بقره و انفال و جنای متصرف و حدود و دامنه و نور و غیر است در سوره  
و النکاح و طلاق و سوره بقره و طلاق و غیر آن چون ازین قسم که فائده آن  
عام است جمع است را که شش قسمی دیگر است که سوا این را پیش انحضرت  
صلی الله علیه و سلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان  
بذل انفس و اموال نمودند و منافقان خویشان داری و امسا که دیدند  
بپس خدا بیعتی مع مومنان و کوفه شمس و نهید بد منافقان فرمود یا  
حلوته واقع شد از نبیل نصر بر اعدا و گفت ضرر است آن خدا بیعتی  
منست بر مسلمانان نهادن آن نعمتهای را بسا و ایشان داد با حال گشته  
میش اند که در اینجا شبیهی و زجر بی با تعریفی و ایمانی یا امری و دینی نگار  
می شود خدا بیعتی و آن بایست نازل ساخت آنچه ازین قبل است لابد ذکر  
آن قصص بطریق اجمال مقرر ایمی باید کرد و تعریفیات بقصه بدر انفال  
و احد و آل عمران و خندق و احزاب و حدیبیه و فتح و بنه نصیر در  
خبر کرده شده است و بحث بر فتح مکة و غزوه بنوک و در برهه و اشاره  
بکجه الوداع و رانده و اشاره بقصه نکاح فزیب و احزاب و تحریم  
سریه در سوره تحریم قصه افک و سوره نور و استماع جن تلاوة انحضرت  
صلی الله علیه و سلم را در سوره جن و احقاف و مسجد ضرار و در برهه و  
بقصه اسرائیل او بنی اسرائیل که کرده آمد و ابن قسم نیز بکشفته از با



نیز که با هم هستند لیکن چون فعل تعریضات او موقوف بر سماع قصه است  
 از سائر اقسام مخزن کرده شد باب دوم در بیان وجوه خفای معانی  
 نظم قرآن به سبب آذنان اهل زمان و از آنکه آن خفایا واضح بیان باید آید  
 بلکه قرآن بلفظ عرب راست است بغير تفاوت نازل شد و اینان بسلیقه  
 کرده اند و فهم معنی مخطوطی آن میکردند کما قل و الکتاب المبین و قال  
 فرانا عربیا علیکم تعالون و قال حکمت آياته ثم فصلت و مرضی شارب  
 عدم خود را بود و در تأویل مثالی که قرآن و تصویر خفایا معانی الهیه  
 و تسمیه مبهمه و استقصاء قصص و مانند آن و لهذا آنحضرة صلی الله علیه  
 و سلم کم سوال میکردند و ازین باب اندک چیزی مرفوع شد اما چون  
 آن طبقه در گذشت و حجم مداخلت کردند و آن لغت اول متر و گوشت در  
 بعضی مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد و تمیاج به تفتیش لغت و نحو  
 افتاد و سوال و جواب در میان آمد و گشت تفسیر مصنف را ندانستند پس لازم  
 آمد که اجمالاً مواضع صعوبت را با و کنیم و امثله آنرا باین نامیم تا عند الخوض  
 بزیاده بیان حاجت نافذ و بمبالغه در کشف آن مواضع اضطراب نشود  
 پس عدم وصول مراد و لفظ گاهی بسبب استعمال لفظ غریب است و  
 علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه و تابعین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب  
 نداشتن نسخ از نسخ و گاهی بسبب حذف حروف یا موصوف  
 یا غیر آن و گاهی با بدل چیزی بجای چیزی یا با بدل چیزی بجای حرفی یا کسی  
 بجای اسمی و فعل گاهی فعلی یا جمع بجای مفرد یا بالعکس یا اسلوب  
 بجز

فیهبت بجای مخاطب و کای بقدم ناحق انداخته و بالعکس و کای بسبب  
 اشتقاق ضمیر و بعد و مراد از لفظ و کای بسبب تکرار و اطناب و کای بسبب  
 اختصار و ابجاز و کای بسبب استعمال کنایه و تعریض و تشبیه و مجاز عقلی  
 یا از آن سعادتمندان یا بجهت سبب کلام محققین امور و بعضی اشک آن  
 مطلع شوند و در موضع تفصیل باشاره و تری گفتار نمایند فصل اول  
 در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آن است که از ترجمان القرآن  
 عبد الدین عیسی از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری و صحیح  
 خود غالباً بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از آن طریق شیخ ک عن  
 ابن عباس و جواب ابن عباس از رسولات نافع ابن مالک از طریق  
 و این بر سه طریق را سه طوطی و از اتفاق ذکر کرده است بعد از آن شرح  
 غریب که بخاری از ابن عباس نقل کرده است بعد از آن شرح غریب که  
 صحیح بخاری از ابن عباس و تابعین و منبع تابعین روایت کرده اند و در  
 مناسب بنماید که در باب پنجم ازین رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن  
 با مشافهت و نزول جمع کنم و آنرا از رساله مستقله سازم تا اگر کسی خواهد  
 این رساله سازد و اگر خواهد جداگانه یا در کبر و در اللئاس فیما یعشقون  
 مذاهب و در پنجاه باب و در انت که صحابه و تابعین کای تفسیر میکردند لفظ  
 را لازم معنی او و کای متاخران تعقیب میکنند آن تفسیر قدیم را از  
 جهت منع لغت و آنرا در استعمال و عرض درین رساله است و در  
 تفسیر است سلف است بعینها و تنقیح و نقد آنرا موضعی است غیر از این

MANUSCRIPT  
473

در مع مصرع سخن و قس و هر نکته و گمانی دارد و فصل از خواضع ضعیف و قس  
 نفس که مباحث آن بسیار است و اختلاف در پنج یا شش بار معر فتنه نامسخ  
 و منسخ است و لغوی و چوه ضعیف اختلاف اصطلاح منقد من و متاخرین  
 است درین باب آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعین معلوم میشود است  
 که ایشان نسخ را استعمال میکردند باز از معنی لغوی نسخ نزدیک بدان  
 از اهل بعض اوصاف آئینه است باینکه دیگر خواه انتهای مدت عمل باشند  
 یا صرف کلام از معنی متباد و غیر متباد را بیان اتفاقی بودن قیدی یا کس  
 عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقبوس بر آن است ظاهرا  
 یا از اهل عاده جاهلیت یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باد  
 و اسع آمد و عقل را در آنچه جواز است و اختلاف را کجایش و لهذا عدد  
 آیات منسوخه یا مندر رسانیده اند و اگر نیکو بنگرانی غیر محصور است اما آنچه  
 با اصطلاح متاخرین منسوخ است عددی قلیل بیش نیست را اینها واجب  
 توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتفاقان  
 بعد از آنکه از علماء بعض آنچه مذکور شد به بسط لائق تقریر نموده آنچه  
 برای متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن العسکری محرز کرده و خبر  
 است آئینه شمرده فقیر را در اکثر آن است نظر است ملفور و کلامه مع  
 من البقرة فورا کتب علیکم اذ جعفر احدکم اموه الا بینه منسوخه قبل  
 بآینه اموارث و قبل محمد بن لا وصیه لوارث و قبل بالاجماع حکاه ابن  
 العسکری: فنف بل منسوخه بآینه یوصیکم الله فی اولایکم و حدیث الا لا وصیه  
 من

بعين النسخ قوله تعالى وعلى الذين يطيقونه فدية قبل منسوخته بقوله  
 فمن تشبه منهم المشبه فليضمه وقيل محكمته ولا مقدر قلت عندى وجه  
 آخر وهو ان المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام فدية هي طعام مسكين  
 فاضم قبل الذكر لانه منقطع رتبة وذكر الضمير لان المراد من الفدية  
 هو الطعام وانهم او منقطع فدية الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في  
 هذه الآية بصرفه الفطر كما عقب الآية الثانية بتكبير استبعاد قوله تعالى  
 احل لكم ليلة البصر الفرفث فاستحقه بقولى كما كتب على الذين من قبلكم  
 لان مقتضاها هو افقة فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطئ بعد النوم  
 ذكره ابن العربي وحكى قولاً آخر انه نسخ لا كان بالسنه قلت معنى كلامي  
 كتب التشبيه في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو تغيير لا كان عندم قبل  
 الشرع ولم يجدوا ليلاءى ان النبي صلى الله عليه وسلم شرع لهم ذلك  
 لو سلم فاما كان ذلك بالسنه قوله تعالى يسألك عن الشهائم  
 الآية منسوخته بقوله وقالوا المشركين كافة الآية اخرج ابن خزيمة عن  
 عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية لا تدل على تحريم القفال بل تدل على  
 تجويزه وهي من قبل تسليم العمارة وظهر المانع فالمنع ان القفال  
 في شبه الحرام كبير شديد ولكن الفقه اشتد منه مجازى في مقابلتها  
 وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يخفى قوله تعالى والذين يتوفون  
 لي قوله متاعاً الى الجول منسوخته بآية اربعة الشهير وعشر والوجه  
 منسوخته بالميراث والمتكفي باقية عند قوم منسوخته عند آخرها

بحديث ولا ينبغي فلت هي كما قال في نسخة عند جمهور المفسرين يمكن ان يقال  
 يستحب او يجوز للميت الوصية ولا يجب على المرأة ان تسكن في وصية و  
 عليه ابن عباس قوله التوسيع ظاهر من الآية قوله تعالى والذين يدينوا مالي انفسكم  
 او تحقوه كما سلم به المدعي في بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت  
 من باب تخصيص اعمام بيت الآية المتأخرة ان المراد مالي انفسكم من اهل  
 والنفاق لا من اجاوبت النفس التي لا اختيار فيها فان التكليف لا  
 يكون الا فيما هو في وسع الانسان ومن آل عمران اتقوا المدحى فقامت  
 قبل انه منسوخة لقوله فانقوا التدا ما استطعتم وقيل لا بل هو حكم وليس  
 فيها آية يصح فيها دعوى التسخير غير هذه الآية قلت حتى تقام في الشك  
 والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء  
 يتيم من لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا هو ظاهر من سياق الآية  
 وهو قوله ولا تاتون الا وانتم مسلمون ومن الناس من عقدت  
 ايديكم فانتم اخصم منسوخة لقوله والذين اخرجتم من ديارهم او من ديارهم  
 ظاهر الآية ان الميراث للموالي والبر والصلة للمولى المولاة فلا نسخ  
 قوله تعالى واذا حضر القمعة الآية وقيل منسوخة وقيل لا ولكن بناء على  
 الناس في العمل بها قلت قال ابن عباس هي محكمة ولا امر للمساكين  
 وهذا الظاهر قوله تعالى واللات ياتين انفا حشة انا بنة منسوخة بآية الفور  
 قلت لا نسخ في ذلك بل هو ممتد الى الغاية بين النبي صلى الله عليه وسلم  
 ان سبيل الموعد كذا وكذا فلا نسخ ومن الملة ولا الشبه المحرام

خود في عمارة

MANUSCRIPT  
473

سورة

الملك

منسوخة بأوجه اتصال فيه قلت لا نجد في القرآن ما يستدل به ولا في السنة  
الصحيحة ولكن المعنى ان القتال محرم يكون في الشهر الحرام استدل  
تعليقا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في خطبة دأكم وامنكم حرام  
عليكم ثم عتبه يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا قوله تعالى فان جادوك  
فاحكم بينهم او اعرض عنهم فهو قوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت  
معناه ان اخرت الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اموالهم فالحاصل  
انه لما انشرك اهل المدينة ان يرفعوا القصص التي رعاها لهم فيحكموا بها  
عندهم ولما ان الحكم بما انزل الله علينا قوله تعالى او اخر ان من غيركم  
لقوله واشهدوا ذوي عدل منكم قلت قال احمد بن حنبل في بابته ومعناه  
غيري او اخر ان من غيري فاذنكم فاذن من سائر المسلمين ومن كان لغيره  
ان يكن منكم عشرون صليبا والاية منسوخة بالاية بعدد قلت هي  
كما قال منسوخة قوله تعالى انظر واخفا فاذنقا لا منسوخة بآيات العذر  
هو قوله ليس على الاعمى حرج الاية وقوله ليس على الضعفاء الاثمين  
قلت خفا فاذن مع اقل ما يلبس به اجهاد من مكروب وعبد اخذ منه ليقفه  
يقنع بها ونفا لا مع اقوم الكثرة والراكب الكثرة فلا تسبح او تقول ليس  
التسبح تبعنا ومن سمورة النور الزانية لا ينجح الا زانية الاية منسوخة  
لقوله وانكوا الايامي منكم قلت احمد بن حنبل في بابته منسوخة لقوله ومعناه  
عند غيره ان مركب الكبر ليس بكفور الا الزانية او لا تسبح اختيار  
الزانية وقوله تعالى حرم ذلك اشارة الى الزنا والشرك فلا تسبح

النفق

MANUSCRIPT

سبح

را فتویٰ بگو ای امام لا ینسخ التماس قولنا یسنا وکم الذم لک الایام  
 یائنه قال منسوخة وقال لا ولكن یتلون الناس فی العمل بها قلت  
 ابن عباس انما ینسخ منسوخة ویدر اوجه واولی بالاعتقاد من الاحراز  
 لا کلک التماس بعد الایة منسوخة بقولنا احللتنا لک ازواجک  
 الایة الایة قلت کما فی النسخ وینسخ الناس مفسدات التلاوة وذلک لانه  
 عنده من اجماعهم اذ انما یقیم الرسول فقد مر الایة منسوخة بالایة  
 بعد قلت بذلک ان من النسخة فانما هی الایة الایة وذهب ازواجهم  
 مثل الفقهاء قال منسوخ بایة التیف وبقیل بایة الغنیمه وقیل  
 محکم قلت الاظهر محکم ولكن احکم فی المباشرة وعند قوة الکفار ومن الزمل  
 قم الایة انما ینسخ باخر الایة ثم ینسخ الاخر بالصلوات الخمس  
 قلت دعوی النسخ بالصلوات الخمس غیر منجبه بل حق ان اولی  
 تاکید الذم بایة قیام اللیل وخر النسخ التامید بایة محرم الغد  
 قال السیوطی موافقا لابن العزیز فیه احدی عشر واثم منسوخة  
 علی خلافه فی بعضه والاصح دعوی النسخ فی غیره والاصح فی اینه الایة  
 فی بعضه والاصح دعوی النسخ فی غیره والاصح فی اینه الایة  
 علی ما حررنا لانفعین النسخ الثانی خمس الایة فصلی وکبر ازواج  
 صعبه معرفته اسباب نزول است ووجه صعوبته در ان باب غیر خلا  
 متقدمین و متاخرین است آنچه را استقر کلام صحابه و تابعین معلوم  
 می شود است که نزول فی کذا نه برای فصلی که در زمان انحضرت

سور البقره

سور المائده

سور النحله

سور فتح

حضرت علی علیه السلام فرمود و عیبه مروا یا آیه نکرسته استعمال کنه و بلکه گاهی یکی از ما  
 صدق علیه السلام را که هرگز مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده است و بعد  
 از آنحضرت ذکر کنند و گویند نزالت فی کذا و ذی الیه طباق جمیع تنویران  
 نیست بلکه اصل حکم می باشد و محقق باشد نسب پس و گاهی سوا یا اگر پس  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده باشند یا عا یا دیگر که در آن ایام نیک  
 فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم آنرا است  
 کرده باشند و آن آیه را در آن باب تلاوة نموده باشند تقریر نمایند  
 و گویند نزالت فی کذا و گاهی درین صورتها گویند فائزل الله تعالی تو را  
 یا فائزل تو گویند و گویا این اشاره بآن است که استنباط آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم از آن آیه و القای آن آیه در آن ساعت بطریق  
 آن حضرت غیر نوعی از وحی و نفقت فی الروع است باین جهت می توان  
 گفت ما نزالت ذکر کرده و در اینجا بنگر از نزول تغییر که نیز می تواند شد و  
 محرمین در زیل آیات قرآن خبرهای تسخیر تقریر میکنند که حقیقت از  
 قسم سبب نزول باشد مثل استنباط و صحابه در مناظر آنجا و  
 بآیه یا مثل این آیه یا تلاوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم است  
 را برای استنباط کدام خود بار و انه الله حدیثی که موافق آیه باشد  
 در اصل غرض بالیقین موضع نزول بالیقین اسما و مذکورین بطریق  
 الهام و بطریق تلفظ یکبار آیه یا فضل سوره آیات قرآن یا صورت  
 آنست که آنحضرت با مری آنرا و امر قرآن و مانند آن و اینهمه در باب



از اسباب نزدان نیست و ظاهر منتهی احاطه با سبب است و بعضی در معرفت  
و چنانست یکی قصص که آیات تعریف میکند پس فهم این کتاب است  
بمعنی آن قصص است پس در دو بکر قصه که تخصیص عام باشد آن را  
دو وجه صرف از ظاهر دنیا پس فهم مقصد آنست بدون آن قصص میشود  
در نیجایی باید دانست قصص انبیاء سابقین در حدیث کم مذکور شده اند  
این قصص بطریق بعضی که منتهی تصدیق روایتیه ان می کنند همه منقول  
از علی اهل کتاب است الا ما اشار اند تعالی و در صحیح بخاری آمده در نوها  
لا تخشوا الله یصلحکم و لا تکلزوا هم و تبر ما ید و انش که صحابه و تابعین  
برای ما اسبب شکرین و یهود و عادات خبیالات ایشان قصص  
چنین است که هر سه در آن آفرین عبادت و ان عبادت است پس هر سه متکلفند  
نزلیت الایمان کن و ارا ده ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد  
این باشد مانند این و این دو یک است این دو باطن را آن صورت مقصد  
خصوص آن صورت میگرداند بلکه بنا بر آنکه ویر صالح است آن  
آنرا را اولی السبب است که اقوال اینچنین مختلف شود و  
یکی که شیخ گفته در آن حقیقت مطلب یکی باشد و او در احوال همین گفته  
است آن فرموده است اینجا که گفته کسی فقیه نه مشهوره آنکه یک است  
را بر محامل متورده ننهد و نه الا سبب است که در قرآن عظم  
دو صورت مبین شود یکی صورت سبب و در اینجا بعضی از سبب  
سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در اینجا بعضی از

تعداد  
نه تعریفش نیز معین چه بگویم مود و قیاسا ان ایزال اب احسانا  
که با بعد از ان دو صورت ذکر نمود و صورت شریف را نشان  
دادند و اذ اقل هم و اما انزل بگویم فالتو اما بطیر الاولین و قیاسا انزل  
البوا اما فوال انزل بگویم فالتو اخبر انزل برین طور حمل با یسود و آیه سرت الید  
متلا قرینه کانت ائمه مطهره و آیه و الذی خلقکم من نفث  
و خلق منها زوجا لیکن الباطن انفسها الایة و قد افاح المفسرون  
الذین هم فی صلواتهم شاعرون و لا تطع کل خلاف همین و در تصور  
لازم نیست که خصوصیات بعینه در شخص یافته شود و بنا بر آنکه  
حقیقه انبثت سبب شامل فی کل سببه مانده باشد لازم نیست که در  
ضبطه یافته شود و مقصود تصور بر زیادت بصیرت سبب اندازد و تصور  
آن در اکثر خصوصیات باطل آن یافته شود و اندک قبل از لزوم بالمعظم خود  
بود و گاهی شبیه طایفه از دور را دفع کرد و منسوب به ابی افریاب الفهم  
را جواب گفته آمد بقصد ابیاح کلام سائق نه آنکه سبب در ان  
سوال کرده باشند و بنحیه بهم رسانیده بود پس - از یاد در  
تقریر آن مقام و علی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب بود  
تقریر نمایند و اگر خصوصیت نقض نماید آن همه یک کلام است منسق  
در بعضی بعد بعضی گنجایش ندارد یک جمله است منظم تک متیون  
قاعد باشد و گاهی محلی که مقدم و تخر کنند و بر ادب ان تقدم

تا مشرق باشد چنانکه این شعر در آئینه و الدین  
 آینه خیز اقبل الق منزل الزکوة قل انزلت جعلها السند  
 معلوم است که سه مرتبه بر آینه زکوة است و این آینه در رضا عین قصص  
 مباحث است و فرضیه زکوة پیش ازین علامه ابو حنیفه مراد این شعر  
 اجمال است زیرا که در بعضی از کتب آمده است که این انواع و اقسام  
 پیش ازین یکی قصص عزراست و غیر آن که در آیات ایا مخصوصیات  
 قصص واقع میشود و اما آن قصص بدانند نفهم حقیقت آن ترسند و  
 فواید بعضی قصص و سبب نشود و در بعضی مواضع که توقف بر معرفت حال  
 نزول است و این مجتهد اخیر حقیقت فنی است از فنون توحید و  
 معنی از حیدر بیان وجه کلام است و اصل این کلام آنست که گاهی در آینه  
 است پس بظاهر آنکه ابو اسحاق ان صورت که در قول آینه است یا شایع  
 و اوست با هم یا تصدیق آیت بر زمین مبتدی مشکل میشود یا  
 فایده نموده اند و این نمیشود چون معتبر حل این اشکال نماید آن حل  
 را آنچه چندانکه در آیت یا راحت بود که آن کرد و ذکر است  
 حضرت عیسی در آیت بسیار بود پس در این حکایت  
 بر بعد مرعوم شد که با سائل در خاطر مضمحل کرده بود که در این همان  
 بر بعد حضرت موسی است پس آنحضرت صلوات الله علیه و سلم فرمود  
 و او اندک بنی اسرائیل نسیمه میکردند پس در آینه صالحین که پس از  
 گذشته بود و چنانکه سوال کرد و آنکه در آینه روز محشر بر او خود

بسم  
و چون وجه را از این مجلس سوال کردند در یک ساعت آمده البته حاضران  
و در آیت دیگر و قبل بعضی علی بعضی سیدان آمده و وجه تالیف در یک ساعت  
گفته عدم تساؤل در روزی که در آن بعد و محمول و جنت را از دست  
دست و حال کرد و ذکر سعی بن الهفاء المروءة اگر واجبات به جبر الاجتناب گفته  
شد ایشان جواب دادند که تومی از آن تکنیک دیگر و در باب  
لا اجتناب گفته شد و حضرت عمر از آن حضرت صلی الله علیه و سلم را در  
که قید این ختم چه معنی دارد و فرمودند صدقه تصدق البیها بیست و نه  
در صدقه مضایقه نمیکند بجهان خدا است این فید مروی مضایقه و ذکر فقر  
است فید الفانی است و میثاق با تو به سبب است و فید است  
و معنی و اما مناسب میباشد که در باب حجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم در  
تفسیر ای خود از آن بجهت تزلزل و توحید مشکل ذکر کرده اند پسند  
درست است بجهت آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بطریق تقسیم  
اختصار نقل کنیم بایر و فایده کمی که حفظ این قدر را با فید در نظر  
چنانکه شرح غریب از آن قدری که ذکر کردیم ضمیمه در دیدار که دانسته  
شود که اگر اسباب تزلزل در فهم معانی آیات دخل ندارد اللهم الا  
بن از قصص مذکور می شود و در بن تفاسیر بنده که اصح تفاسیر  
تجدد یک محدثین و آنچه محمد بن اسحاق و اواری و کلیه درین باب  
انراط کرده اند و بر برابر است قصه آورده اند و در یک محدثین اکثران



رسالة  
حتى توارى بالحي ربه اي توارى الشمس والقمرة والارض والسموات  
الطاعات فتمد فرابا انصبك اي جسد من عباد طاعتك فوالله  
راي جوار السجود وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته  
عبروا وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته وعبادته  
تأمر ان ما تعبدهم الا لله رب العالمين رب العالمين رب العالمين رب العالمين  
الذين اتحدوا العجل اي اتحدوا العجل الذين اتحدوا العجل الذين اتحدوا العجل  
الشمس فظلمت فظلمت انما لغرموه ان تقولوا انهم لغرموه ان تقولوا انهم لغرموه  
منكم ملائكة اي ملائكة منكم كما اخبركم ربكم اي انصتوا بايديكم انتم انتم  
خبر ان باخر اذن من المفعول فعلى سبيل الرحمة وما نمت ان يفتح كراهم  
ولانهم يمكنه خفي ان در قرآن مطرد است بوجه اهداكم اجمعين  
اي يوشا ايذاكم ايذاكم ايذاكم ايذاكم ايذاكم ايذاكم ايذاكم ايذاكم  
منكم من افق من قبل الفتح وقاتل الملك وقاتل الملك وقاتل الملك وقاتل الملك  
من بعد وقاتل الملك وقاتل الملك وقاتل الملك وقاتل الملك وقاتل الملك  
لدلالة قوله اولئك اعظم درجة من الذين اتقوا ان يذوقوا قتلهم  
اتقوا ما بين ايديكم واما خلقكم تعلمكم ترجمون واما نبيهم من آية من آياتهم  
ربهم الا كانوا عبيدا لغيرهم اي اذا فصل لهم اتقوا ما بين ايديكم واما خلقكم  
عنوا وبنوا بآية الله انهم اصل في ذلك واذ قال ربك للملائكة واذ  
ال موبى آية الله انهم اصل في ذلك واذ قال ربك للملائكة واذ

تبدیل و تحریف پس باشد آنکه که در این مواضع  
بغیر از کتب چهار و پنج و در خبر اعراب بلکه مقصود از اینهاست نه و بدین آن  
روشن نماید که هر سه که در این مواضع اتفاقش حاصل از ضرورت است  
حقیق این است که در امثال این مواضع تفتیش حاصل از ضرورت است  
اعلم و متنبه باد و آنست که خدمت جایی از سر آتی مقصد یافته در کلام عرب ظهور  
یافته باشد یا با کمالی است آن و نیز باید دانست که در مثل و لو تری  
او را بخوانی غایت غایت الموصی و لو بری المذنب ظلموا اذ برون العذاب  
و این است که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده  
از کتب معتبره پس حاجت تفتیش محذوف نماند است و الله اعلم و اما  
ابدال الحرفی است کثیر الفنون که باقی باشد که فعلی و افعال و افعال و افعال  
برای اغراض ششگانه که استقصا در ذکر آن اغراض بطول باشد این کتاب  
است ابدال الذي يذكر اليكم اي يثبت اليكم اصل السلام الذي بود که در این  
ثبت لیکن ذکر سبب کرده و آن را بیان کرده و نیز از این  
قبول است آنچه در عرف میگویند بدشمنان عدوان پس باقی باشد  
است مراد از آن را اعدان عارض شده و آنست که میگویند بدشمنان  
حضرت ابی تشریف آورده اند یا بدشمنان چنین است این مقدمه  
را میدهند و مراد آنست که جنابعا آمده است و جنابعا میباید  
لا یصحون ای مثلاً لا یصحون چون نضرة بدون اجتماع و صحبت  
نی بند و بصحبت بدل آن آورده اند ثقلت فی السموات و الارض

همزة نعلان على ايمى السواست واللام على طين  
لكم على منى نعلان ايمى  
اللم من شين من طين من نعلان ايمى  
اسمى بجاي اسمى فطلت نعلان فقيم لهما نعلان ايمى فطاعت فطاعت من  
نعلان ايمى من نعلان ايمى  
الهمزة حاضرين ايمى من حاضرين  
بنى آدم ايمى اللفظ لانه اسم بس يا ايمى  
ايه يك كذا المعنى يا بنى آدم ايمى اللفظ لانه اسم  
الانسان يعنى ايمى اللفظ لانه اسم كذا قوم نوح بن البرس نعلان ايمى  
وحده انا فحننا كذا انا لفظ ايمى ايمى لفظ ايمى لفظ  
رسول محمد صلى الله عليه وسلم ان بنى قال لهم الناس ايمى  
وحده فاذا ايمى من الناس ايمى طعم الجوع ايمى الطعم باللسان  
ايمى انا بان ايمى من الجوع ايمى الذبول ايمى ايمى ايمى ايمى  
صنعت الله ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى  
به النفس ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى  
طوبى سينا سلام على نيلين ايمى ايمى ايمى ايمى  
الازود ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى  
فى حمرة الاوبى على الشجرة ايمى ايمى ايمى ايمى  
عن كذا الرسلون الامن ايمى ايمى ايمى ايمى  
اصلكم فى حمرة ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى ايمى



فيه اي يستمعون عليه لسماعه من غير ان يسمعوا  
 بالاشياء حمله المعنى على الاثر فاسأل ربك  
 الى انموالك اي مع انموالك اي المرافق اي مع المرافق بكثرة بها عباد الله  
 اي بغير منها وما قدر الله له  
 اي ان قاله او كما هي بجي جلد  
 منتهى من ان بسبب بر آن بسبب هذا كرهه في شود بان جلد و  
 يتم ما سواكم اي ان تخاطبواكم لا بغير ذلك لانهم اخوانكم و  
 سنان الاخ ان يخاطبواكم لغرضه عند الله اي لا يجدوا انوا با و منوبه  
 من ان سرق فقد سرق اخ لا من قبل اي ان سرق فلان  
 لانه من ان قبل من كان سرق الخسران فانه نزل على قلبك بدون الله  
 اي من كان عدو الخسران فان الله عدو له فانه نزل و كسب با و نه فعدوه  
 يشق ان يعاوبه الله تعالى عدو له بدلنا الاية  
 نزل على قلبك و كما هي اصل كلام مفضل جبريت و هو ان كلام با و نه الام  
 و انما تصرف كنه و معنى بان حكيم و بلسه و فله يار الله  
 رب قيل له بان فاجل بقيله لانه اخصر في اللفظ حق اليقين اي حق  
 يقين اضيف لتكون اليسر في اللفظ و كما هي حسن طبعي كلام مذكر  
 ضمير بانمايش آن با افراد آن حسن از حسن طبعي برآرند و نذر  
 مونس كند و مونس مذكر نذر و ضرور اجمع نمايند بسبب ميل بحث  
 فتماراي الشمس باز غه قال نذر بر نه اكبر القوم الطالبين منهم كمثل

الذي

للهي استوفنا فانما  
مفر خلكم ان اعلم  
و اما من عند فميت اليكم والاصل من متبا فافر انما كسفت و مفر  
القدر رسول الله و كذا في متضا و جيبه كلام است كره جزا را رست  
عزاد رند و شرط و صورت سر ط و جواب است ر و ر و ر جوابم  
ايس و كلام نصره كنند و ان خبر و جمله و مستقل  
بمعنى و اقامت حسرتي كما سيذكر دالاتي و ارد و بر ان بوجه  
عانت عزق كذا الناس كلامه فخطا دات بركات سبحا فالت نفات  
سبحا فالتد برات امر اليوم من حفت المرافقة المعنى للمعنى  
حق بديل من يوم من حفت و السماء و البروج و الدم الموعود و  
و مشهود فتمل و ال اخذ و المعنى المجازات على الالحاح  
اذا السماء و اذ و بنت ليرها و حفت و اذ الارض و بنت و بنت  
ما فيها و نكلت و اذ و بنت ليرها و حفت يا ايها الناس المعنى احباب  
و انحرار كائن و كاي قلات و ر اسلوب كلام كند كذا اسلوب كلام مقص  
خطاب باشد و رند حنى اذ كنتم فى افلكم و بيرين بهم مرج  
طبيعه و كاي انما را ايجاي اخبار كبرند و اخبار را ايجاي انشا فاشواني  
من عداى قممشتوا ان كنتم مومنين اى ابا كنتم تقضى هذا من اجل ذلك  
كنتم على بنى اسرائيل المعنى على قبايس ابن آدم كنتم اوعلى مثل حال  
ابن آدم فابديل منه من اجل ذلك لانت انقباس لا يوسد الا

[illegible]

علي الدين كفو و فلهما ...  
ضعافهم فليقوا ...  
و كج اي تي و افيت للناس باعتبار ان الله سبحانه مع اهل التوفيق بها  
و كج باعتبار ان الله سبحانه مع اهل التوفيق بها  
و لكن اطيب الله ذام القرى و من جربها منذ يوم جمع  
رعى الجبال تحسبا بامره اي ترى الجبال بده او خلا ...  
الرب ينجي لعان و الكرا و جنته تحسب ان كالتى البنا ...  
فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالبينات  
من اناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين و آتوا به بعدهم  
البيان و بما يتبينهم فهدى الله الذين امنوا الى اخلاصهم من الحق  
بآذنه و التذبيد ...  
فيه الا الذين ...  
عصموا و اختلفوا و اختلفوا ...  
الواقع في امته الله فبعد نزول الكتاب بالبينات من بعض  
و كاي برسه فاعل يا شعول حرف جر رايده كمنه و ان ابو اسطرخ  
جر شعول فعل سائر و كجيب تو كيد و صلت يوم كجى عليها اي كجى في قفنا  
كجى انارم يعنى مريم اي قفنا هم يعنى بن مريم و درين مقام كمنه بايد و  
كه و او در مواضع سائر براي تو كيد و صلت شهيد براي عطفا  
دفعه الواقعه و كنتم از جايان و تحت ابوابها و لم يحص الله من

فائز از باشد سطلایه و شرح کجاست  
 و از شرح مل شری من لطاف الوداع کف در نوسه اجمالین بین الصفه  
 و الاوصوف لتاکید فی فلویم با اوصوف نی او یقول المناقضه و اندر نی  
 قدیم رضی قال سبوحه مثل رزق بر سر اجکت اذا اردت حکت  
 زید او قال انکسری قوله غالی و ما انکس من قریبه الاولیا کتا و کتا  
 جمله فقره سبوحه ان لا یمسک سطلوا و منها کما فی قوله تعالی  
 و الممسک قریبه الا لایمسکون و انکس لکن یصفه الصفه  
 الموصوف لایقال فی الجمال جازیه زید و علیه ثواب و فی کما یسبب  
 انشد صمیر اراده و ومعنی از یک کلمه صعبه ففهم مرادهم سبوحه انهم صمدون  
 عن سبیل و یسبون انهم صمدون و یسبون ان الشیاطین یصدون انهم  
 عن سبیل و یسبون الناس انهم مستدون قاری شیعه فی موضع و مراد  
 به استطاعت فی الموضع الآخر ملک استون ان یقولون قل یا  
 الفقیم من و یسئلونک ان یفقیقون من الغفوف لا و ان معذره ای انهم  
 یفقیقون و ای نوع من الاتفاق یفقیقون و یهتدون فی بالسؤال عن  
 المصروف لان الاتفاق بصیر باغیار المصداق و التوابع و التامین معناه  
 ای مال یفقیقون و ازین قبیل است آمدن لفظ جعل و شیء و انشد ان برا  
 معانی شیء کما ی بمعنی خلقی جعلی المظلمات و النور کما ی بمعنی اعتقده  
 جعلوا الله ما ذرأوه شیء کما ی فاعل آید و کما ی مفعول به و کما ی مفعول  
 سطلی و غیر آن ام خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق فلات النعم  
 تن

شعری ای میفرماید که تو قفس من پر از آرزو و نیاز و غلبه کای فخر  
 عنه از آن که گفتد بونا و عظمی و محبت و محبت خرد و اندر آنکه  
 آید از هر محل مختلف شود و ازین قبیل استناده و آیات است که مقام می  
 این مقدار و قصه است کای استوار است که در آن اقل از تمام قصه ایراد  
 کند باز عود کند بقصه و از آن تمام فراموشی و کای استوار است که در آن  
 در ملاوت مناخر با سینه قریب قلب و حکمت و در دل استوار است که در آن  
 السواء مناخر و در ملاوت بلیغ است و کای استوار است که در آن  
 و جگه کنند و قائم الا تو معوا للامن مع و علم قل من المبدی بدی ال  
 یوسا احد مثل ما در تمام عالم این مباحث تفصیل بسیار به طلب الی و از آن  
 نفی کفایت است و خواهند و سعادت و سعادت چون این امور را با خاطر مستحضر  
 و استغناء باشد و از آنجا خواندن مانند کای استوار است که در آن  
 ندکو را بر آن که پس گشته و از یک مثال با فخر و دیگر انتقال نماید  
 فصل بیدار است که حکم است که در آنده نوت از آن کلام بحرکت  
 معنی او را که نکند و اعتبار و داشتن عرب او را است نه موشکافان  
 زمانه را که موشکافی بجای و ای است فصل که حکم را متناهی سازد  
 و معنوم را مجهول و متناهی است که محتمل دو معنی باشد بحسب احتمال  
 رجوع ضمیر بدو مرجع چنانکه شخصی گفت ای ایا این الامیر امری از العن  
 فلان لیسنه الی یا اشتراک کلمه در دو معنی باشد لا ستم و رجوع و  
 لیس بیدار احتمال ضعف بر قریب و بعید مانند و استخوان بر و حکم

و در حکم فی فراره مالکسر و احتمال خطف و استغاثت با غلبه لا یعلم تا و لیلا لا یسند  
 و چون فی العلم و کثایت التفت که حکم است کنند و قصیده ثبتت عن  
 آن باشد بلکه قصد آنست که احتمال کند و من مخاطب ملا رحیم آن ملا رحیم  
 بقدر و چنانکه از کبر اثر او معنی کثرت ضایقت و از حیرت او بیسوطان معنی  
 او را که میشود و تصور می کند مراد بصورت محسوس از زبان قبل است و آن  
 با اینست که در اشعار عرب و خطبات آن و قرآن عظیم و سب  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن سخن است و در جلب علیم و خلیف  
 جلک تشبیه داد و مستطیر میس و زردان و چو باری را این خود را و از  
 و دیگر که ازین سو حکم کن و از آن سو و را و چنانکه من بین ایدیم سدا و  
 خلیفهم سدا و چنانکه فی احضارهم اغلا لا تشبیه و الله سدا و امر ارض  
 را از تدریس آیات یکس که دلی مغلول کرده باشد یا هر جنبه او  
 بنا که در حدیث سند بل اصلا نمیخوانند و بر او اضمحلال  
 یعنی مجموع ظاهر شود و بر آنکه کسی که از نظر این باب در بحث  
 آن است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند شمشیر اشاره کنند که این  
 طرف میزند و آن طرف میزند و مقصود هر علیه او بر اهل آفاق بصفت  
 شجاعت نباشد که در تمام عمر شمشیر بدست گرفته باشد یا کوبند و فلا  
 میگوید که در زمین کسی را نمی بینم که با من مبارزه کند و یا کوبند که  
 فلاں خود چنین میکند و اشاره کنند به کسی که اهل مبارزه در وقت  
 غلبه بر خصم میکنند که این شخص کای این کلمه نگفته باشد و این فعل  
 نکره

(۵۶)

نکرده باشند یا که چنانچه اهل خلق مرا خفا کرده است و دست در گلوئی من  
انرا خسته نموده اند و اینک که دست و تعارض است که حکم عام یا منکر که مقتضی  
تقدیر بر حال شخصی خاص باشد یا نه بر حال شخصی معین و بعضی خصوصیات  
آن شخص در کلام در آید و مخاطب را بر این شخص مطلع سازد و در  
در مثل این موضع خواننده قرآن نکران خواهد نمود و محتاج آن قصه  
گرفته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون میخواستند که در بعضی کار  
کنند می فرمودند یا ای اهل ایمان! بفرمایند که ای ایها الذین آمنوا  
لا مؤمنه الا فی الله ورسوله امر الایمانه تعارض است زینت  
و برادر را و لا یاتل القرآن الا فی الفضا منکم و اسعه تعارض است البکر  
عبدی و در این صورتها آن قصه ندانند لغیر مطلب ترسند و مجاز  
عقلی این است که در دست نیاورند عقلی را با آنچه نامعنا آن نیست و بعضی  
جبری را که میسوزان آن نیست بعلاقه آنکه میان این سه است  
مشابهت و مدح او را که در دست که داخل در اعداد این است و کی  
از حبس آن باشد آنکه گویند شیخ الامیر القضاة حال آنکه بایه معارف  
بودند با صراحت این المیزان العقل حال آنکه مثبت حضرت حق است  
در موسم بیع و التذلل علم بالاصواب باب بیوم و ریان اسلوب  
بدیع قرآن و این بحث در سه فصل مبین بود و گویند قرآن را بر این  
میتوان پیچید و مفصل ساخته شده تا هر مطلبی در بابی با فصلی مذکور  
شود بلکه قرآن را مانند مجسمه مکتوبات فرض کن چنانکه با دشان



برای خود یک اقتضای علی مثل می نویسد و بعد زیاده مثال دیگر و علی بنا  
سکاسر زما که سبب بسیار جمع نمود و شخصی آن را در این کند مجموع مرتب  
سار و محمد بن ملک علی الاطلاق بر بنامه خود و صلی الله علیه و سلم برای خود  
بنامه بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره یازده فرمود و در زمان آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم سوره محفوفه و مضبوط بود اما سورتها را نمی نوشتند  
بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سورتها در یک مجلد بی  
ترتیب خاص جمع نمودند و آن مجموع بمصحف مستحکم شد و در میان اصحاب  
سورتها را بچهار قسم مقسوم ساخته بودند یکی سبع طوال که اطول سوره آن  
و دیگر شصت که هر یکی حدایت است یا اندک به بیشتر و دیگر مثانی که از حد کم  
است و دیگر مفصل بود و ترتیب مصحف در سه سوره که از اعداد مثانی  
است و شصت و دین داخل نموده و سوره طوال سباق آن سباق مثین علی  
نذاته پس در بعض اقسام دیگر تفسیری رفته است حضرت عثمان رضی الله  
عنه مصاحفی چند از آن مصحف انتخاب فرموده اتفاق فرستاد تا از آن مطابقت  
استفاد نمایند و ترتیب دیگر میل نکنند چون اسلوب سوره با اسلوب  
مثالیهای با و است اما نسبت نام داشت در ابتدا و انتهای هر یک مکه  
رعایت نموده شد چنانکه بعض مکاتیب را بحد حدایت یا شروع میکنند  
و بعض بنیاد عرض ارا این و بعض به بیان نام شفعی می باشند بفرموده  
و بعض مکاتیب مطلق می باشند و بعض مکاتیب مختصر همچنان حدایت  
بعض سوره را بحد یا تسبیح شروع نموده و بعض را به بیان عرض ارا  
چنان

چنانکه فرموده است آنکه کتاب لاریب و نهی و تنقیص سوره و تشریفات او  
 فرخنده و این قسم بدان ماند بر اما مصالح فلان و فلان و نهی اما او می  
 فلان و آنحضرت صلعم در واقعه حدیبیه نوشته بودند بر اما قاضی علیه  
 مجبوری علیه السلام و بعضی که مرسل و مرسل البیه چنانکه فرموده مرسل  
 آنکه اندر غیر از حکیم کتاب احکمت آیات نم فصلت من لدن حکمت خیر  
 این قسم بدان ماند که توانید حکم حضرت خلافت صادر فرستید یا نویسد  
 سکنه فلان شهر را از حضرت از خلافت اعلام آنکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم نوشته بودند من محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ایله رفتن  
 عظیم مردم و بعضی را بر کشتن رفوها و شقیبا بفرستاد چنانکه فرموده او  
 جاک المافقین قد جمع الله قلوبهم لئلا یخلفوا فی زوجیا یا ایها  
 ابنی لم تحرم و چون کشته فصاحت عرب نقیله بوده است و در ابتدا  
 نقیله نسبت بیکم خواص عجیب و در قانع مالیه رسم قدیم ایشان بود  
 این اسلوب را در بعضی صورت اختیار فرموده اصافات صحافا  
 و این احکامات زجر و الذاریات و زور و فالحات و فراد الشمس کوش  
 و اذ التجوم المکدرت و چنانکه او آخر مکاتیب را بجوامع کلم و نوادر و با  
 و تا کید بر احکام سابقه و بتوبه کس که فحاشیست آن کینه ختم نمیکردند  
 همان اسلوب خدایتعالی او اشر سوره را بجوامع کلم و البع حکم و تاکید  
 ببلغ و تمهید بکلام ختم فرمود و کاهی شروع کردن می شود و در اثنا کوه  
 کلام ببلغ عظیم الفایده بوجع الماسلوب را بنوعی از حمد و تسبیح بانوعی

از بیان نعم و انعمان چنانکه شروع فرموده بیان نیایم مرآتیه خالق و مخلوق  
بفضل محمد و سلام علی عبادہ الدین اصطفی الذخیر علی شریکون بعد از آن  
در پنج آیه دین مدعا و جوه و ابداع اسالیب بیان فرمود چنانکه شروع فرمود  
می ضمیه اسرائیل را در اثنا و سوره بقره بیاییم اسرائیل را ذکر و او را  
کلمه ختم فرمود پس ابتداء فرما صمیمه همین کلام و انتهای می ضمیه بر این محلی  
و از و عظیم از بلاغت و همچنین شروع فرمود می ضمیه اهل کتابین در ال امر  
بما امر ان الدین عند الله الاسلام و ما تصویر محل نزاع باشد و تواند  
تسلیم و قال بران مدعا واقع شد و الله اعلم بحقیقه الحال فصل دوم  
در اکثر سوره سخته الله جاری شده است تقسیم سوره آیات چنانکه فصاحت  
را با بیات متقسم میکردند غایتی الامر انکد فارسی که در حافات شش  
اینان مستحین است و همچنین شعرا عرب اگر بیت فانیه متورا باشند  
و در بیت یکم نیز احسن انکارند بخلاف شعرا عجم و همچنین شعرا  
عرب حاصل و داخل و نازل را از یک قسم گیرند بخلاف شعرا  
عجم و همچنین وقوع یک کلمه در مصرعین بوحی که نصف آن از میانه  
باشد و نصف از مصرعین پیش عرب هیچ بود و بشرع عجم بعد از شکر  
موافقت تخمین است نه موافقت حقیقه و نه در اوزان اشعار خود را بر عدد  
حروف بناوه اند غیر ملا حظہ حرکات و سکونات و آن نیز لذت و سوده  
است و بعض اهل بدور شنیده ایم که در تقریرات خود که بجهت الله از  
میکنند کلامی متوافق با هم متوافق تخمین با بعضی که کلمه باشد یا زیاده تر از کلمه  
افضا

اختیار کرده و آنچه مثل قصاید و غیره را می کنند و از آن لذت می گیرند و هر قوی را  
 وضعی خاص است و نظم خود را و علی بن ابی القیس اتفاق بهم در آنند و همچنین  
 در مقام واقع است و اختلاف اینان در رسوم و عادات و قواعد تحقق است  
 یونانیان و از این اعتقاد کرده اند و آنها را بمقامات سبع ساخته اند  
 و از مقامات اول و ازات و ثنبات برآورده اند و قسسه شد بدیفصل رای  
 خود درست ساخته و اهل هند شمس اک تظن نموده و از آن را کبار کنیا  
 تفریع کرده اند و اهل بود را دیدیم که ازین بر دو اصطلاح دست باز داشته  
 بحسب سلیقه خود و تالیفی را اتفاقا در تظن نموده و از این چند تفریع خط  
 کلیات و محصر جزئیات نگاشته اند و چون بعد از این ملاحظه نمود  
 را حکم کنیم امر مشترک بجز موافقت تخمینی نیست نمی آید تخمین عقل را کارهای  
 متزعج اجمال است نه با تفصیل قوای مرد و فرموده موصد و ذوق سلیم را دوستی  
 با همان حلاوت بخت است نه با بجز طویل و در هر جهات خلاصه چون خواست  
 که با این مشت خاک هم زبان شود و نظر بر همان حسن اجمالی انداخت  
 نه بر قوالب مستحانه عند قوم دون و قوم و مالک الملک چون اراده  
 فرمود که برودش از معین سخن همان اصل بی طار را ضبط فرمودند  
 و این متغیره تغییر او را و اطوار تمک بتوانین مصطلحی نباشد از غیر  
 و چهل است و بدست آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعده که در  
 اغوار و انحاء میان از دست نرود و در هر شیب و فراز سخن ضایع  
 نشود و معجز و مفهم پس از خیرمان حق سبحانه و در آن سخن انزعاج

اصلي ميکنم و انفعال بقاعده مباح و آن قاعده است که اگر کسر سوار آمد  
صحت را متعذر است نه بحر طویل و مدید و مانند آن و در فواصل انقطاع  
را برده و آنچه در آن بحر اگر کسر متعذر داشت نه قواعدین فوائدی را این کسر  
نیز بطریق مبطله اندک کوشش را حوازه آن باید کرد و نه در وقت نفس در زبان  
کله حلت الثانی است و هر چند در ارزی و کوتاهی نفس مقدور است  
اما چون سخن را به طبع خود کش بگذرانند لابد امتدادی داشته باشد  
پس در اول بر آمدن نفس شاطی بهم میرسد آهسته آهسته  
باین شطط متناهی میگردد و در آخر منقطع می شود و احتیاج اعاده نفس  
تا ز به نفس می آید و این امتداد امری است محدود و محدودیم و بقدر  
منشکر که نقصان در کلمه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث در بیخ ازان  
منجا در غمی سازد و زیاده در کلمه کلمه بلکه قدر ثلث در بیخ ازان  
نمیکنند اما کلمات عدد و اعداد اسباب را کنجایش می دهد و مقدم  
بعضی را که در بعضی وسعت نماید پس این امتداد نفس را در  
ساخته شد و آن را بر سه قسم تقسیم نموده اند طویل و متوسط  
و قصیر اما طویل پس مانند سوره ن و اما متوسط پس مانند اعراف  
و النعام و اما قصیر پس مانند سوره شعراء و سوره دخان و تمامی نفس  
برده معتمده بر حرئی قاضیه است منسح که طبع آنرا ذوق میکند و از اعاد  
آن خجسته گشت منکذومی شود و کو آن ده یکی است باشد و یکی و او یکی  
با و آن حرف آخر کو یکی یا باشد و یکی حیم یا ف پس بعدین و  
پس

(25)

بومنین مستقیم متوافق اند و خروج و مرجع و تجدد و تار و فواق و عجاب همه  
بر قاعده و همچنین کجوف الف در آخر کلام قافیه است ماضع که عاده این  
لذی میسر در حرف روی مختلف باشد یعنی کو بند کر با و و کجا که بند شد  
و سیوم جا کو بند بود و بصورت اگر التزام روی بکار آید از قبل  
التزام مالا یلزم خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم و سوره فرقان ازین  
شده و همچنین توافق آیات بر یک حرف مثل میم در سوره فثال و نون در  
سوره رحمن ازین میسر و همچنین عاده یک جمله بعد یک طایفه ازین میسر  
است چنانکه در سوره شعرا و سوره قمر و سوره رحمن و سوره طه و سوره  
و ه بی جهت نظر بنده ذهن سامع و اشعار بطلافت این طام مختلف  
کرده میشود فواو اهل آخر سوره را از اولی سوره مثل آ و او و در آخر  
مریم و مثل سلما و کر اما در آخر فرقان و طین و ساحدین و نیطرون در  
آخر فرقان و طین و ساحدین و نیطرون در آخر سوره و حال آنکه  
اوایل سوره منبج بر فاصله و یکسره بوده است که لا یخفی کس و اگر سوا این  
وزن و قافیه که تعبیر از این رفت و هم داشته اند اگر در آخر آیت نقطه  
که صدا حیف قافیه داشته باشد قافیه نشود چنانکه الا وصل کرده آید  
بحال که لسان آلاء الله باشد یا منبج باشد یا طیب را چنانکه گویند  
و هو حکیم انجیر و کان الله علیها حکما و کان الله بآیة العزیز العظیم  
متقون ان فی ذلک لآیات لا یرى الا الباب ان فی ذلک لآیات  
لقوم ینظرون و در بعض مواضع اهلان و در مثل این موضع بکارفته

است مثل و اسال خیر او کما فی تقدیم و ما خبر استعمال کرده اند کما فی قلب  
 مزبوره مثل الباس بین و الباس و طو سنین و رسیار و عمل آمده اینجا  
 باید دانست که انجام کلام و سهولت آن برسان بسبب آنکه مثل برست یا  
 ذکر آن درایت مکرر آمده است کلام طویل را کلام قوی و بزرگ می سازد و  
 کما فی فقره ای او بنی را که از فقره ای تالیف آید و آن عزیمت کلام فائده ده  
 بنده و معنوه ثم احجم صلوئه ثم و سلسله در غما سبعون ذراعا فاسلکوه  
 گوید و مثل این کلام متکلم اعداد میکند و نفس خود که فقره او بی نامانسته  
 مجموعا در یک بیت و نالانته او جدا در یک جمله و همچنین کما فی آیت و است  
 قوام ثلث باشد یوم تنفیض و جوه و تسو و جوه فاما الذین استوفوا  
 وجوبهم الا نیت و اما الذین استوفوا وجوبهم الا نیت و اما نیت و اما نیت  
 جمع کرده آیه طولانی شمارند و کما فی در یک آیه دو فاصله می آید که  
 در بیت هم همچنین می باشد کما فی تریف و البدر فی شرف و البحر  
 فی کرم و البدر فی هم و کما فی یک آیه را در از تر از دیگر آیات آید و  
 کمتر در اینجا آن است که چون حسن و کمال اگر ناست از فقرات و در  
 و جدا آن امر منظر که قافیه است در یک جمله بعد از کلام را که ناست  
 از سهولت ادا و موافقت طبع کلام و عدم لحوق تغییر و است در  
 جمله دیگر نه فطره سلیمه جانب معنی را را حج و اندویش یک انتظار  
 را مثل گذارسته می شود و در انتظار نامه ای که ناست که ده می آید  
 و اگر گفتیم در سر صحبت که در اکثر سوره سنه البدرین جاری شده  
 بکلام

بجهت آنست که در بعضی امور رعایت این قسم وزن و قافیه بطور نیاید  
 است پس یک طایفه بر طو و خطب تعلیم و امثال نکته همان واقع  
 شده **سحر** النساء اگر حضرت عباس علیه رضی الله عنه عنبار او است که در وقت  
 شنیده باشد و قوافی آنرا پخته باشد و در بعضی امور بر طو را می آید  
 بدون رعایت جزی و واقع شده مثل مجاوره بعضی با بعضی با بعضی  
 ختم بر کلامی بجزی که منتهی باشد کرده آید و همانا ستر در اینجا است که اصل  
 لغت عرب و قافیه است در موضوع که نفس منتهی شود و در آن طایفه است  
 که در در محسن و در محل وقف است و نفس منتهی است از جهت صورت و طایفه  
 مبتدیان است این است آنچه این فقیر را فتح شده است و الله اعلم  
 نفس سید را اگر پرسند که طالب فنون چیست و در قرآن عظیم مکرر  
 گفته شد چرا بر یک موضوع گفتن فرست گویم آنچه خواهم که سماع را افکار  
 ناخوش و در قسم می باشد یکی کلمه مقصود و اینجا مجرب و تعلیم مالا یعلم بود پس  
 فحیاط حکمی را نمیدانست و درین اعداد را که آن نگه ده بود باستماع  
 از کلام آن مجتهد معارف خود را نماند و غنیه دانسته کرد و دیگر آنکه  
 مقصود از استحضار صورت آن علم در مدبر که باشد تا از آن لذت  
 فراوان گیرد و قومی قلبیه داد را که در آن علم فانی شوند و ملک  
 علم بر همه قومی غالب آید چنانکه بعضی شعر را که ما آنرا در الهامه ایم مکرر  
 میگوید و بر ما از لذت میبایم و برای این لذت تکرار آن دو بیت  
 معیار داریم و قرآن عظیم نبشته است و مطالب فنون همه بر قسم



افاده از او فرموده تعلیم مالا یعلم من حسن جاهل و نمکین ساختن نفوس  
بان علوم بسبب نکر است نسبت عالم اعظم الا اکثر مباحث احکام که نکر از آن  
حاصل نشد زیرا که افاده دوم انجام مطلوب است و بنیاد در شریعت تبکرات  
تکاد است امر فرمودند بجز و فهم گفتند و ندانند و نهاده اند که در اکثر  
احوال نکر از آن حاصل عبارت تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند  
تا موقع باشد در نفوس و الذی باشد و را زمان اگر نکر از یک لفظ  
چیزی باشد که طیف طور از نکر از میانند و در صورت اختلاف لغز  
و فقرات فیه خوض کند خاطر کلی در آن فرد و اگر برسد که در صورت  
قرآن این مطالب را جز بجز فرمودند و رعایت ترتیب نکر و ندر جز باشد  
که نخست لا اله الا الله و محمد مرسله استیفای حق آن نمایند بعد از آن  
شروع کنند در ایام الله و اتمام آن کنند بعد از آن مخاصمه کفار نمایند  
گوئیم اگر چه قدرت الهیه شامل همه ممکنات است اما حکم درین ابواب  
حکمت است و حکمت موافقت معوض الیه است در آن در  
اسلوب بیان و اشاره بین معنی زنده است و رانیت بهالاعمالی  
و عربی و تا نزول قرآن و میان عرب هیچ کتاب نبود که کتاب الهی  
موفق بشود و ترتیبی که حالا مصنفین اختراع نموده اند عرب از انجلی  
و استناد اکثر این را با ورنمکینی فصاحت را بضرعین را نامل کن و اصل  
انحضرات صلعم و مکاتیب حضرت عمر بر خوان تا انمضی روشن شود  
پس اگر خلاف طور ایشان شود بجز در مانند و جزئیها

بگوشت ایشان رسیده و فهم ایشان را شوش سازد و منزه مقصود و مجرّد قفاره  
است بلکه احوال و معانی استحصار و انحصار از این معنی و در غیر مرتب اقوی و اتم  
است اگر چه هر دو وزنیه و در نزد یک شعر معنی است ازین وزن و قافیه  
نزد تر است آنرا در اختیار هر دو گویم نزد تر بودن مختلف است بهشت  
اقوام و آفرین و علی تسلیم مدح طریقی از وزن و قافیه بر زبان حضرت  
پیغامبر صلی الله علیه و سلم گرای بودند آیه ظاهر است به حضرت ایشان  
و اگر بر وزن و قافیه شعر از آن نازل می شد حکما گویان میگردند که همان  
شعر است که در عرب شنیده و معروف است و از آن حساب نمیکشند  
چنانکه بغار از اهل نظم و شعر چون میخوانند که غریب و رجان بر زبانین  
بروشن اشعار و انشاء کنند جماعتی که از آنجا میخوانند و شنیدند  
سبب گریان طو غزل گویند و نامۀ نو از او که بر طو قدیم ایشان گفتند  
ایشان خبر محققین و واضح بود و اگر پرسند که اعیان قرآن یکدیگر چه  
گویم محقق تبشیر بدان است که بوی و بسیار است که از آنجمله سلب  
بدیع است که عرب را ستادین چند بود که در آن حواد بلاغت را جود  
و آوند مکنی سالیق از اقران میبودند قصائد و حصلت و رسائل  
و موارد و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند و هر چه  
آن نبودند پس اندر این اسلوبی که غیر اسلوب ایشان بر زبان  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرامی بودند عین اعیان باشد و این  
اختیار از قصص و احکام ملک الله بوحی که مصدق است

ما خبر بعلوم و از آنکه اخبار باحوال آید و در وقت که خبری از ای بر طبق اخبار  
 بوجود آمد اعجازی تازه بطور رسیده و از آنکه درجه علیا از باطن که مقدور  
 بشر نباشد و چون ابعاد غرب اول آیدیم که نمیتوانیم که در لیکن نقد  
 میدانیم که استعمال کلمات و ترکیبات عذرا لطافت و عدم تکلف  
 نمایی که در قرآن میبایم درج قصیده از خود میماند مقدرین و متاخرین  
 نمایی یا بایم و این امر نسبت ذوقی که قهره از شعران بر میخوانند و است و عوام  
 باطن آن ذایقه ندارند و نیز میدانیم که انواع مذکره و اصرار بر جابجاء  
 را الباسی و دیگر نو شایسته می شود و بر استیوب سوره که هر ملی دارد  
 و در دست نظاول باز و اسف از آن کونا است و اگر کسی این را نمیفهمد باید  
 که در اینها و تصحیح سوره اعراف و بود و شعر اذاع می شود  
 تا مل کند باز همان قصص را در صفات بنید و باز همان قصص را در  
 و از این سبب با فنی ظاهر شود و همچنین ذکا و خرد سبب نصایح و تنعیم مطمین  
 در هر مقام نیز یکی دیگر ادا کرده مستود و مناسبت اصل تا بیکدیگر بصورت  
 علل و در هر مقام جلوه داده می شود و الکلامی بر ابطوا و نیز  
 میدانیم که رعایت مقتضای مقام که فن معانی و تکمیل او است و استغناء  
 نکند بابت که فن بیان کامل است با وجود رعایت حال فی طبعین  
 که آیتین بود و تا آشنا ازین طاعات بهتر از آنچه در قرآن عظیم  
 است تصور نمیشود زیرا که مطلوب و اینجا است که در فنی طاعت  
 هر دو که هر کس با این آشنا تا نکته عام قریب حاصل و غفل

که دشمنان و کفار با جمیع بین القصدیات تا به شش برگی که منکر می گشتند  
 و امن دل و بی فکر و عاقل و جاسق و از انچه وحی است بجز مندرین در سراسر  
 شرایع را هم آن می شناسد آن است که علوم خود به نفس اینها دلیل بود  
 قرآن نازل من الشریع بجهت هدایت است به آدم جهانگه عالم طلب چون در  
 قانون نظری کف و دوز و زور و رفتن او در بیان است  
 امر اخص و وصف او به لحاظ می کنند هیچ شک نیست که اگر بعضی  
 آن کما را در مطالعات طلب چنین چون عالم کس از شرایع می دانند  
 و در تذبذب نفوس که در آن کما با جزئیات او را می بینند  
 نمود و بعد از آن در قانون حسی که می کنند به شک و درمی آید که این  
 فنون در معانی خود و وحی است در آن بهر صورت است  
 اید دلیل افتاب گردید با غیر از وی او مناب نور به یگان تقصیر  
 و حل اختلاف واقع و تفکر و صاحب و تابعین که مغفرت از خود می آید  
 مختلف اند و آیتها را از مناسبت با باطن قصد کرده اند  
 حدیث مزبور باشد با موقوف یا قول تابع یا جزا اسرائیل و  
 روشن می نماند و فرقه تا دلیل آیات صفات و اسماءش  
 و شش آنچه موافق تذبذب نیز به نیاقتند از آن ظاهر صرف نمود  
 و تعلق مخالفان را به طاعت این دو کرده اند و این را به تکلیف  
 است و قومی استنباط احکام فقهیه و بر صبح بعضی مجتهدان است  
 جواب تمسک مخالف بهر او نمی کنند و این روش فقهای است

و بعضی خود گفته قرار از اصلاح نجات دهد و شواهد کلام عرب در باب بود  
تمام ایراد میگیرد و این وضع نگاه و نوع بیان و کرد و بی تکلیف و بیان  
را هر چه تمام تر بیان نمایند و درین باب و نیز میباید این آئین او  
است و بعضی را زود خواند و اگر از اسناد او نور است و ادب  
میباشد و درین باب فرد گذشتگی میباید این صفت قراست  
بیرخی نکات متعلقه بعلم سلوک با علم حقایق باو بی مناسب زبان  
میکنند و این دو بخش صوفیان است و جمله میباید از این است و در  
مسلمانان قرآن متعلق شده است و هر کس درین حوض نموده است  
و تقدیر است و وضاحت فهم خود سخن گفته است و مذنب اصحاب  
خود را منظور است و است و حجت من تفسیر و سعی پیدا  
کرد و که بر سر است با مد و مذنب بسیار پیدا آمدند که شما مخصوص شود  
و بعضی جمع این همه قصد کردند و گاهی سزاوی و گاهی بی تقاضی سخن گفتند  
و در اختصار و الحساب مفرق شدند و اما را استاده هر  
و این فقیر را بعد از مد و تو بیعه در هر یک ازین فنون مناسب است و اصل  
شده است و اکثر اصول آن در حله عالمی از فروغ آن است و آمده  
است و نوعی از استقلال و تحقیق در هر بابی که شبهه پیدا  
نی آمدند و این سه صورت بسته است و بسته است و دیگر فنون تفسیر  
از فنون الهی بخاطر ریخته است اگر است بر سر من است که در موعظه  
قرآن و عظیم اعم جنبانیه او است و درین حضرت رسالت صلعم نماند و انکه

بسیار

مستفید به این که گفته چنانچه با کلام از پیوسته صلوة عظمی آمد و اول  
بیت فی کل بیت منزله سالما است و فیکو واجب جمده و ربن رساله لمانم  
و دیده شد که این که حریفی از این که گفته شود و در بیان آثار مرد و بیست و کتب  
تفسیریه الحادیه است که بعد از آن تعلق دارد از جمله آثار مرد و بیست و کتب  
تفسیریه بیان سبب نزول باشد و سبب نزول و قسم است قسمی است  
که حادثه واقع گردان از این مومنان و نفاق منافقان بر روی کار  
چنانکه در احادیث و اخبار آمده و خدا تعالی مع ابان و کموشش انان قال  
است حقه تا دجل کرد و میان دو فریق و درین بیان که انضاب بسیار  
بخصوصیات این حادثه بطور مجریه پس و این است که بکلام مختصر آن  
حادثه را شرح داده آمد تا شود که این که گفتن است و قسم  
آن است که معنی است نعوم رساله است که محتاج دانستن حادثه که سبب  
نزول شده است و حکم هم نظر است نه خصوص سبب را قدام  
مقصود احاطه آن است که این است یا بقصد بیان ماصدق و حق  
آن قصص را ذکر کرد و این قسم را ذکر کرد و این ضرورت است که این  
نقد محقق شده است که صحابه و تابعین بسیار بودند که نزول آلاستدی  
که میگویند و بعضی از ایشان تصویر ماصدق آن است بوجه دیگر  
بعض حوادث که این را عموم خود شامل شده است و این قصه  
منقول باشد یا نه مستقر اسرائیلی باشد یا نبلی با اسلامی تا حدیث است  
را که گرفته باشد یا بعضی آنرا دانسته علم ازین تحقیق دانسته است

اجتماع را درین قسم عقلی است و مقصود متعلقه را اینجا کنایه است پس که  
این نکته مستحق در اول محملات سبب نزول است و غایت میتوان نمود  
و از آنجمله تفصیل قصه است که باصل آن در آن تقریری است باشد  
از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر استقصاء قصه کنند و جمیع قصه  
استراذکر نمایند و اینجا نیز تفصیل است آنچه در این تقریر ظاهران خسته  
است بوجهی که دانسته لغت اینجا استاده شد و تفصیل آن نمایند و گران  
عمده مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مشرک در مفسر است که  
تقریر بنی اسرائیل که نر بود و داده نامان کتب اصحاب کتب که الصبیح  
یا احمد کلمات ملا یحیی است و اصحابه انرا قیاس نمیدانستند و از فعل تفسیر  
او فاسد میسر نمیدانستند بدین خاطر نگذاشتند یکی امکه اصل  
درین باب ایراد قصص معنی است صرف عقل اما جمعی از عقیداد  
مفسران آن تقریر را به شوای خود سازند و محمل مناسب آن تقریر  
جمیع کنند و اندر آنکه احتمال تقریر کنند مثلاً در شبهه افتند  
و چون اسباب تقریر بر زبان منفع شده بوده تقریر علی بلی  
الا احتمال تقریر را بجزم بسیار است که مستقیمه شود و یکی را بکافی دیگر  
گیرنده آن امر مجتهد فیه است نظر عقلی را در اینجا کنایه است پس  
بفقال راه درین عنوان کشاده است مرکز این نکته یاد گیرید و بسیاری  
از ناظران صحابه میتوان دانست که قول نیست بلکه تفسیر است  
عقلی که بعض مجتهدان با بعضی در میان می آرند و در همین محل اینجا تقریر

حل میکند قال این عباس را از حدیث فاسخ و ابرو شکم و احکم الی الکعبین  
 لا احد فی کتاب الاصح لکنهم ابوالافضل بسراجه فقیر می نمود  
 که این در باب وجوب سج نیست و حرم کمال است بر کعبه مسح نیست آنچه  
 پس این عباس فقیر است همان غسل است لیکن در اینجا اشکالی  
 را فقر بر سقر باید احتمالی را اظهار نماید تا به بنید که علماء عصر و این  
 معارض چه نوع تطبیق میدهند و بکدام راه سلوک بنمایند بعضی ناگاه  
 بر حقیقت رزم و سلف مطلع بودند این را قول این عباس دانستند  
 و مذاکرات بسیار در حاشیه هم حاشیه نمکته دوم آنکه اقل از بنی اسرائیل  
 و شمس است که در دین ما داخل شد بعد از آنکه لا تقضوا اهل کتاب  
 و آنکه بوم قاعده فقر است پس در لازم آمد یکی بگوید تا تعریض قرائن  
 در سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیان یافته شود گفت  
 نقل از امل کتاب بنابر شد مثلا چون محل است و نقد فتناسلیمانی  
 و الفنا علی کرسنه حیدر اثم کتاب رسته بنوبه با فتنه می شود و آن  
 قصه ترک انتشار الدعا و مواخذه بران بران است ترکب ذکر  
 قصه صخره و جریا باید شد دوم آنکه ضروری بقدر نفدر الضرورة را  
 در نظر داشته قدر اقتضای تعریض سخن باید گفت تا جنبه او قرائن  
 تصدیق کرده باشیم و از زبانه زبان باید کشید و در اینجا نکته است بغایت  
 لطیف آن را نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاهی حکایت ترو  
 می شود یک قصه را در جای با هم جمال و در جای تفصیل جای نماید



قال اے اعلم لما تعلمون بعد انما انتم بشر و الہم اقل حکم اے اعلم غیب  
السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تعلمون پس این مقولہ  
سمان مقولہ متقدمہ است بخوبی از تفصیل پس از تفصیل اجمال میتوان  
داشت و از اجمال تفصیل میتوان برد مثلا در سوره مریم قصہ حضرت  
عیسیٰ علیہ السلام اجمالاً ذکر فرمود و لنجعلہ ایتہ للناس و رحمۃ منادان  
ہم امضیا و در آل عمران مفصلاً و رسولا اے بنی اسرائیل اے قدحکم  
سایتہ من ربکم اے آخرہ درین مقولہ بشارت تفصیلی است و آن مقولہ  
بشارت اجمالی پس از اینجا عبد ضعیف استباط کرد کہ معنی آیت  
آن است کہ رسولاً اے بنی اسرائیل فخر بانی قدحکم و این سمہ دخل  
است در خبر بشارت نہ متعلق بمخبر و نہ جنبہ کیست و طی اشارت کردہ  
است بہت قال فلما بعثناک قال اے رسول اللہ الکلم با بعد جنکم  
واللہ اعلم و از آنکہ شرح غریب است و بنا بر آن بر تتبع لغت عرب  
است با تظن بسباق و سیاق است و استنباط متناسبہ لفظ با حراز  
جملہ کہ در آن واقع شدہ است پس در اینجا نیز عقل را مدخل است  
و اختلاف را کنجا بس زبر کہ یک کلمہ در لغت برای معانی شتہ  
آید و مقول و رتبع استعمالات عرب و تظن مناسب است بالعقو  
لاحق مختلف باشند و لهذا اقوال صحابی و تابعین درین مختلف شدہ  
و ہر یکی را ی سلوک کرد و مغیر نصف را و دوبار شرح غریب می باید  
سنجید یکی در استعمالات عرب کہ کدام وجہ اقوی و ارجح است و دیگر

در مناسبت سابقه و لاحق که در کتب معتبره و اقوال معتبره بعد احکام مقتضا  
 و تتبع موارد استعمال و تفحص آثار فقیر درین باب استنباطهای تازه  
 کرده است که بعضی آن پوشیده نخواهد بود اما برین اوصاف غلبه الطبع  
 مثلا کتب علیکم انقصا من فی القملى را بر معنی تکافوا قملی و یکی یادگیری  
 در یک حکم شرکب بودن حمل نمودن و در معنوم الانتهی بالانتهی مؤنثه  
 نسخ نمکشد و مرکب نوجبای که باقیه التفات از هم باشند نمرد  
 و مثلا بسلوک عن الاطعمه را بر معنی بسلوک عن الاکله یعنی  
 آشپزخانه فقالی مواخیت للشاکس و الحج و مثلا هو الذی اخرج  
 الذین کفروا من اهل الکتاب من و یارم لاول محشر ای لاول جمع  
 اجمود بقوله اعمیه و العبت فی الداین حاشرین و قوله حشر سلیمان  
 حشره و این قصه بنی نصر اقوالست و در بیان منت اقوی و از جمله  
 بیان ناسخ و منسوخ است در بخا و نکته باید دانست یکی آنکه صحابه  
 و تابعین نسخ را استعمال میکردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیان است  
 و آن قریب است بمعنی لغوی که از ال است پس معنی نسخ نزد ایشان  
 از ال بعض اوصاف است مقدمه بانه متاخره خواه اتمای مد عمل  
 باشد یا صرف کلام از معنی متبادر و غیر معنی متبادر یا بیان مقیم بود  
 قدی یا تخصص عافی یا بیان فارق در میان مخصوص و آنچه قبیل  
 مراد است ظاهر او مانند آن و این باب واسع است و عقل را در آنجا  
 حواله است و اختلاف را کنجایش و انبدا عدد آیات منسوخه

و اینقدر رسانیده اند و بیکر ایله نسخ معنی ~~مطلوب~~ اصل در بیان آن معنی  
تاریخ است اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق جمهور علماء را اعلام نسخ  
کرد و اندیشه نسخ قائل شوند و بسیاری از فقهاء مرتکب این امر شده اند  
و بکن که ماضی است غیر ماضی اجماع باشد باجمعه در آثار آنی که منتهی  
از نسخ اند غیر بسیار است و بغیر سخن رسیدن دشوار است و محدثان را  
ببرون ازین اقسام خبرهای دیگر است که از آن نیز ابر و تنبیه مثل  
مناظره صحابه در مسئله استنباط و باین آیت باهمثل ایشان بزرگوار  
آیت یا تلماده آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را بطریق استنباط  
در آیت حدیثی که موافق آیت نمایند در اصل معنی و طریق تلفظ بان  
که منقول باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه در بابی لطیف  
این باب از آنجمله استنباط احکام است و این باب بغایت متسع است  
و عقل را در اطلاع بر فحای و آیات و اقتضایات میدان واسع  
است و اختلاف کلی حاصل است و این تغییر را حقیر استنباطات و رده  
قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر تحمیل اند و آن مقاله میزانی است عظیم  
برای سنجیدن بسیاری از احکام مستنبطه و از آنجمله توجیه است و توجیه  
فنی است کثر الشعب که شرح در شرح متون بکار برند و در آن  
امتحان بکار ایشان باشد و باین مراتب بسبب آن ظهور آید  
صحابه با وجود عدم تنفیج قوانین توجیه و در آن عصر در توجیه قرآن  
سخن گفته اند و اکثر آن کرده و حقیقت توجیه است که اگر در حکام

شصت و هفتم حاصل شود و غرض از این گفتار آنست که در این صفت راجل نماید چون  
 اذنان خوانندگان کتاب در یک مرتبه نیستند توجه نیز در یک مرتبه  
 نباشد توجه به همه مبتدیان و دیگر است و به نسبت مبتدیان و دیگر بصورت  
 فهم که فنی را بخاطر رسد و محتاج چنان این کرد و مبتدی غافل از آن باشد  
 بلکه احاطه آن شود اندویش کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد و بر ذهن پیشانی  
 اما آنکه احاطه خوانست اذنان کرده است بحال چه و خوانندگان فرود می آید  
 و بحسب اذنان ایشان سخن میگوید پس در آیات و روایات فهمیده توجه  
 تحریر نماید این فرق است و تفریق وجه التزام و در آیات احکام تصویر  
 صورتهای مسئله و ذکر فوائد و از احراز و غیر آن و در آیات تذکیر بالآلاء  
 الله تصویر آن نعم و بیان موانع خسر آن و در آیات تذکیر بایام آمد  
 بیان ترتیب بعضی قصه بر بعضی و الباقی حق تعالی که در هر قصه باشد  
 و در تذکیر بالموت و بالعده تصویر آن صورتهای و تقریر آن حالتها و از قیون  
 توجه است تقریب آنچه بعد از فهم باشد بسبب عدم لغت بآن قطع  
 معارضه است در میان دو دلیل یا در میان دو تقریر یا در میان  
 منقول و معقول و تفریق در میان دو تلبیس و تطبیق در میان  
 دو مختلف و بیان صدق و عده که اشارت بآن رفته است و بیان  
 کیفیت عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنچه در قرآن عظیم مامور شدند  
 با حمله توجه و تفسیر صحابه بسیار است و حق آن مقام او کرده میشود  
 تا آنکه وجه صعوبت مفسلا بیان کرده شود بعد از آن در حل صعوبت

فصل سخن گفته آمد بعد از این آنرا گفتند که آنچه میگویند در این  
 نعلو میکنند از تاویل مشابهات و بیان حقیقت صفات مذہب من نیست  
 مذہب من مذہب مالک و مری و این مبارک و سایر قداست و آن امر از  
 مشابهات است بر ظهور آن و ترک بعضی از تاویلی آن و در احکام مستنبطه از  
 کرون و احکام مذہب خود نمودن و وضع دیگر را بر انداختن و خیال کردن  
 برای دفع دلایل قرآینه نزدیک من صحیح نیست بترسم که از قبل نداشتن  
 باشد طالب حصول آیات باید بود و مذہب خود هر دو لول آیت را باید گرفت  
 گوهر که بان رفته باشد موافق یا مخالف و اما لغت قرآن را از استعمال  
 عربی اول اختیار دیگر و اعتماد کلی بر آثار صحابه و تابعین باید نمود و در نحو  
 قرآن غلطی عجیب راه یافته است و آن آنست که جماعه مذہب سبویه را  
 اختیار کرده اند و هر چه موافق آن نیست آنرا تاویل میکنند هر چند تاویل بعید  
 باشد و این نزدیک من صحیح نیست اجماع اقوی و اوفق بساق و سیاق  
 باید کرد و مذہب سبویه باشد یا مذہب فرد و در مثل المفسرین المصلوۃ  
 و المؤمنون الزکوة حضرت عثمان رضی اللہ عنہ گفته اند استقیمها  
 العرب بالستاد تحقیق این کلمه نزدیک فقیر است که مخالفه فرد  
 مشهور نیز در زمره است و عرب اول را در انتهای خطب و محاورات  
 بسیار واقع میشود که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشت چون  
 قرآن بغت عرب اول نازل شد اگر احبانا بجای و او با آورده باشد  
 یا بجای تنه مفرد یا تنهای مذکور مونت چه عجیب پس آنچه محقق است که  
 انحراف

ترجمه مقیمین الصلوة بمنه من بخله والحمد لله اعلم واما معانيه وبيان علمي است  
 حادث بعد انقراض صحابه و تابعين پس آنچه در عرف جمهور عرب مشهور  
 علی الراس والعین و آنچه از خلق است که بجز متعلمان آن فراد را نکند  
 لاسم که در قرآن مطلوب باشد و اما اشارات صوفیه و اعتبارات  
 ایشان بحقیقت از فن تفسیر است بلکه نزدیک استماع قرآن حیرت  
 بر دل سالک ظاهر میگردد و در میان نظم قرآن و حالتیکه آن سالک  
 دارد و با معرفتی که او را حاصل است متواتر میشود چنانکه کسی قصه مجنون  
 و بیلی شنود و مشوقه خود را یاد کند و معالیه که در میان وی و میان  
 محبوبه او میگذارد مستحضر سازد و رنج فایده است مهم آنرا باید دانست  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فن اعتبار را معروض داشته اند و در آن  
 راه سلوک فرموده تا سبقت باشد علماء امت را و فتح طریقی باشد  
 علوم مومنین ایشان را مانند آنکه آیت فاقوا من اعطی و اتقی و رسله  
 قدیر مثل خوانند اگر چه معنی منطوق آیتهاست که هر که این کار را کرد  
 است او را راه جنت و نعم نام و هر که اضداد آن عمل آورده است  
 او را راه دوزخ و تعذیب بکشایم لیکن بطریق اعتبار توان داشت  
 که هر کس را برای حالت آفریده اند و آن حالت بر وی جاری میگردد  
 من حیث یدری او لایدری پس باین اعتبار آیت را بمنزله قدری  
 واقع شده و همچنین آیت و تفسیر و ما شواء معنی منطوقش است  
 که بر تیر و انهم مطلع ساخت لیکن خلق صورت علمیه از انهم را خلق

بر دایم اجمالا در وقت نفع روح متناهیست پس باقی میتوان این  
 است و این مثل استشهاد کرد و الله اعلم غریب قرآن که در احادیث  
 آنرا برید تمام و بیان فصل تخصیص کرده شد انواع است پس غریب در  
 فن تذکیر بالآثار الدائیه است که جامع حرمه عظیمه را از صفات حق عزوجل  
 مثل آیه المکریم و سوره اخلاص و آخر سوره شهادت سوره مومن  
 و غریب فن تذکیر بابام الدائیه است که قصه قلیل الذکر و این است  
 بیانی کرده شود با قصه معلومه را تفصیل برجه تمام تر آورده شود قصه  
 عظیم القافیه را که محل اعتبار است بسیار است ذکر کرده شود و لهذا اکثر  
 صلی الله علیه و سلم در قصه حضرت موسی و خضر علیهما السلام فرمودند  
 آرزو کردم که موسی با خضر زیاده مرصع گردی تا خدا تعالی بر این قصه ان  
 ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و الدائیه است که جامع باشد  
 احوال قیامت را مثلاً و لهذا در حدیث آمده است که هر که خوابد بر قیامت  
 را گویا چشم خود می بیند که سوره اذان و اقامه و کسرت کجوان و غریب  
 فن احکام آیه است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین صدق و کذب  
 و حد زنا و تعیین الی وضعی خلاص مانند تعیین صدق و کذب و حد زنا  
 و تعیین سه حیض یا سه طهر و حد مطلقه و تعیین الضیاع و مواریث  
 و غریب فن فی صمد آیه است که در آن شوق جواب نهی غریب واقع شود  
 که قاطع شبهه باجمع وجوه باشد یا مقرون کرده شود بیان حال این  
 فریق بمنزله اوضح کمثل استوفد نار او همچنین بیان شفاعت عباده

اضام و فزونی در مرتبه خانی و ملک و مملوک با مثل عجیب بیان کرده شود  
و با سبب اعمال اهل ریاء و سمیه با بلوغ وجود بیان کرده شود و غرایب قرآن  
در آیه اب نه کوره محصور نیست گاهی از جهت بیادقت کلام و تنقیح بدون  
آن باشد مثل سوره الرحمن و لا اله الا الله حدیث سراسر القرآن نامیده  
شده و گاهی غرایب از جهت تصور و صورت سعید و شقی باشد و حدیث  
آمده است لکل آیه منها خبر وین و لکل حد مطلع پس باید دانست طهر این علوم  
چگونه خبر است که مدلول کلام و منطوق آن باشد و بطن و درندگی را با آن  
تفکر است در آلاء و مرافقه حق است و زندگانی نام الله معرفت مناط حد  
و ذم و ثواب و عذاب است از آن فصل و نیز پذیرفتن و درندگی را با آن  
و الباطن ظهور خوف و زیاده آن امور را رای العین است خشن و در آیه  
احکام استنباط احکام خطبه بغی و ایامارات و در میانه فرق ظاهر و باطن  
اصل آن قایم و لاحق است خشن مثل آن با آن و مطلع طهر معرفت آن  
عرب و آنرا متعلقه بغن تفسیر مطلع بطن لطف وین و استقامت  
فهم با نور باطن و حال سکینه است و الله اعلم بالصواب از علوم وین  
در علم تفسیر که آن اشارت کردیم تا و بیل قصص انبیاء است علیهم السلام  
و تفسیر برای این فن رساله تالیف کرده است مشاهیر بنا و بیل الاشواق  
و عزاد از تا و بیل است که هر قصه در واقع شده است از امیر امیرا میباش از  
استعداد و پیغامبر و قوم او دارند میری که خدا تعالی در آن وقت  
خواسته است که باین معنی اشارت رفته است و را بنده بملک من



نادبل الی عادت است دیگر متعج علوم نیست که کسوت قرآن عظیم بهمان است و است  
از ان باب در اول رساله گذشت مراجع دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی  
که مشایخ عربی باشند و زقرآن کلام و در تخصیص و تعلیم و غیر آن و انرا در فتح الرحمن  
فی ترجمه القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعضی مواضع بسبب خوف عدم فهم  
ناظران بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشیم و دیگر علم خواص قرآن  
است سابق جماعه در خواص قرآن تکلم نموده اند و بدو وجه بوجهی که بدانند  
و بوجهی که بسجرا ند استغفر الله منه و این فقیر از انچه منقول است باین  
فتح نموده اند و کبار که اسماء حسنیه و ابیات عظمی و ادعیه مکرر را در  
کنار من نهاده اند که این عظیم است و در تعریف اما بر آیت و اسمی  
و ادعای شریک است بشرطی که در قاعده نمیکند بلکه قاعده ان شرط  
عالم غیب است چنانکه در حالت استخاره میباشد از عالم غیب که هم  
آیت و اسم اشاره میرو و همان آیت و اسم را بطوری از اطوار  
مقرر و نزدیک اهل این فن تعاون و باید کرد این است انچه درین رساله  
قصدا بر او آن کرده بودیم و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً یکی  
از علوم و سیه که برین ضعف نزول فرموده حل معانی مقطعات قرآن  
است و آن موقوف بر فهم مقدم است باید دانست که حروف هجا که اصول  
کلمات عرب است هر یکی از انها معنی است بسبب که از لغات تازه که تغییر  
از ان لغت در زمانه نماند نمیتوان کرد و از همین جا است که بسیاری از مواد  
منتقار به فتن یا منتقار ب می باشند و در معنی مانند اگر او گویا از اهل  
ادب

[illegible]

این عالم است و نیزه عالم مجرد و بلند و در وقت استقامت او ام میگوید و در وقت  
 مطفی او زیرا که امر مستقیم عنه امر شریک است و آن غیب است بنسبت متعین  
 و همچنین متر و فیه غیب است و اول نمره زیاده کنند و دلالت کند بر آنکه صورت  
 بخاطر اولی است که تفعلیش فلان ماده باشد و در ضمائر را را اختیار کرده  
 اند زیرا که غیب این عالم است و متعین را فی الجمله اجمالی حاصل شده و لام  
 بمعنی تعین لهذا در وقت تعریف لام زیاده میکند و میم چون بر دو شفته  
 بان مجتمع می شود و دلالت میکند بر جوی میبندش که حقایق شسته در این  
 مجتمع شدند و مقید کنند و از فضا که میبندش نقد و تجز افتادند پس الم  
 کنایه از فیض مجر و است که بعالم تجز و آرد و کسب عادات و علوم این  
 متعین شدند و فیه قلب ایشان است که مقابل کرده و انوار این باشد  
 و اعمال کاسه را اینجا جسته و کذب بر تو اتم مصداق می شود و لام سوخته  
 و بیان است و الیس مثل الم است الا انکه را بر تر و دلالت میکند  
 یعنی غیب که متعین شد بدش و باز مره دیگر میبندش و در امر متعین  
 شد و سیم بار نیز همچنان و این کنایه است از علوم مصداق تصبیحات  
 بنی آدم مصداق بعد مصداق و ان صادق است تفحص اینها و فاعل  
 ایشان مره بعد از بی و سوال و جواب مکرر و طای و صا در هر دو عبارت  
 است از حرکت ارتفاع از عالم نفس بعالم متعالی الا انکه طای و دلالت میکند  
 بر غلغله و مجامعت با قلوب و بدش ان متحرک و صا و صفا و طای  
 و سیم دلالت میکند بر سرمان و متلاشی شدن و بر کننده کشتن

درجه افاتی پس همه و تمام است بجز است که آثار متوجه شدن ایشان به عالم  
 اعلی که صورت عینی پیدا کرد درین عالم به بیان اجابای مذکور شدن و  
 کتب و مانند آن و طبع مقالات انبیاء است که آثار حرکات فوقانی ایشان  
 است که ساری شده است در عالم متدلسس پراکنده گشت در افاق و  
 همان است که معنی آن گفته شد الا انکه چون شعاعی در ظهوری و تمیزی  
 داشته باشد او را بجای تغییر کند پس معنی هم اجابا است نورانی و شش  
 که در پیست بخصایص عالم متدلسس از عقاید باطله و اعمال فاسده  
 و این گنایه است از رد افوازال ایشان و طبع حق در شهادت و مناظره  
 و عادات ایشان و عین و الیه میباید برین عالم لیکن از جهت قوه و  
 شده و مبهم از جهت اجتماع صور و روی و تراکم آن پس عشق حق منشعب  
 است ساری شده در عالم دلش و لون عبارت است از نورانی  
 که در طبیعت ساری و پراکنده شود مانند حالتی که در دقت صبح صادق  
 یا نزدیک غروب شمس میشود و یا همچنان که در بانورایتی کمتر نمید  
 می شود نسبت به لون و تعیین کمتر نمیشود پس گنایه ارمغان است  
 منش شود در عالم دس بنی که پیدا شد نزدیک توجه انبیاء بر در کار  
 خویش جلیله و کباده و قوتی و شدنی که می که درین عالم پیدا  
 شده از جهت کس و مصادره و که مثالی است الا انکه معنی قوه کمتر  
 از قاف فهمیده می شود پس معنی کم بعض عالم متدلسس ظلماتی  
 است که در دفعین شد بعض علوم غیر منشعب و منشعب و نزدیک

رجوع به پروردگار اعلیٰ بحدیث این کلمات و لطیف زرق فیه بخندند و این  
معاجز الله را بجز این کلمات که بجز پروردگار آید تفریر کردن مقدور نیست هر چند  
این کلمات وافی بکشته ای نیستند بلکه مایلین اند من وجه دون وجه  
والله اعلم بالصواب تصنیف عارف حضرت الیدشاه ولی الله  
قدس الله سره العزیز  
بنامه محمد حطیم در آنکه

المطبعة الوطنية  
في بيروت والدمشق

(40)

## رب یتربم الله الرحمن الرحیم و تم بحمد البخر

الحمد لله الملمم الحکم و مفيض النعم و القلوة و السلام علی سید العرب و العجم و علی آله  
 و صحبه اهل الفضل و الکرم آت بعد میگوید و ی الله عفی عنہ این کلمات چند است که اولاد  
 و احباب خود را بآن وصیت میکنم ستمها با المقاله الوصیه فی النصیحه الوصیه عینها  
 انعم لولیل و هو الهادی الی سوار السبیل و وصیت اولی این فقیر جنگ زندان است  
 بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته بده بر مرد و مشغول شدن و هر روز حصه  
 از بزرگواران و اکر طاعت خواندن ندارد ترجمه و زنی از هر دو شنیدن در عقاید مذ  
 قد بای اهل سنت اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف تفتیش نکردند اعراض  
 نمودن و تشکیکات محقولیان خام التفات نکردن و در فروع پیروی علمای محدثین  
 که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن و دایما تقریعات فقیه را بر کتاب و سنت  
 عرض نمودن آنچه موافق باشد در غیر قبول آوردن و الا کالای بد بریش خوانند و اول  
 امت را هیچ وقت از عرض مجتهدات بر کتاب و سنت استغناء حاصل نیست و سخن  
 متشکفه فقها که تقلید عالمی است آویخته ساخته متبع سنت را ترک کرده اند شنیدن

و بدینسان التفات نکردن و قربت خدا جتن بدوری ایشان و صیفت دیگر حد  
معروف آنچه بخاطر این فقره گفته اندست که در فرائض و کبار و ذنوب و شعار سلام  
انفس و معروف و نهی منکر باید کرد و پاک است که در آن باب تا اهل دارند صحبت نباید  
داشت و دشمن ایشان باید بود و در سایر احوال و خصلت و عبادت و سلف یا خلف افلاک  
کرده باشند معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیث است و پس و عین در آن مستحسن است  
و صیفت دیگر آنست که دست در دست مشایخ این زمان هرگز نباید داد و صیفت دیگر  
نباید کرده بخلاف عام مغرور نباید بود زیرا که اکثر غلو عام بسبب سم است و امور و سیمیه  
بحقیقت اعتباری نیست و کرامات فردشان این زمان الایمان و الله طلسم است  
و نیرجات را کرامات است و گفته اند تفصیل این اجمال آنکه شهر اصناف خرق است  
بر خواطر است و انکشاف و افحات آینه و اشراف و کشف طرق بسیار است از جمله  
باب خیمه از علم نجوم و در مل نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسویه بیوت و  
را از آنچه در کار است ما تجربه کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال که  
دقیقه است از دقایق روز را از این اذهن او منتقل میشود بطالع و همه بیوت جمع  
که اکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفی تسویه البیوت مقابل او ایستاده است  
و همچنین ماهر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکند که فلان انکشت الحیات  
قرار دارد و فلان انکشت را فلان شکل و در فن بیوت می بندد که از این شکل  
که ام متولد میشود تا آنکه زایچه پیش او حاضر میشود از آنجمله باب کلمات با نواها  
و آن بنای متسع است تارة با حضار جن و تارة بغیر آن و از آنجمله باب طلسم  
که قوای کواکب در صورتی بند میکنند و از آن اشراف حاصل میشود و اعمال



که بعضی ملاحظات جو کیده را خاصیتی تمام است در اشرف و کشف من اراد تحقیق ذلک  
 فلیخرج الی کتب هذه الفنون و هیئت بستان بر کلامی و بشکل مهیب بر آمدن و نقل بر  
 کسی داشتن و طالب را مسخر کردن همه از فنون شیخ است چند ملاحظه که باید  
 کار میرسانند صلاح و فخر و سعادت و شهادت و مقبول شدن یا مردود بودن در اینجا هیچ  
 فرق پیدا نمیکند و همچنین وجد و شوق و قلق و سرایت این حالت در حاضران نشان  
 حجت قوت بهمیم است لهذا هر که قوت بهمیمه و قوی تر وجد و زیاده تر آری این اعمال  
 و این احوال بعضی صلیان هم میکنند به نیتی از نیات نیک و انقدر را به از نیات نمیکردند  
 کمالا بخفی و بسیاری از ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند  
 آنرا عیان کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی  
 داؤد و ترمذی و کتب فقه حنفیه و شافعیه خوانند و عمل بظاهر سنت پیش گیرند اگر حق سبحا  
 و جل وی شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب عارف را از آقا  
 بزرگوار و زده و ذکر و معموری اوقات پیش گیرد و سبایل نقشبندیه در طریق پیدا کردن  
 باد است و این بزرگان این هر دو باب بوجهی روشن نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ  
 مرشدی نماند چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت نماید  
 اگر دیند فرصت غریزی را در یابد که محبت او متفاح جذب است و تاثیر محبت او در مردمان  
 در میگرد باین محبت دارد تا آنکه حالت مطلوب بلکه گردد بعد از آن بگوشت نشینند و به آن  
 مشغول شد درین زمانه هیچکس نسبت الی اماش را نشد که در دین جمع الوجوه کمال  
 داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر غایت پس جهان کمال را باید حاصل  
 کند و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید خُذْ مَا مَتَّعَكَ دَعْ مَا لَكَ بِمَنْزِلَتِ صَوْفِيهِ

غنیمت کبری است در سوم ایشان هیچ بی ارزشی این سخن بر بسیاری گران خواهد بود  
اما اگر کسی غم خوردند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمر تعجب نیاید کرد و نیست  
آنکه در حق عیسا اب انحضرت صلی الله علیه و سلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بجز  
مناقب ایشان جاری نباید ساخت و درین مسئله دو صنف خطا کرده اند و می کنند  
که ایشان با هم سینه صاف بودند هرگز مشاجرات میان ایشان نگشته و این  
مرف است زیرا که نقل مستفیض شاهد است بر مشاجرات ایشان و انکار این نقل مستفیض  
نیستوان کرد و قوی چون آن چیز را بدیشان منسوب دیدند زبان بطعن و لحن گشادند و در داد  
بملاک افتادند برین غیر برخیزند که اگر عیسا بمعموم نمودند و از بعضی عوام ایشان بکن  
که خبر با وجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما ما میریم  
بکف زبان از مسادی ایشان و ممنوعیم از سب و طعن ایشان تعبد برای صحتی و آن  
مصلحت آنست که اگر تعجب جرح در ایشان نشود در ایت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم منقطع گردد و در انقطاع رایت بر هم خوردن ملت است و چون رایت از زمین  
بر داشته اکثر احادیث مستفیض باشند و تکلیف است بحت قایم کرد و جرح بعضی را  
نقل خلل کند این غیر از روح پر فتوح انحضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرد که حضرت  
در باب شیعه که مدعی محبت اهل بیت اند و می گویند انحضرت صلی الله علیه و سلم  
بنوعی از کلام روحانی القا نمودند که مذاهب ایشان باطل است و بطلان مذاهب ایشان  
از لفظ امام معلوم میشود چون از احوالت اوقات دست داد در لفظ امام تا مل کردیم  
معلوم شد که امام با مصطلح ایشان معموم منقصر الطاف منصوب بالخلق است  
و مدعی باطنی در حق امام تجویز نمایند پس در حقیقت ختم نبوت را منکرند و انحضرت را

صلی الله علیه و سلم زبان خاتم الانبیاء میگفت باشند و چنانکه در حق اصحاب اتفاق دانیک  
 باید داشته چنانکه در حق اهل بیت معتقد باید بود و صاحب این ایشان را بنابر تعظیم شخص  
 باید کرد قد جعل الله کلماتی قدر این فکر را معلوم شد است که ایما شاعرا و اصحابی  
 بوده اند از نسبتها و رواج لغوف مقارن انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرح  
 بجز از حدیث بیغایر صلی الله علیه و سلم نتوان گفت قطبیت ایشان بر سبب باطنی مختلف  
 شرعی کار ندارد نفس و اشارت هر یکی بر ظاهر باعتبار همان قطبیت و اموالیت که  
 راجع بجهان است که بعضی خلص یا ران خود را بر آن مطلع میساختند پس از زبانی قومی  
 تحقق کردند و قول ایشان را بر محلی دیگر فرد آورده شد المستعان و هیئت دیگر طریق  
 تعلیم علم چنانکه تجربه محقق است آنست که نخست رسایل عرف و خود درس گویند ستم  
 سخن از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد از آن کتابی از تاریخ یا حکمت علمی که بر زبان  
 عربی باشد آموزند و در آن میان بر طریق تتبع کتب لغت و بر آوردن مشکل از جای آن  
 مدافع سازند چون قدرت بر زبان عربی یافت و طایر ادبیت یحیی بن یحیی معمری بخوانند  
 و بجز از آن معلول نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیضها دارد و در جمیع  
 جمیع آن مسلسل است بعد از آن قرآن عظیم درس گویند بآن صفت که حرف قرآن  
 بخواند بجز تفسیر و ترجمه گوید و بر آنچه مشکل باشد در نحو یا در شان نزول متوقف شود  
 بحث نماید و بعد فراغ از درس التفسیر جلالین را بقدر درس بخواند درین طریق فیضها است  
 بعد از آن در یک وقت کتب حدیث بخواند باشد از هیمی این و غیر آن و کتب فقه  
 و سلوک و عقاید و در یک وقت کتب دانشمندی مثل شرح ملا و حاشیه قطبی و غیر  
 آن ای ما شاء الله و اگر میسر آید که مشکو را یک دو بخواند و روز دیگر شمع طینی بخواند

در ذاتی خوانده است بخانه فیاض است و صفت دیگر باید دانست که میان ماه اهل زمان  
اختلاف است صوفیانشان گویند که اصل مطلوب دنیا و بقا است و الهی است  
و مراعات جانش و اقامت طاعت پیشه که شرع بدان دارد شده برای آنست که همه کس  
آن اصل بنشینند بجا آورده و نالایک نگردد بلکه فایز یک کلمه شرع میان اصل فرموده است  
برای خاصه و مستحکمان گویند که بجز از آن شرع بدان دارد شده چیزی مطلوب نیست و مایه  
مطلوب باعتبار مهر و نوحه انسان بخیر شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوی  
مخلوق شده که جامع است میان قوه ملکیه و هیمنه و سعادت و دی در تقویت ملکیه است  
منهاوت در تقویت هیمنه و بوی بوی مخلوق شده که نفس می رانگهای اعمال و اخلاق قبول  
و در صدر خود درآرد و بعد موت آنرا مستحق سازد مثال آنکه بدن دی کیفیات فاعل را در جوار  
و با نود مستحق سازد ایند آنچه و حتی در قرآن مبتلا میگردد بوی بوی مخلوق است که میتواند  
بکفیه القدس و تلقی الهام از آنجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی بسرو و بهجت اگر به  
نسبت آن ملائکه ملائمتی داشته باشد و تلقی ضیق و دشت اگر به نسبت ایشان آفرین  
کسب نموده و بلا بالجمه چون نوع انسان بوی واقع شده بود که اگر ایشان را بابت  
گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را برساند حق سبحانه و تعالی ففضل ذکر کم و غرض  
ایشان کرده برای ایشان تعیین راه نجات نمود و ترجمان سان غیب که حضرت پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم از ایشان بدیشان فرستاد تا نفع تمام شود و ربوبیتی که اول تقصیر  
ایجاد ایشان بود و دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس موت نوعی بسان حال شرع را  
از مبدء و فیاض در پوزه کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را یکسان موت نوعی  
در ایشان و خصوصیه افراد را در آنجا و غلبه نیست و فدا و بقا و استعلاک و غیر اینها مطلوب است

باعتبار خود معتبر افراد را که بعضی نفوس در غایت علو و جود خلق مشهورند و اشخاص را  
راه ایشان دلالت می نماید و آن حکم نیز نیست بلکه لسان حال این فرد از جهت  
خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شایع هرگز بران معانی محمول نیست نه عزیمت و نه  
آری قوی این مطالب از کلام شایع فهمیده اند مثل آنکه کسی بیجا و مجنون شود و هر چه  
بر سر گذشت خود محل نماید و از ادعای ایشان انتظار نکند بالجملة افراد در مقامات اسلامی  
بسیار شک و مشغول شدن هر کس در آن کس بان داد و فعال است در ملک مصلحت و مدار  
کما کسی را که سعی در اعمال آنها کند و بحسب بعضی استعدادات اصلی داشته باشد و چند  
این سخن بسیاری از موفقیه زمان دشوار خواهد بود و آن مرا که می فرموده اند چیست میگویند  
مراتب زید و عمار نیست و صفت دیگر در حدیث آمده است که من ادراک منکم کسی  
بر من مرم فبقدر منی السلام این فقیر از روز دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام را یاد  
آید کسی که تبلیغ سلام ما باشیم و اگر من آنرا اندر یافتم هر کسی که از اولاد یا انباء این فقیر  
زمانا بهجت نشان آنحضرت در بی حد و حصر علم کند در تبلیغ سلام تا کتب آفره انساب  
مقدّمه ما باشیم و صفت دیگر ما مردم غریبیم که در دیار مزد و ستان آباء ما بعزیت  
آید اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فراموش که ما را بیدار اولین و آخرین  
و افضل انبیاء و مرسلین فخر و جرات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نزدیک کرد  
شکر این نعمت عظمی است که بقدر امکان عادات در رسوم عرب اول که مشاء آنحضرت است  
صلی الله علیه و سلم از دست ندیم در رسوم و منور در میان خود نگذاریم اخرج البیہقی  
عن ابی عثمان الفهقی قال انا انکتاب عن ابن الخطاب رضی الله عنه و نحن باؤی بحمان  
آئینه بن فرقد آما بعد فآرزد و آوارند و آوا انتقلوا و القوا الخوف و القوا السراطات و همکم

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

بسم الله

[illegible]

این بر دو زبان است و غیر از این باید که در تشبیه اهتمام و التزام آن را به یکدیگر رعایت  
 شیند و امری که از جهت در میانها و میزوم و چگونگی و تشبیه ای و فائحه سالیته  
 و این همه را در عرب اول خود بود معنی آنست که هر کس که از زبان بهیت تا سه روز  
 و طعام ایشان یک شبان را که در تنگی و غلبه بعد از سفر و زحمت و جیره جمع شوند و طبیب  
 و ریاضت و بهیت استعمال کنند و اگر از جهت بعد از نقضای عده قطع احوال نمایند  
 سعید و کسب کنند و ایشان عرب و عرف و نحو و کتب ادب مناسب است به گفته و حد  
 و آن را از ادب و کلام نماید و اشتغال بکتاب فارسی و هندیه و علم شعر و مقول و هر چه ضروریه  
 پیدا کرده اند و ملاحظه یار بخار و ما جریات ملوک و دولت جرات اصحاب همه ضلالت و نور  
 است و اگر رسم زیاده مقتضی اشتغال بآن گردد اینقدر ضرورت است که این را علم دینا باشد  
 و ازین متنفر باشند و مستغفار و ندمت کنند و ما را لایه است که بحرین مختارین روی و روی  
 خواهر از آن آستانها مالیم سعادت ما این است و شغاف و ما در اغراض و فین است

بنامه مجله لفظ و دانه

ربت یستر بسم الله الرحمن الرحیم و تم باین

ترجمه  
 و ترجمه  
 و ترجمه  
 و ترجمه

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی گشاینده در نای عطا بخشاینده خلقهای پلا و در  
 و سلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن پیا بر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند  
 نادی راه ظاهر و آکس را که راه رست جوید و التزام باید هر کسی که از عهد فرمان کرد و در آل و  
 آنحضرت آنا که زنده ساختند سنت را تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهوی  
 که ان الله امانی الآخرة و الا ولی که بعضی غره اجاب و اعلم اولی الاباب و فقهیم الله لما یجوز

نسخ

و جعل آیه های مائده حیات العالی ازین مختصر هر که بخواهد باقی بماند فی حدیث سید ابی طالب  
 که فرام آرد علامه زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشهر سیدنا ارمیت و حسن بن الفزیر  
 در خود سند از اجابت سوال ایشان چهارید و در بعضی مواضع بسبب حذف روای که  
 اختیار کرده باشد از این باب زیادت و نقصان تحصیل نموده و تقبل الله ذلک منی و منه  
 و جعله فی القبا بوجه الکرم اند القریب المجید الخیر الرحیم و سیمیه بسره و الخیر فی تیره و الخیر  
 بیجا بر ما نیست صلی الله علیه و سلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی  
 بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدکره  
 بن ادیاس بن بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان انقدر سفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت  
 آدم علیه السلام اختلاف است بسیار ما را حضرت صلی الله علیه و سلم آئمه نبوت و هب بن عبد  
 مناف بن زهره بن کلاب بن مره و ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه متحقق شد  
 از شهر ربیع الاول از سال که در اقصیه فیل در آن بود بعضی گفته اند تاریخ دوم و بعضی گفته اند تاریخ  
 سیم و بعضی گفته اند تاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند باجماع شایع ولادت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم در حرکت آمد که شک کسری تا آنکه شنبه شد و از روی و اقوام چهارده  
 انگه و از آنجا در نزدش فارس و غمره بود پس ازین هزار سال و هشتاد و شش سال و شصت و شش  
 و او آنحضرت را صلی الله علیه و سلم حلیمه بنت ابی ذؤب و نزدیک حلیمه شکافند سینه آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و پر کردند از شیر و امان بعد از آن میون آوردند نصیب شیطان را از آنجا  
 و نیز شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و نیمه کنکری الی لیهب در کنار داشت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم ام ایمن جشیته که نامش برکت است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ام  
 میراث یافته اند از پدر خود عبد الله پس چون کلان شد از آنرا آواز ساختند و در نکاح نایب

کتب معتبره  
 در حدیث

حدیث معتبره



بن زید در ده روز و ده شب از حضرت علی علیه السلام عا لاله تحفرت  
صلی الله علیه و سلم در خیمه خالده و در بعضی گفته اند که طفل و ماه و دو روز و بعضی گفته  
طفل هفت ماه و بعضی گفته اند بیست و هشت ماه و دو وقت یافت و الله اعلم تحفرت  
صلی الله علیه و سلم عا لاله تحفرت صلی الله علیه و سلم از آن چاه که در بعضی گفته  
شدن و آن طفل پدرش تحفرت و مادرش تحفرت عبد المطلب چون عمر شریف  
هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبد المطلب وفات یافت پس بن زید را  
تحفرت صلی الله علیه و سلم شد ابو طالب چون عمر تحفرت صلی الله علیه و سلم بدوازده  
و ده ماه و ده روز رسید بدون آمدن همراه عم خود ابی طالب بجانب شام پس چون بن زید  
تقریبی رسید نزد تحفرت راضی الله علیه و سلم بحیرا راهب دید و شناخت بطلانی که نمیدانست  
پس پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گرفت و گفت  
ایمزد دل رب العالمین است خواهی فرستاد این را جزای خالی تارحت باشد همانان را  
آینه شما و ثقی که آید بخانه هیچ سنگی و نه درختی مگر آن سجده افرا و سنگ و درخت  
سجده نمیکند مگر بخواهر را بر این صفت دی بسیارم و کتابهای خود و گفت ابو طالب اگر  
ایشان را ببینم شام بری البته خواهند گشت بود پس ابو طالب آنحضرت راضی الله علیه و سلم  
بمکه باز فرستاد بعد از آن آنحضرت بارد و هم بطرف شام رفت آنرا با بیره غلام خدیجه را  
بخاری که برای خدیجه بود پس از آنکه در عقد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد پس چون  
داخل شدند در شام فرود آمدند نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیوسایه و زیان قریب بود  
راهی پس گفت آن راهب که فرود نیامده است زیر این درخت هیچگاه مگر بخانه خود  
ببره که چون نمرود میشد و کرمی بنیامت میرسد و فرشته آمدند نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم





فرود آمدند بجای آب از جنون بس و اندرون فرمودند که این تاج را بر سر من نهاده و بگو  
 متوجه شد بسوی منی پس آنجا آمد هر دو چشم  
 صبح نیز نداشتند چون آفتاب طلوع کرد بدان شدند بسوی عرق و پیش از رسیدن آنحضرت  
 علی الله علیه وسلم نهاده ای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تو را دای بر که طرف دای  
 عرفات بهت زده بودند پس در آن خیمه فرود آمدند تا وقتی که آفتاب از وسط آسمان زایل  
 شد و تنها که بماند فرمودند و نماز ظهر و عصر را جماعتی جمع کردند بیک آن در دو اقامت بعد از  
 روان شدند بسوی مکه و وسط دای عرفات است و آنجا پوسته دهان میگفتند  
 تا آنکه غروب شد آفتاب بعد از این روان شدند بسوی غزوه بعد غروب و آنجا شب  
 گذراندند و نماز صبح گذارند و بعد از آن توقف کردند شعرا و اهل ایمان تا آنکه روشن شد  
 وقت بعد از آن روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منابسا انداختند و در حجره عقبه  
 بهفت سکنه در پی آنجا بام تشریف می بردند و از هر سه جهه را بهت  
 سنگرزده است و میگردانان که متصل خیمت است و خیمت زمین نشیب گویند و مرا دای  
 جایست که مسجد خاد آن واقع است بعد از آن حجره عقبه دراز میکردند و نماز از نزدیک  
 حجره ادبی خوانند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردند و اقل در آنجا بام منی دروازه  
 بسوی کعبه طواف کردند و هفت شوط بعد از آن اسقایه آمدند و آن جایست که در آن  
 آب زرم جمع کنند پس از آنجا آب خود هستند و تامل فرمودند بعد از آن غمی بر جو کرد  
 و چون بیستم روز شد از آنجا بام تشریف می بردند و در آنجا نماز کردند عایشه را  
 که از نیم اقامت سته عرق تمام کند بعد از آن امر فرمودند که اگر با کوچ کردن و طواف و دعا  
 کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما غریبی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چهار روز

تصحیح

همه را در بقیعه بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میبانه قد سفید رنگ آنحضرت بر خضی  
در میان دو راهی گنجینه است و علی علیه السلام در آنجا بود موی آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
میرسیدند بر تر که گوش و مجدی بری و صیده بود و در سروریش آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بیست موی سفید بود بر روشن می و در آنجا بودی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند ماه چهار  
نمک زن و معتدل بدن بود و اگر خام نس باشد ظاهر میشد بر آنحضرت هایت و بر یکی  
در سخی سلیقه ظاهر میشد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم لطف فاری اگر کسی در نزد او بود  
چنانکه در آنجا میگردد اگر از یک میباید ملاحت و شیرینی می فید شیرین گفتا  
بودند و گشاده پیشانی دراز و باریک ابرو و فرجه باریک بینی نرم رخساره گشاده و دانا  
روشن گشاده دندان میس و دسانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم خام نبوت بود و  
دست کشنده آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ندیدم پیش از آنحضرت و نه بعد از آنحضرت مثل  
آنحضرت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند نام آنحضرت است و در میان آنحضرت  
نابود میکند الله تعالی کفر را و عاشق که پیش از همه حضور خواهم شد و عاقل که بعد از همه  
بنی نخواهد بود و در روایت دیگر معفی و بنی التوب و بنی الرحمه و بنی المخرج و بنی المصطفی  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ستمی ساخت بر پیشین و نذر و در وفای مدحیم و رحمت  
للعالمین و تحفه و هدیه و لب و در منزل و مدینه و عهد و در آیه سبحان الله تعالی و سوره  
العبده ایما و عبده الله در ایما قام عبده الله دعوه و مندد در آیه انما انت منذر  
و اسماء و دیگر نیز علی ذکر کرده اند و این اسماء بیان صفات آنحضرت است صلی الله  
علیه و سلم و سوال کرده شد عایشه رضی الله عنها از خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
گفت بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم را آن مجید بخشم می آمدند و رفتی فضیلت آن

اسماء مبارک

و خوشتر و بیشتر و بر حسب خوشنودی قرآن و بخشش می آید و برای نفس خود و اسقام  
نمی کشید و برای نفس خود لیکن وقتی که <sup>شد</sup> حق از حقوق خدا و مال انعام  
می کشید و محض برای خدا و چون بخشش می آید و بهیچ کس نماند و بخشش محض برای الله علیه و سلم  
میداشت و بود و آنکه <sup>تالی الله علیه و سلم</sup> شیخ و ترین مردم و شیخ ترین و گریه ترین ایشان  
هرگز نبود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدانم و شب می ماند در خانه آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم و بیاری و نه در می اگر باقی می ماند چیزی و می یافتند که یا که بود و نگاه شب  
میشد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه می شوند از آن چیز و رساند <sup>است</sup>  
و هرگز نمیکردند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود و بعضی مال بیت المال موقوف یکس از اهل  
خود از بزرگان تر و بعضی بدست می آمد مثل فرما و جو بعد ازین ایام می کردند و دیگر از اهل  
قوت اهل خود تا آنکه اصحابا محتاج به بقوت پیش از گذشتن سال و آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم <sup>در این وقت</sup> که ترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین ایشان  
در عهد و نرم <sup>این ایشان در فضیلت</sup> و نیکو ترین ایشان در محبت و حلیم ترین مردم و با  
حیا تر از خیر الله خدا که در پرده خود باشد و فرود اندازنده نظر بر میان بود و در آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بسوی زمین زیاد تر از نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی آسمان  
بیشتر مگر این آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چشم بود و بود و بسیار ترین مردم  
با اعتبار تو افعی قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند می باشد یا غیر آن باشد  
یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله که میساختند و آذند و برای که بهیچ بر نمیداشتند  
آنها و قیاتی که سیراب شود آن که به از غایت شفقت و بود و عقیف ترین مردم  
یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب بودند و بسیار ترین مردم در گرامی

داشتن یاران و در از غم که در پای خود را در میان ایشان و جای رافغ نیست فتنه  
 چون بس از مقام شکسته شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیشتر فتنه شدند  
 از زانوی همت این خود هر که آنحضرت را بناگاه دیدی بهیست خودی و هر که محبت داد  
 نهایت محبت هم رسانیدی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و بقیه را که بهیست که در کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودی اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمودند ایشان را خاموش  
 شدیدی تا سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنوند و اگر چیزی امر میفرمودند و در کتاب کردند  
 و بی آنحضرت صلی الله علیه و سلم است اسلام میکردند و هر که ملاقات مینمودند  
 ترین و بکمال میکردند برای ملاقات یاران خود و بعضی بنیاسی شانه و مثل آن و خبر میکردند  
 و اما بپادشاه و سواران میگردیدند و از ایشان پس اگر کسی چار بودی عبادت دی میکردند  
 و اگر در سفر رفته بودی برای او دعا میکردند و اگر در راه بودی در جوی آنرا الله و انا لله  
 را چون میگفتند و از پس او دعا میفرستادند و اگر کسی بیمار بودی دعا میکردند  
 بسوی او و میبستند تا آنکه داخل شوند بروی و در خانه من و بیرون می آمدند و بی با هم و  
 یاران خود میخوردند سیاحت ایشان را و استعانت میکردند دل اشرف قوم را و اگر کسی بیمار  
 الهی فضل را و در پی میبستند تازه روی از بچکس و بد فوئی نمیکردند و هر که قبول میکردند  
 و در خانه آرزو تو انا و انا توان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سخن راست گفتنی  
 یکسان بودی و نمیکند شتند و بچکس که پس پشت آنحضرت راه رود میفرمودند که از بد  
 پشت مرا برای فرشتگان و نمیکند شتند و بچکس را که پیاده و در همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم وقتی که سواره میفرستند تا آنکه او را نیز سواره کنند پس اگر کسی از ایشان را  
 کردی میفرمودند از من بیشتر و تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بودی و آنحضرت را غلامان و کنیزگان بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
بر آن جماعه بلندی و تیز می کردند و در خوردنی و آشامیدنی بسیار سختی می کردند و این را که  
کردم آنحضرت را قریب ده سال پس از آنکه هجرت نمودند آنحضرت در جده بودند  
مگر خدمت آنحضرت را بسیار بدادند و آنحضرت را در هیچگاه نماندند و آن  
کلمه نکند با و ناخوشی است و نه بودند چیزی را که دم چو اگر دی و نه چیزی را که نکند چو  
و بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس از آنکه بودند در دست ساختن و سفینه  
پس شخصی گفت ذبح این بز من و بگوئی گفت بخت کند آن بخت کند  
پس آن بز من آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند هم آوردن آن بز من آن  
جماعه عرض کردند که بجای آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایضا گفتند که نموده  
میدانم که شما گاهای آن گفتند که دو لیکن من نمی پسندم آنکه تیز کند و بلندی چو  
بر شما ایضا گفتند که میدارد از بنده خود این خصلت را که تیز سازد از میان  
یاران خود بعد از آن استادند و می کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
در سفری پس از آنکه آمدند از سفری باز آمدن از آن رجوع کردند پس بعض  
اصحاب عرض کردند یا رسول الله که میروی فرمودند میرویم که بنده کم بای شتر و در  
عرض کردند که بنده کنیم بای او را فرمودند بنده که کسی از شما مدد طلبد از مردمان  
اگر چه در یک باره از مسواک باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی نشستند و می  
برخواستند مگر با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجای می نشستند و بجای می نشستند  
میشد پس یعنی اول که مجلس میرسیدند بجای می نشستند و قصد صد مجلس نمیکردند  
و همین خصلت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از خشنودان خود نصیب می دادند





فلا عبادت الا لله

الکبر

والتسبیح والتحمید

دوست میدارند خال را با بسند میکردند طیره را و خال عبارت از آنست که چون کسی  
بکاری متوجه شود کلمه نیک بگوشت دی را در خال بارانند و یا سانه یا سوسه و آن خوشوقت  
شود طیره عبارت از شکر کردن نیست که اگر گذشتن حیوانات بجانب راست چپ یا آواز  
کردن زانغ و مانند آنرا که چون حاصل پیش چری که از او دست میدارند میفرمودند الحمد  
لله رب العالمین و چون حاصل میشد بچشم آواز میزدند میفرمودند الحمد لله رب العالمین  
علی کل حال و چون بعد از طعام بر داشتند میزدند طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله  
میفرمودند الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و انا وانا و بختار سلامت  
بیشتر شستن آنحضرت رو به باده بودی بسند میکردند ذکر و کم میکنند سخن پیوده در  
میکردند نماز را و کوتاهی میساختند خطبه و طلب شربت میکردند از خدا تعالی در یک مجلس  
صد مرتبه و شنیده میشد سینه مبارک را در حال نماز آوازی مثل آواز جوشن دیک  
ببیب ببا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه میدارند هجده روز و شنبه و روز جمعه  
دسته روز از هر ماه در روز عاشورا یکم بود که روز جمعه بی روزه باشند و از صبح ماهی  
بپزدن و خفان چندان روزه میزدند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم آن بود که در غاب میزدند چندان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و می خفت آن  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب انتظار و می و متوجه شدن جانب قدس و آن  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خطبه  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نمیشد آن موت شکر است که از بعض خفگان  
شنیده میشود چون میدیدند در خواب چری که بسند میکردند میزدند الحمد لله رب العالمین  
و چون بمل خفان آرام میکردند میزدند رب فنی عن ابلک یوم یجمع عباد

چون بیدار میشوند میگفتند الحمد لله الذي احيانا بعدكم ما اما شفاة الله  
 العرشى ونيحورند صدقه و ننادی میکردند هدی را و صدقه آتست که برای تو است  
 بفقیران دهند و در وصیت این شخص منظور نباشد و هدی آتست که برای الکرام این  
 شخص باشد و اگر کسی هدی به خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستد آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بمقابل آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص ضایع میکند و تکلف  
 نمیکردند در خوردنی و در وقت ذائقه شدت جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بی طاقت  
 نشویدند غذا را بخورند و اما صلی الله علیه و سلم کلیه اینها را از میان خطا کرده بود پس  
 از آن قبول نکردند و آنوقت از آنجا نوزاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوردند نان بزرگ  
 و فرمودند نیک نان خوردن است و در آن کوشش ناکامان و جباری و آن طایفه  
 معروف و دوست سرشتمند که در او کبر و کبریت و صفت بزراد فرمودند که بیداریت و  
 بدن ناکام و او را بر آینه که می آید از وقت مبارک است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بسم الله است و بعد از آن میسند آن بکشته و او را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 خورده اند آن جو با خرم خشک و خرم با خرم و تر و با درنگ با خرم و تر و خرم با خرم  
 در آبیت میداشند بشیرنی و شهد و آب شسته میخوردند و میان آب نوشیدن سگوار  
 آوند را از دهن جدا کرده دم میکردند و چون میخواستند که آب باقی مانده جدا با صفا  
 کنند از جانب راست شروع میکردند یکبار بشیر آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزی  
 ماکولات خورد باید که بگوید اللهم انی قفا خیر امینه و هر که آشامید بشیر باید که  
 بعد از آن بگوید اللهم باری لنا فیہ و من لنا منه و فرمودند نهلت چیزی  
 که لافایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو بشیر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم

میوشیدند جامه شمعین و در میان میکردند نعل و خسته و میوند کرده و تکلف نمیکردند در  
پوشیدن و بهترین جامه از دیکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم قمیص بود چون جامه نو  
میپوشیدند میگفتند **اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا أَلْبَسْتَنِيهِ وَ أَسْأَلُكَ خَيْرَ**  
**وَحْيٍ مَا صُنِعَ لَهُ** و خوش میشدند از جامه های سبز و آبیانایک جامه میپوشیدند  
که بر آن **بِأَمْرِ** حضرت صلی الله علیه و سلم خود می بستند و گوشه و در میان دو شاخ خود  
و تار گذاردند و از آن یک بازو را بین کیفیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستا می بستند  
و میکردند شش یک طرفه آنرا در میان دو شانه خود یعنی شعله و میپوشیدند و در جمعه  
جامه سرخ یعنی گفته اند آن جامه مخطوط بود خط طبرسی و میپوشیدند انگشتری از سیم  
که نقش آن محمد رسول الله بود در خنجر دست راست و گاهی در خنجر دست چپ و  
خنجر نام خنجرترین انگشتان است و دست میداشتند خوشبو را و ناخوش میشدند  
از بوی بد و میفرمودند **بِأَمْرِ** الله تعالی نهاده است لذت من در ناز و خوشنود  
کردن اینده است سردی چشم من در ناز و از اجناسی خوشبو استعمال میکردند غایبه  
و آن خوشبو نیست مرکب و نیز مشک را تنها و خور میکردند از عود و کافور و سرمه میکردند  
یا عود و آن قسم اعلی است از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند سه بار در چشم است  
و دو بار در چشم چپ و گاهی سرمه میکشیدند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند وین  
در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند و در میان کس سرمه میکردند بر عیالت عدم  
طاق و دوست میدادند تا بگذاردن از جانب راست در شانه کون و بغلین پوشیدن  
و طهارت کردن در هر کار و نظر میکردند در آینه و در سفره آنحضرت جدا نمیشدند جز در نشستن  
وین و سرمه دانه آینه و مشنه و مقراض و مسواک و سوزن و در شسته و آنحضرت

صلی الله علیه و سلم میگوید شبی سه بار پیش از خواب رو خود را بعد از وضو و بوی خوش  
 برپوشانند و وقت برآمدن برای نماز صبح و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حجامت میکرد یعنی  
 خون میکشاندند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فراموش میکردند و نمیکشند و در نماز مگر سخن  
 راست بیکبار شغفی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله سوار کن  
 مرا بر آشتی فرمودند سوار کنم ترا بر یک ماده شتر گفت چه مرا توانی برداشته حاضران  
 وی را گفتند نباشد شتر یک ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و سلم آمد و گفت یا رسول الله بنشین من چهارست و وی حضرت را صلی الله علیه و سلم  
 میطلبید فرمود همانا شتر تو آنست که در ششم و بیست و یکم است مراد از آن صلی الله  
 علیه و سلم سفیدی است و خواست ششم در آن زن سفید میزند که زبان فخر باشد و سفیدی  
 پس باز گفت آن زن و بداند چشم تو خود شوهرش گفت ترا شد که چشم من  
 بیکشانی گفت فرموده هست مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چشم تو سفیدیست  
 شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدیست و زنی دیگر بخدمت آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن چنانکه خدا تعالی مرا در بهشت  
 در آید فرمودند ای ام کلان در بهشت هیچ پسر زالی داخل نخواهد شد پس آن زن  
 کرد که گمان از مجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بازگشت فرمودند اول فرمودید که در  
 آنجا شد در بهشت در حالت پیری یعنی از سر جوان خواهد شد و در حالت جوانی  
 در بهشت در آید هر آنکه خدا تعالی میفرماید انا انشانا من انشاء و افعلنا من افعال و عرنا  
 از ابا معنی آید بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که باید کهیم و نهائت را پیدا  
 کردن دیگر یعنی در ششم پس کردیم ایشان را در آخران جوان و الله اعلم آنحضرت صلی الله

علیه سلم نخست و کجاک آورد و بعد بخت خویله را و سابق این قصه مذکور شد  
 بعد از آن سوده بنت زمره را و دوی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیر شده آن  
 حضرت صلی الله علیه و سلم خواستند که دوی را طلاق دهند پس بخت خود عایشه را  
 داد و گفت مرا بمهر این مسیح کار نیست مقصود من آنست که بر آنکسی شوم در ازواج  
 آنحضرت بعد از آن عایشه بنت ابی بکر را کجاک آوردند و برادر مکه پیش از بخت  
 بدو سال و بنو لی پیش از بخت بدو سال در راه شوالی دوی را بوقت شش ساله  
 بود و هم بستر ساختند آنحضرت دوی را در برینه در راه شوالی دوم از بخت دوی  
 هفتم ساله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافتند و دوی شمرده ساله بود و دوی دقا  
 یافتند و مدینه رفتند هم رفغان سینه بجا آوردند و در بقیع مدفون شدند و غزنین  
 نیز نقل کرده اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسیح که را بخت عایشه تزویج نکرده اند  
 و کنیت وی ام عبد الله است بعد از آن مقصود بنت عمر فاروق را کجاک آوردند و برادر  
 آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر اطلاق دادند پس باز شد جریمین که خدا سزا  
 شمار می نماید که رجعت کنید زیرا که مقصود بسیار زده دارد و عاز که است و بر دایمی  
 آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رجعت کردند بجهت مهربانی بر عمر رضی الله عنه و الله  
 اعلم کجاک آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و دوی در آنوقت در حبس بود و مهر داد  
 او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخاشی بادشاه حبشه چاهود دینار و سوتولی  
 کجاک او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سعید بن الحارث وفات یافت سال چهل  
 چهارم و کجاک آوردند ام سلمه را و وفات دوی سال شصت و دوم واقع شد و دوی  
 آخرین ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفات و بقولی آخرین همه میمون بوده است

جنت منعم بکیم  
علی

و بکاج آوردند زینت بنت عیسی را دوی و خمر علی بن ابی طالب صلی الله علیه وسلم بود اولاد  
در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن وی طلاق داد  
آنگاه در اندک دایج طاهرات داخل شد وفات یافت مدینه سال بیستم دوی اولین  
از دایج آنحضرت است در وفات بعد از آن آنحضرت و اولین کسی که برشته شد بر  
نفس مراد نقش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساخته بشکل کوه را با اسیر برآید  
و بکاج آوردند جویریہ بنت حارث را دوی در غزوه بنی مصلط سیر شده بود پس در  
نایت بن قیس التامیاد و مکاتبتش ساخت پس بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنجا  
از مبلغ حکایت سوال کند و از زن خوشی شکل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند یا  
نکیم آینه ازین ادا کنیم از جانب تو مال کتابت بر نی خواهم ترا دی با نفعی را فی شکر آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم آن مبلغ ادا ساختند و بکاج آوردند وفات یافت سال پنجاه و ششم  
و بکاج آوردند صفیه را دوی از اولاد حضرت فاروق علیه السلام بود اسیر شد در غزوه  
قیس پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزادش کردند و آزاد کردن هم ادا ساختند وفات  
یافت سال پنجاهم و بکاج آوردند میمون را دوی خاله ابی طالب علیه السلام بود عبد الله بن  
عباس است وفات یافت بهما که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکاح آوردند بودند و  
نام آن موضع سرف است سال پنجاه و یکم و آنی سال شصت و ششم در تغیر  
آخر اخیر از دایج آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد در وفات دایم جماعه مذکور است  
آنانند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقی مانده بودند غیر خدیجه و بکاج آوردند زینب بنت  
خزیمه را سال هشتم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنده ماندند که اندکی

سرف  
موضع است  
و بکاج آوردند

دوماه یا سه ماه آنگاه و غلبت یافت و بجز ایشان جماعه بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 آنها را سبکجاء آوردند یا خطبه کردند و این امر با انجام رسید از آنجمله فاطمه بنت موی که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله او را سبکجاء آوردند و چون آیه تجزیه نازل شد و بر او غیر کردند  
 در آنکه در محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله مسلم باقی بماند یا دنیا اختیار کند وی دین اختیار کرد  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و آله او را احدی ساختند بعد از آن بشک شتر اتقاء میکرد  
 و میگفت من با بختم اختیار کردم دنیا را و از جمله شراف خواهر و حمیه کلبی بر نی خواستند  
 او را و دخول نکردند و قوله بنت هذیل وی همانست که غشید نفس خود را با آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله یعنی بفرمود در کجاء آمد و قهر و غشید نفس خود را بشک بگوید  
 اسماء جوینی که نمید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله خواستند که دست بوی کرد  
 گفت اعدو بالله منک بخدا یا اعم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه و آله مزارفت  
 کردند و عجمه بنت یزید و زنی از غفار و عاصیه بنت طیبان و اینهمه را طلاق دادند و قبل  
 از دخول و بنت الصلت و وی برادر پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله بویست  
 نزدیک شوند و زنی دیگر چون آنحضرت صلی الله علیه و آله خواستند که نزدیک شوند  
 فرمودند ای بی نفک نفس خود را بمن ده گفت هیچ زن را بیک نفس خود را بیا زاری  
 میداد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله او را جدا کردند و خطبه کردند و زنی را پس از  
 گفت که او داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبود چون رجوع کرد داغ سفید یافت  
 و خطبه کردند و زنی را از پدرش وی صفت او بیان کرد و کتب ریاضه ازین است  
 که گاهی چنان شده است فرمودند او را نزدیک هیچ خبر نیست پس ترک کردند و بود  
 هزار و اج آنحضرت صلی الله علیه و آله با یصد درم هر زنی و این قول اصح اقوال است

هزار و اج مهرات

تجارت شاه انانیه

بنت درم عقده



در روز ولادت

مکه هفده ام عیسیه چنانچه شست از اولاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکی قسم است  
که این آنحضرت بنام وی بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم را ابو القاسم میگویند و عبد  
لطیب و طاهر مرد و لقب است و بقول طیب غیر طاهر بود و زینب در قیه و ام کلثوم  
و فاطمه و فاطمه خردترین آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود این پسران مردند پیش از  
اسلام و طوفانیت و دختران وقت اسلام در یافتند و سلمان شدند و این بچه  
نیز از بطن خدیجه بودند بعد از آن در مدینه از بطن ماریه قبلیه ابراهیم پیدا شد و بقی  
بقیاد در زاده شده در گذشت و بقول هفت ماهه و بقول نه ماهه و اولاد آن  
حضرت صلی الله علیه و سلم همه در بیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافتند  
و اولاد که وفات او بعد از آنحضرت بود بیست و شش ماه پس از زینب در نکاح ابی طالب  
بود و زاده ای او پسری علی نام که در عالم صغر در گذشت و دختری اکامه نام که چون  
جوان شد امیرالمومنین علی او را به نکاح آورد و بعد از فاطمه و بعد علی بخیره بن ابی طالب  
بن الحارث نکاح آورد و از وی پسری زاده یکی نام و فاطمه یعنی الله تعالی در نکاح  
امیرالمومنین بود و زاده ای او حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم و حسن  
در صغر در گذشت و زینب نیز بعلی المرحوم در گذشت و زینب بنت عبد الله بن جعفر بن  
آورد پس زاده ای او پسری علی نام و فاطمه که بعد از وی بر فاطمه ام کلثوم را نکاح آورد  
امیرالمومنین عمر پس پسری زاده نام برای او زاده و بعد عمر بن بن جعفر بن زینب  
بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و زینب بنت آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم نزدیک امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه بود پس زاده ای او عبد الله  
نام پسری در صغر در گذشت و زینب وفات یافت روزی که زینب بن الحارث بن ابی طالب

فتح بدر بهرینه آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد ام کلثوم را دوی  
 عثمان متوفی شد در شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه نزدیک خنجره دام کلثوم  
 نزدیک عقیقه برد و پسران ابوالعباس بودند اسامی اعمام و هاشم و حضرت علی علیه  
 وسلم عمارت و قثم و زینب و حمزه و عباس و ابوطالب ابوالعباس و عبد الله و  
 فرار و خنجره و دیره و ائمه و ازین جامع سلام آوردند و  
 کس حمزه و عباس و حمزه اسامی دانی آنحضرت صلی الله علیه و سلم زینب و عمارت  
 پس دوی اسامی ثوبان و ابوالکثیر دوی و در بدر حاضر بود در دوی که عمر بنی الله علیه  
 علیه السلام و وفات یافت و ائمه و شرف الله  
 و از حاضرین بودند زینب و خود و بقولی و در از بعد از وفات زینب  
 بسیار و او را و بر آن پسر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 که زاینده بود و قتی که خبر اسلام عباس را شنیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را  
 ساختند و در نکاح وی دادند و سالی که مکلا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس  
 از وی پسر می متولد شد عبد الله بن عباس نام نویسنده این نامه بن علی بود و ابو جعفر  
 و فضال و دوی بنام وفات یافت و رابع و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و سلم را ذکر کرده بودند و در حکم که او را خدا می کند زاینده بود و وی گفته شده  
 غرره وادی القوی و ذکر کرده و او را بنو دین علی عیانی بیشتر و متاده بود آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم او را آزاد ساختند و زید جد هلالی بن یسار و عبید و طه و  
 و ما نور قی از بهر عقوبت و اخذ یا بود اخذ و هشام و ابو جعفر و از بی بود و  
 عیال او را آزاد ساختند و ابو عبید و اسامی نام و ابو عبید و سفینه که تحت طلام

اسامی اعمام و عثمان  
 عثمان بن عفان العقیقه  
 و ابوالعباس و کس  
 کس بنی الله علیه و سلم  
 اسامی و دوی

اسامی و دوی  
 و عثمان بن عفان و عثمان

ام سلمه بود بعد از آن او را آزاد کرد و شرط نمود که ماه ايام زندگي باشد خدمت آنحضرت  
 صلي الله عليه وسلم کند گفت اگر شرط نمیکودي بنیز مفارقت آنحضرت صلي الله عليه وسلم  
 نمیکردم و او همدو انچه که حردی میگفت شتران را داد ابوالباه و بعض اهل سیر  
 پیش ازین شمرده اند اسامي کثیر کان آنحضرت صلي الله عليه وسلم سلمی و ام سلمه  
 در حوضي و ابیهمه و ام خمیر و ماریه و سحرین و ام ایمن که برکه نام داشت و در کنار دشت  
 بود آنحضرت صلي الله عليه وسلم و شش کس از بی قرطبه و میمنه بنت سعد  
 و خضره و حویره اسامي خادمان آنحضرت صلي الله عليه وسلم انس بن مالک  
 و هند و اسماء دختران حارثه و ربعیه بن کعب و عقیقه و عبد الله بن مسعود و عقبه  
 زعامه و بلال و سعد و ذوی الحکیم برادر زاده یا خواهر زاده بنی هاشمی بود دیگران  
 بنی هاشمی را بود در غفاری و اسامي کثایه بانی کنندگان آنحضرت صلي الله عليه وسلم  
 و سلم سعد بن معاذ و زبیر و جراحه است کرد و ذکوان بن عبد قیس و محمد بن مسلمة  
 انصاری روزی رزاعه حراست کرد و زبیر روز خندق و قباد بن بشیر و سعد بن ابی  
 وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری و حنظل و آیه فاذل شد و الله یک  
 من الناس موقوف داشتند کسی نگذاشت که اسامي اهل بیت آنحضرت  
 صلي الله عليه وسلم بجانب بادشاهان در کار عمر و این ائمه را بسوی بنی  
 فرستادند و بنی هاشمی لقب کسی است که بادشاه جشمه باشد و نام وی احمه بود  
 و در عجمه بنی هاشمی بنی عقیقه باشد پس نهاد نام آنحضرت صلي الله عليه وسلم را  
 بر دو چشم خود و فرود آمد از تخت و نشست بر زمین و سلام آورد و وفات یافت  
 در ایام حیات آنحضرت سال نهم پس عایانه بروی نماز بخاراه گذارند و حبه کلبی را

اسامي کنیزان

اسامي خادمان

اسامي کثایه بانیان

اسامي اهل بیت

بسوی بارشاه روم دوی هر قل نام داشت پس ثابت شد زو یک دوی بدلیل  
بنوخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قصد اسلام کرد قوم با دوی موافقت نکردند  
و رسیدار آنکه اگر اسلام آورد سلطنت نماید پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن  
ابی جده را بسوی کسری پادشاه فارس پس کسری پاره کرد و نامه آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم را آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند خدا تعالی پاره پاره  
کند و بادشاهی او را پس غنچه عیب گشته شد و ما طیب این  
مغروس و مغرض نقیبی است که مهر و سکه زرب در تصرف او باشد پس نزدیک  
آمد باسلام و هدیه فرستاد خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بر تقطیع  
و سبزه و دست سبزه که در آن نام داشت و قوی هزار دینار و مست باد  
و عمرو بن العاص بسوی جیز و عبد الله بن عمر بن جلدی پادشاهان عمان  
پس هر دو مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از آنکه از رعیت زکوة گیرد  
و در میان ایشان قضا کند پس عمرو در میان ایمانی بود تا آنکه آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم وفات یافتند و سلیمان بن عمرو را بسوی هوزة بن علی  
رئیس بجا پس دوی اکرام سلم را کرد و خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
گفته فرستاد که چه نیک چیز نیست آنچه شما بسوی او میخواهید من خطیب  
قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعضی تعرف در امر خلافت دهید پس  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبول نفرمودند و هوزة مسلمان نشد و شجاع  
بن وهب بسوی حارث غسانی پادشاه بلقا که شهرست از شاعران  
پس ترافت نامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت من بالشکر دانم

[illegible]

رسمی نوٹ

اساسی بنیاد

10

رسائی دوات اخذ

نام و نام خانوادگی  
 محل سکونت  
 شماره گذر کار  
 تاریخ

4753

فرمودند از ابو بکر صدیق علیه السلام بادشاه ایله در سرکار آنحضرت صلی الله علیه و آله  
در از کوشی بود که او را به طور می گفتند نقل کرده اند که خبری از جنگ کاد در سرکار  
آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه و آله بیست نایه شیر دار بوده اند در  
آن موضع بیست قریب بدینم زید در دستا و بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم سینه  
عباده نایه شیر دار از مویشی بن حبل در آن کوشی صلی الله علیه و آله سلم نایه بود  
قصوی نام که بر وی جویت کرده بودند و چون وی نازل میشد هیچ خبر نمیداشت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم را الا قصوی گویند عهده با و جد عاشر نام و بیست  
یکبار روزی با شتر اعرابی دادند شتر بیعت کرد اجعتی و مسلمانان شاق  
آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم فرود آمد لازم است بر الله تعالی که هیچ باز او را  
دینا غالب نیاید الا دقتی او را مغلوب رساند و سرکار آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم صدر اسل از بر می بود و بری بود که برای شیر خوردن آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم  
بخمصر همیا کرده بودند و فروسی بود سفید و در یک آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نه  
شمشیر بودند از آنکه ذوالفقار که از عیالیم بر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم آن را دید که کو با در طرف وی شکستی افتاده است و بقیه  
کردند مسلمانان را بر می روی و خواهد داد آن صووت روز احد تحقیق شد و شمشیر  
انرا اموال بنی قریظ بدست آورده بودند قلی و تبار و خف و از جمله آن شمشیر با خنجر  
صور سوب بود و دیگری که از پدر میراث یافته بودند و غضب که سعد بن عباد که زانیه  
بود و قتیبت و وی اول شمشیر بیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم او را عاقل کردند و  
پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم چار نیره بودند نام یکی مشی و شش نیر باقی از زنی

در سرکار آنحضرت

نیز در بیعت  
در خدمت سر غدا قطع  
قطع و بیعت سوب الطلعه  
بیعت العاف و الا لام و نفع  
فی السابو و اور

نیز در آنحضرت

قیلاع بدست آمده بودند و نیم خیزه بود که برآشته میشد و بروی آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم درویدین و چوبکی بود سرچ که بقامت یکدراع و نیم عصا که در اعراب چون میگفتند  
 و عصای باریک که در آن مشق میگفتند و چهار گمان و یک ترکش و قرسی که بروی  
 صورت اگر کسی ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برسم هدیه آمد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم دو دست خود را بروی نهادند پس آن صورت معدوم شد آنس گفت  
 رضی الله عنه نعل و قبیله شمشیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سیم بود و در میان نعل  
 و قبیله چند حلقه سیم بود و قبیله چوبست که نزدیک نقیض از سیم و قرآن سازند  
 و نعل چوبست که جانب باریک شمشیر از سیم و قرآن سازند و پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم دو زره بودند که آنها را از سلاح بنی قیلاع بدست آوردند یکی  
 سینه و دیگری قفسیه و زره بود که از ذات الفضول میگفتند پوشیدند آنرا و زره  
 حناین و کونین که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زره داود علیه السلام بود که آنرا  
 روز قتل جاووت پوشیده بودند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خودی بود که او را  
 ذی السبع میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمر بندی بود از ایدم در وی  
 سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم وفات یافته گذاشتند و جامه قبره و وجهه نوعیست از جامه های یمن  
 و ازاری عمالی و دو جامه محاری و قیصری بیهاری و قیصری سخی و جبهه عینه و عیینه  
 یعنی چادری علار و کلیمی سفید و چند کوفه خور و غیر بلند ستر یا چهار دی فی رکنین  
 بورس و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کوفی از حریم بود که در وی بی نهادند آن  
 و شانه و عاچ و سرمدان و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

سیرت ابراهیم

در بیان کرامت زره  
 که جان را میگذارد از  
 دوزخ و عذاب

از چرم بود و ششون بجای پنبه ایف خوا بود و قدری بود که ستم موضع بصفای سیم  
 مضبوط ساخته بودند و پال از سنگ د آوندی کلان از صخره که دردی خاد و سیم  
 می ساختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر سر می نهادند و قتی که در سر از حرارت  
 اثر می یافتند و پال بود از شیشه و آوندی بود پتیا برای غسل از صفر و پال بود کلا  
 و پیمان بود که بوی صدقه نظری می خوردند و چهارم صاع بود و انگشتری بود از  
 سیم که نیکون روی هم از روی بود بر آن کلمه محمد رسول الله گفته بودند و بقوی  
 وی از آهن بود و جای و مهر انگشته با حلقه سیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو نوزده سارده پدید فرستاده پس آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم کلپی بود سیاه و تمام که  
 او را سحاب می گفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو جامه بودند برای نماز  
 همه بجز آن جامه که سایر ایام می پوشیدند و در مال بود که میمالیدند آنرا بر روی  
 بعد و خود از جمله مخرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فراتست و او بزرگترین  
 میخاست سیم بشری مثل یک سوره از آن تواند آورد و خبر داد از اخبار  
 گذشته و آینده مطابق واقع و آنرا بجملة شق صدر است که در زمان خود رسالی ملا  
 سینه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شکافتند و با عیان و علم برگردند و آنرا بجملة  
 آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم خود اندر قوم خود را از قصه سر اورفتن  
 بیت المقدس پس کفار نکذیب بشردند و بعضی علامات بیت المقدس که  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها را مایل فرموده بودند پرسیدند پس غیاث تعالی  
 بیت المقدس را بر آنحضرت منکشف ساخت تا بر چنان قوم می پرسیدند آنحضرت



صلی الله علیه و سلم باقی بیان میفرمودند و آراجمه شکافته شدن ماه است و آراجمه  
 آنست که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت را بکشند چون آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم آمدند اینجا عظمه نظر بر این افکندند و اذقان ایشان بر سینه نای ایشان افتاد  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش آمدند بر سر ایشان سیدایستادند و یکشت  
 خاک گرفتند و فرمودند که شاست الوجوه دور روی ایشان انداختند پس رسید  
 چتری از آن سنگریز با یکدیگر که گشته شد و در بدر و آراجمه آنست که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم روز چنین انداختند یکشت خاک در روی دشمنان پس خدا تعالی اینجا  
 باز رحمت داد و آراجمه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غار پنهان شدند عنکبوت  
 بر در غار نهد تا قوم کمان کنند که در غار کسی نیست و آراجمه آنست که چون سراقه بن  
 مالک تعاقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و وقت هجرت غرق شد و قوایم اسپ او  
 در زمین سخت و آراجمه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست خود رسانید  
 پر پشت نرغال که هنوز بر روی نرسیده بود پس شیر داد آن نرغال و چنان نرالم مجید  
 شیر داد حال آنکه شیر ده نود و آراجمه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کردند  
 برای عمر رضی الله عنه که خدا تعالی بسبب ایشان اسطام را قوت دهد پس چنان  
 واقع شد و آراجمه آنست که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خدا تعالی دور کند  
 از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود در چشم ایشان افکندند حال آنکه  
 ایشان در چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچگاه بعد از آن  
 در چشم ایشان را عارض نکشت و آراجمه آنست که بحکم قتاده بن النعمان در  
 رسید و آب شده بر رخساره دو آن شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن چشم

جای او نهادند پس چشم به چشم جان و با جمال ترین آنها شد و آرا بخدا آشت دعا کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای عبد الله بن عباس که خدا تعالی او را تا دلی قرآن و  
 فقه فی الدین عایت کند پس همچنان واقع شد و آرا بخدا آشت که دعا کرد و بزرگوار  
 در رخسای جبار روی بغایت قلیل بود پس جبار از آن حق غریباً اسافت و سبزه داد  
 باقی ماند و آرا بخدا آشت که دعا کرد برای شتر جبار که در عقب همه رفتی پس از آن باز  
 از همه شتر مرقت و آرا بخدا آشت که دعا کرد برای انس بطول عمر و کثرت مال  
 او و داد پس همچنان واقع شد و آرا بخدا آشت که استسقا نمودند پس پوسته بکفشت  
 باران بی آمد بعد از آن دهایی ریغ باران کردند پس منقطع شد سحاب فی الحال  
 و آرا بخدا آشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کردند بر عقیقه بنی اسیب بسلامت  
 پس او را شیر بکشت در روز را از توابع شام و آرا بخدا آشت که آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم اعرابی را دعوت کردند با سلام گفت هیچ گواه هست بر آنچه بگوید فرمودند  
 آری این درخت کوایی خواهد داد بعد از آن تن درخت را طلبیدند پس پیش آمدند و گوای  
 خواستند گوای داد سبزه باران همان جای خویش رجوع کرده و آرا بخدا آشت که امر کرد  
 دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد از آن متفرق گشتند و آرا بخدا آشت که امر کرد  
 انس را که برود بسوی درختی چند از خرماد بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 میفرمایند شمار که فراخیم آیند پس بهم آمدند پس چون از قضا حاجت فارغ شدند  
 فرمودند انس را که ایشان را بگوید که جای خویش برودند پس بجای خویش رفتند و آرا بخدا  
 آشت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب رفتند پس درختی میان را کافه کافه  
 نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد و چون

رسول با تو یک شصت عام  
 و صاع و شیش امام انجیل  
 هشت رطل کنیز و شتر  
 و اسب و نوزده تن و کل ثلث  
 و اسب و نوزده تن و کل ثلث  
 و اسب و نوزده تن و کل ثلث

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختی  
 است که اذن خوشت را زبردگار خود که سلام کند بر من پس خدا بخالی او را اذن دهد و آن  
 آنجمله آنست که سلام کردند بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم سنگ درخت و آن شبها که  
 آنحضرت بموت شدند که السلام عليك یا رسول الله و آن آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمودند که من بمشام سنگی را که بر من سلام میکرد در یک شبلی ناله بموت  
 شوم و آن آنجمله آنست که چون بوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبیاخته شد ستونی  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد و آن آنجمله  
 آنست که کافران برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کشت برزخ هر غنای که داشتند  
 و کوه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آن بزرگ دردی نداشت و آن آنجمله آنست که نسج  
 کردند سنگریزه در دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم و همچنین طعام نسج گفت  
 و آن آنجمله آنست که مشغول بشن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکایت کرد که ما کمان  
 او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند و آن آنجمله آنست که ماده او بخودت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم التماس کرد که حضرت دیر از قیدشها هر چند تا شیر و بچه خود را  
 و بعد از آن باز آید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را خلاص ساختند و او بشهادتین  
 تلفظ کرد و آن آنجمله آنست که خبر کردند روزی که فلان کافر اینجا گشته خواهد شد و فلان  
 آنجا پس تجا و زنگرد و بیکس از ایشان از آن محل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای او  
 تعیین فرموده بودند و آن آنجمله آنست که خبر دادند بآنکه جماعه از امت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در دریا غرق خواهند کرد و اهرام از ایشانست پس همچنان واقع شد و آن آن  
 جمله آنست که خبر دادند عثمان را رضی الله عنه که بماء شدید پیش خواهد آمد پس آنحضرت

واقع شد و در همان بلا مقتول شدند و آنرا بجهل آنست که انصار را فرمودند که شمار ایشان  
 بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح دهند پس ایضا و بیست و در زمان معاویه واقع شد و  
 آنرا بجهل آنست که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند که این فرزند من سید است و نزدیک  
 است که خدا تعالی صلح افکند بسبب دوی در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس عیسی  
 واقع شد و آنرا بجهل آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند بقتل اسود عیسی  
 که آب شنبلی که گشته شد و با آنکه گشته او کیست دوی در منعا بود که شهر نیست  
 بین و آنرا بجهل آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند ثابت بن قیس را  
 بقتل شهید او بقتل شهید از کانی کند و حال که ستوده باشد و گشته  
 شود در حالی که شهید باشد پس شهید شد روز عجمه و آنرا بجهل آنست که  
 مردم شد مردی و پیوست بشکران پس خبر رسید با آنحضرت صلی الله علیه و سلم که او بر  
 فرمودند که او را زمین قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن میکردند زمین او را بر زمین می انداخت  
 و آنرا بجهل آنست که شخصی بدست چپ طعام میخورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود  
 بدست راست بخوراد همانند کرد که نمیتوانم بدست راست بخورم فرمودند توانائی بناد ترا  
 پس بعد از آن نتوانست که دست راست برادر بسوی دمان خود و آنرا بجهل آنست  
 که داخل شدند در فتح مکة در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه متعلق بود بدست آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم چوبکی بود پس اشارت میکردند بتان چوبک و میفرمودند جاء الحق  
 و بطل الباطل و آن بتان می افتادند و آنرا بجهل آنست قصه از بن عسویه و  
 حاصل این قصه آنست که دوی از خوف ضعیفی این کلمات بشنید یا مازن اسمع لیس  
 ظمیر خیر و یطمن شمس یعت بنی من محض بدین الله الا لکن قد عشا  
 ظاهر شد غیر دوشیده شد بدر فرستاده شد بنی از قبیل مضر بدین خدای بزرگ پس بگردان رسید

این کتاب است  
 از شیخ ابوالحسن  
 علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 در بیان  
 احوال و  
 مناقب  
 ائمه اطهار  
 علیهم السلام  
 و در بیان  
 احوال و  
 مناقب  
 ائمه اطهار  
 علیهم السلام

من هم تسلیم من حتی سقم و بار دیگر این کلمات شنیدم قبل از آن و قبل  
 از آن که ما لا یجمل هذا بی من سل بوجی منزل فامن به  
 لی تعذر من حتی ناسی لثعل و قودها بالجنید و انجفی بوابا سلام  
 آورد و از آنکه است سواد بن قارب و حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت  
 کاین بود که در وی از حوادث مستقبله خبر میداد و حتی ستر شب ویرا از بعثت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و آنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میباید  
 و آنرا آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوانند و هرگز کسی را از یکصاع  
 جز در غرضه شنید پس هر سیر شد و طعام نیاده بود و حال او را که آنرا آنست  
 که در شش لشکر با فرسید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع فرمودند بقایا و مشه و دعا  
 برکت کردند بعد از آن قسمت کردند آنرا در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه و از آنجمله  
 آنست که آورد آن هریره و آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک مشت خرما و گفت  
 یا رسول الله عاکن برای من دین خرما برکت پس دعا کردند او هریره آنرا در میان  
 کردم هر چند بر می آوردم تمام نمیشد چندان و سق خرما راه خدا رف کردم و همیشه از آن  
 میخوردم و میخوانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه گفته شد آنگاه برکت و مفقود گشت  
 و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند اهل صفه را برای میالده  
 از خرید او هریره گفت که پیش من آدم و متعرض میشدم تا مرا نیز خوانند تا آنکه بخورند  
 قوم و بودند در میالده مکرانگی در کنار ای او پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا که  
 یک لقمه شد آنرا در انگشتان خود نهادند و فرمودند بخور برکت نام خدا گفت ابوهریره  
 قسم بخورم که میخوردم از آن تا آنکه سیر شد و از آنجمله آنست که جاری شد آنرا که گفت

این کتاب است  
 از شیخ ابوالحسن  
 علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 در بیان  
 احوال و  
 مناقب  
 ائمه اطهار  
 علیهم السلام

آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه قوم آنها میدنند و وضو کردند و ایشان هزار و چهارصد  
بودند و آنرا آنجا آمنت که آوردند بخیمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیاله که در وی  
فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که انگشتان خود را در آن  
پیاله بزنند و بکنایش نود و چهار انگشت در آن بپاشند و فرمودند یا ران بیایند پس همه  
وضو کردند و ایشان پان هفتاد و هشتاد بودند و آنرا آنجا آمنت که در غره بنوک  
دارد شدند بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند و شکر تشنه بود پس شکایت  
کردند بخیمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرفتند تیری از درختش خود و فرمود  
این تیر را در آن آب بخلایند پس چوبش را در آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان  
شتی هزار کس بودند و آنرا آنجا آمنت که شکایت کردند قوی بخیمت آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم که آب چاه ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جماعت  
از اهل اب تا آنجا ایستادند بر چاه ایشان و آب دهان خود انداختند در آن چاه  
پس جاری شد آب شیرین هر چند آب میکشیدند منقطع نمیشد و آنرا آنجا آمنت که  
آورد زنی بخیمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کودک خود را که کل شده بود پس  
دست رسانیدند بر سر وی پس هوا را گشت موی سر او و در شد بیماری او و  
اهل نیامدند از شنیدند پس آورد زنی از اهل آنجا که کودک خود را نزد یک مسیله  
داود دست رسانید بر او پس آن کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند  
و آنرا آنجا آمنت که شکست روز بدر شمشیر کاشه پس عطا کردند آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم او را موی پشم پس آن گشت آن موی شمشیر و مانند نزدیک او و آنرا آنجا  
آمنت که در خندق پشته پیش آمد که هر چه کلاه میدنند در وی اثر نمیکند و آنحضرت

دقائق آنحضرت صلی الله علیه و سلم

صلی الله علیه و سلم دست خودش زدند یک شست قل که اینهم با سید و آنهم آنست  
که دست رسانیدند بجای ای رافع که شکسته بود پس درست شد گویا هیچگاه بجا  
نداشتند معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن زیاده تر اند که کتابی احاطه کند  
یا دقیری جمع نماید و ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بشصت و شصت سال  
رسیده بود و غیر از این نیز روایت کرده اند روز دوشنبه وقتی که کم شده باشد باز  
دوازدهم از برج الاول و چهارم از ماه چارده روز دوشنبه شدند شب چارشنبه  
و چون نزدیک شد موت آوردند نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیاله آب پس داخل  
میکردند در وی دست خود مسح میکردند وی روی خود را میفرمودند اللهم هذا رقی  
علی سکنی الا الموت هذا و ندان در برابر مشقتها هر یک و چون مقبوض  
شدند حاضران آنحضرت را صلی الله علیه و سلم سجاده جبره پوشیدند و بقولی  
فرشتگان این چادر را انداختند و در آنوقت بعضی اصحاب از غوطه بطاعتی انکار تو  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و این اندر عرضی الله عنه منقول است و عثمان  
رضی الله عنه گفت که شد و علی رضی الله عنه همانا ندان شد و در اصحاب هیچکس ثابت  
از عباس و ابوبکر و عقیق رضی الله عنهم با خود بعد از آن مردمان از در و دره میروند  
که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم غسل ندهید زیرا که آنحضرت ظاهر مسلم اند بعد از آن آواز  
دیگر شنیدند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم غسل دهید که گویند حرف اول شیطان  
بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات ان فی الله عما  
من کل مضیبه و خلفا من کل هالک و دایم کامن کل  
فانت فبالله فاتقوا الله فارجعوا فان المصاب من یحرم النوا

معنی

معنی سخن آنکه نزدیک خدا تعالی دلاست از هر مصیبت دعوی است و هرگز میریزد  
 و نامه نیست از هر فوت شونده پس بر خدا اقامه کنید و بسوی او رجوع نمائید  
 بتحقیق مصیبت زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند  
 اصحاب در آنکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت هلی الله علیه وسلم بکشند یا با جامها  
 غسل دهند پس خدا تعالی بر ایشان خواب مسلط کرد و گوینده که نمیدانستند  
 کیست گفت غسل دهید آنحضرت هلی الله علیه وسلم را در جامهای آنحضرت  
 هلی الله علیه وسلم بیدار شدند و پیمان کردند و موتی غسل علی و عباس  
 و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای آنحضرت هلی الله علیه وسلم شقران  
 و اسامه بودند و حاضر شدند آنجا اوس انصاری و علی زهنی الله عنده دست بر  
 شکم آنحضرت هلی الله علیه وسلم نهاد پس خبری میرود نیامد گفت هلی الله علیک  
 لقد طبت حیا و میتا درود خدا بر تو باد پاکیزه در حال حیات و موت و تکفین  
 کردند در سه جامه سفید سجلی و سجلی نام دیهی است بمن در آن جامها کوبید و دستار  
 بنوعی ملک سجاد را بودند که در آنها آنحضرت هلی الله علیه وسلم را چیدند بغیر آنکه  
 هیچ دوخت باشد و نماز گذاردند بر آنحضرت هلی الله علیه وسلم تنها آنهاست  
 نمیکردان ایشان را هیچکس و فرس کرده شد زیر آنحضرت هلی الله علیه وسلم در قبر  
 فایقه سرخ که آنرا در حال حیات میپوشیدند شقران آنرا در قبر آوردند و نگذاشتند  
 برای آنحضرت هلی الله علیه وسلم لحد و مضبوط کرده شد بر آنجا نه خشت خام  
 و اختلاف کردند اصحاب که لحد کنند یا شش و از اصحاب یکی لحد میکرد و دیگر شش پس  
 اتفاق کردند هر که پیشتر میباید کار خود کند پس لحد کنند یا شش که دو اینها در خانه



عاشته وهي ابنة تعالى منها واقع شد و با آنحضرت مدفون شدند ابو کبر و علی رضی الله  
عنهما و صلی الله تعالی علی غیر خلقه محمد و آلہ اجمعین و الحمد لله علی جانہ که با تمام

رسید سرور المحدثان فی تربته نور العیون بون

الملك الوهاب ترانج بیت دوم

شهر محرم الوام سنة

هجری المقدس ثوی

صلی الله علیه و آله

و سلم تر یافت

ه ه ه

تجارتی و الحکومت

مكتبة  
دار الفقيه

عقد الميعة (الكتاب)  
بمكتبة دار الفقيه

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بعث سيدنا محمداً الى العرب والجم يستضيئوا به في الظلمات ويهتدوا به الى  
المقامات من كان من اهل حوالى الهم وشهد ان لا اله الا الله وحده وان محمداً عبده ورسوله  
الذي لا ياتي بعده في الله عليه وآله وصحبه بركات وسلم آبا بعد يقول العبد الضعيف المذنب الى ربه  
ربه الكريم ولي الله بن عبد الرحيم صانه الله تعالى عما شانه واصبح باله وحاله وشانه به رسالة  
سنية فقد اجد في احكام الاجتهاد والتقليد علمي على تحرير ما سوال بعض الابواب عن مسائل  
جهت من ذلك الباب باب في بيان حقيقة الاجتهاد وشرطه وافاد حقيقة الاجتهاد  
على ما يفهم من كلام العلماء رحمهم الله تعالى استغفر الله في ادراك الاحكام الشرعية الشرعية  
عن ادتها التفصيلية الرابعة كلها الى اربعة اقسام الكتاب والسنة والاجماع والقياس  
وفهم من هذا انه اعم من ان يكون استغفاراً في ادراك حكم ما سبق التكليف من علماء السابقين  
ادلائلهم في ذلك او خالف ومن ان يكون ذلك ما عانته البعض في التنبه على صور  
المسائل والتنبه على ما اخذ الاحكام من الادلة التفصيلية او بغير اعانة منه فاني اظن في من

في السنة تعرف لكل حكم كذا ويطلق فيه ذلك المبدأ وهو على  
رأيه ليس يجهل من فاسد وكذلك لا يظن من ان المجتهد لا يجد في السنة  
الظن الاول بما فاسد على فاسد في طرقة يعلم ان يعرف من الكتاب والسنة  
حكام ومواقع الاجماع وشرايع القياس وكيفياتها نظروا علم العزيمة والناسخ  
وهالي الزيادة والحاجة الى الكلام في الحقيقة قال الشافعي انما يحصل الاجتهاد في زمان  
لعقبة في طرقتين احدهما في هذا الزمان ولم يكن الطريق في زمن النبي صلى الله عليه وسلم  
فقلت وهو شارة الى ان الاجتهاد لا يظن المنسب اليه ثم لا يعرفه نفوس المجتهدين  
لا بد للمستقل من معرفة كلام من يفتي في المسئلة والتابعين وتجهيز من ابواب الفقه والفتوى  
ذكرناه من شروط الاجتهاد بمسوط في كتب الاصول ولا بأس ان نورد كلام بعض في هذه المواضع  
قال البغوي والمجتهد من جمع خمسة اواع من العلم على كتاب الله عز وجل وادب السنة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه وآله وسلم واقاديل علماء السلف من اجماعهم في مسائلهم وعلم اللغة وعلم القياس وهو طريق  
استنباط الحكم عن الكتاب والسنة اذ لم يجد في نص كتاب او سنة او اجماع فيجب  
ان يعلم من علم الكتاب والناسخ والمنسوخ والمجمل والمفتر الخالص العام والمحكم والمنشأ  
والكراهية والتحريم والاباحة والندب والوجوب ويعرف من السنة هذه الاشياء ويعرف  
منها الصحيح والضعيف والسند والمرسل ويعرف ترتيب السنة على الكتاب وترتيب الكتاب  
على السنة فيوجد حديثا لا يوافق ظاهره الكتاب يفتي اليه وهو محتمل فان السنة بيان للكتاب  
ولا يخفى انه واجب معرفة ما ورد فيها في احكام الشرع دون ما عداها من القصص والاعخبار  
والمواعظ وكذلك يجب ان يعرف من علم اللغة ما اتى في كتاب او سنة في امور الاحكام وذلك  
الاحاطة بجميع لغات العرب وينبغي ان يخرج منها حيث يقف على ابرام كلام العرب فيريد

على ما دمن الخطاب والادوال والادوال في الالاف والادوال في الالاف  
على ما دمن الخطاب والادوال والادوال في الالاف والادوال في الالاف  
لا يقع حكمه في الالاف والادوال في الالاف والادوال في الالاف  
يتمتع بمحمد ولا يشترط معرفة جميعها حيث لا يشترط معرفة شيء منها اذا لم يعرف  
الافواج بسبيل التقليد وان كان مستجواب في مذهب واحد من اهل الدائمة السلف  
تقدرا لفضل الادلة الشرعية فقتيا واذا جمع هذه العلوم وكان بها اتم الا ان  
بالوسع من اركان الكبار في معرفة علي الصغار جازله ان سئل القضاة عن نسخي من علي  
والفردوس يجب علي من لم يحج هذه الشرايط لتقليد فيما بينه من الاحداث انتهى كلام الفقوي  
وقد خرج المصنف في هودى وغيره ما من لا يحصى كثرة ان المجتهد المطلق الذي تفسيره علم فحين  
يستقل ومنسب يظهر من كلامهم في المسئلة المتنازعين غيره بثلاث فصال احدها ان الفرق  
في الاموال التي يعينها بنا بمجتهدين وثانيها في القليات والاحاديث والامارات في الاحكام  
التي يستلزم بالاجاب فيها اختيار بعض المجلدات المتعارضة على بعض مبان الرابع من محتملات  
المناسبة لما اخذ الاحكام من ادلة الذي سري وانما ان ذلك ثلثا علم الشافعي الثالث  
الكلام في المسائل التي ليس بالاجاب فيها اخذ من تلك الادلة والمنسب من علم  
اصول شيخه واستعان بكلامه كثيرا في تنوع الادلة للمأخذ هو مع ذلك مستيقن  
بالاحكام من قبل اولتها فادري استنباط المسائل منها قل ذلك منه او كثيرا مما يشترط  
الامور المذكورة في المجتهد المطلق واما الذي هو دونه في المرتبة فهو مجتهد في المذهب  
وهو مقلد لامامه فيما لم يفرق فيه نفسه لكنه يعرف قواعد امامه وما يسي له مذهبهم فاذا احتل  
حادثة لم يعرف لامامه فيما نفا اجتهد فيها على مذهبهم فخرجها على قوله وعلى قوله هو

از همه امامان که پیش از ایشان بودند و از همه نبیانی که

ادري والله اعلم باب في بيان اخلاق المهديين انهم لهم في شجوب المهديين

فرجته التي ناقض فيها كل محبة فينا مصيب أو المصيب فينا واحد وقال

خواجه ابو الحسن الاشعري والفاضل ابو بكر و ابو يوسف محمد بن الحسن ابن شريك

ورأى الكلامين من الاشاعة والمغترقة في كتاب هراج لابن يوسف اشارت

بَابُ التَّوْحِيدِ وَالْثَّانِي قَالَ هُوَ الْفَقِيرُ وَنُقِلَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ رَوَى وَقَالَ

جای: طعنه و تندی و تشافعی حال البقاوی فی المناهج خلاف فی صریح

المجاهدين بناء على الخطة التي اكل صورة تسمى معنا عليه دليل قطعي اوطني والمجاهدين

عزلت في اني انا اذنه علما معينا: دليلا من وجدنا اصابعه من نقية احوال

لأن التاجها ومسبق بالادنه لانه عليها الدلالة متاخرة عن اعمس تحتها

النقيضان ولما قال عليه الصلاة والسلام من غاب نكاحه ارجان ومن اخطأ فخذله ارجوا

تَقِيلُ لِي غِيَاثَ الْحَكَمِ فَالْحَقِ الْفَلَمُ حَكْمًا بِمَا أَنْزَلَ إِلَهُي نَفْسَ الْقَوْلِ تَعَالَى وَنَزَلَ حَكْمًا بِمَا أَنْزَلَ

فادلكم به انفسون قلنا اياكم بما طه وان خطا حكم بما ازل اليه قيل لو لم ينص

الجميع لما جاء خبيب الخالف وقد عيب أبو بكر رضي الله عنه لم يخرج قوله بسطط المحلى

لیس بمبطل انتہی کا نام ایسا ہی تو کہ لکل صورہ حکم کی تنہا حکم علی الغیب بدیل قولہ

باصح و الشافعي ان في الحادثة الخ قلنا معناه في كل حادثة قون هو موافق بالاعول وقعد

ففي طرق الاجتهاد وعليه ما رآه من دلائل الاجتهاد من وجوب اصحابه من فقدوا

ولايأثم ذنوبكم لأنه نفس في الدنيا على الامران العالم اذا قل للعالم اخطأت فعماء اخطأ

الملك السديد الذي ينبغي احترامه في كل مكان وبسبب ذلك ومثله بأشغال كثيرة اذ

ذلك ان في كل وقت من اوقات الجهاد واجب من وجبه  
 في الكلام لا بد ان الله سبحانه وسبق الخ قلنا فبعدنا الله تعالى بان العمل  
 بجهادنا فكل ما في فعله اجاله لخطه بفضله لا بد من لا يفتح المقتضيان قلنا  
 كل واحد منهما واجب وليس بواجب ان من احبب فعله اجاز قلنا هذا عليكم  
 الذي يجب الاجر لا يكون صيته قد بان يكونا حكيم الله تعالى احدهما ان  
 لا يفرقه والوجه الثاني في القضاء ولا بد ان المتحقق في الخبر اما قول  
 ارجح الحكم على غيره قلنا انما اختلفت بمضمودنا قوله والمخطئ من يجعل كلامه  
 لم يكن مخالفا للحق لان كل مخالف للحق مبطل وماذا بعد الخ في الاستدلال والحق في كل ما  
 لا بد من الاجتهاد في كل ما يخرج من بعض تعريجاتهم وليس بواجب منهم والله لا خلاف للامة في حق  
 المجتهدين في الاجتهاد او اجتهادها كما ان التواتر سيج وضع الادعية والتوسيع وتوسع واحد  
 عشرة فكل ذلك لا ينبغي ان يخالف فيها ضرورة الله تعالى ان الاختلاف اربعة اقسام احداها  
 ما تعين فيه الحق قطعا ويجب ان ينسب خلافه لانه باطل فحينئذ ما فيها من الحق  
 جعل الرباي دخلا بطل فلما وثقنا انها ما كان كلا طرفي الخلاف مجرا في رايها  
 ما كان كلا طرفي الخلاف مجرا في رايها فغالب الرباي وتفصيل ذلك انه ان كانت المسألة حتما  
 ينقض بها بناء القاضي ليس كذلك فيها نص مرجع معروف من النبي صلى الله عليه وآله  
 وسأكل اجتهاد خلافه فهو باطل نعم جاي بعد رجوع نصه صلى الله عليه وآله وسلم الى ان يبلغ  
 ويقوم الحق وان كان الاجتهاد في معرفة واقعة قد وقعت ثم اشتبه الحال مثل موت زيد  
 وموته فلا حرج ان الحق واحد جاي بعد رجوع المحل في اجتهاده وان كان الاجتهاد في امروض  
 الى تجري المجتهد وكان الماخذ ان متقاربا في المسألة بعد رجوع البعض من الاذيان بعد البحث

MANUSCRIPT

A 73

سلمه من عملها بالجهته  
 فما الخط كل فقير بدته درها من قالي قالي كيف اعرف انه فقير  
 من بين الفقير ثم انك التلمذ في بيته فاختل في رجل ذاك اعداهم فقير  
 لدا لما اخذنا القهاران يسوع الاخر هما فهما نصيبان لانه ما ادا الحكم الا  
 ربه انه فقير وقد وقع في تحريم ذلك من غير ان يراه غير خلاف ما اذا اعطى تاجرا  
 شتم فاما بالتقابل فقره بعد شتمه لا يسوع الا  
 ان اعداهما انه فقير الحقبة ام لا ادا بالجهته ان التي فيه اعداهم الفقير  
 لا يجتهدان والثاني ان اعطى غير الفقير على ظن فقره بل هو مطيع ام لا ولا شانه  
 مطيع نعم من واقف لانه الحقيقة قد نال خطأ واذا ان كان الرضا في  
 فيه كاعرف القرآن وضع الادعية وكذا ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على وجه  
 تسبيلا على الناس مع كونهما كلها صادقة بعمل المصلحة فالجهد ان نصيبان فلهذا  
 كلامين لا ينبغي لاحد ان يتوقف فيه وموافق انتم الفقهاء في تفسيرها امور  
 اعداء ان ان احدا ان يكون قد بلغ الحديث والانه لم يبلغه والمصيب اليها متعين  
 والثاني ان يكون عند كل واحد احاديث وانما تخالفه وقد اجتهد في اتيقن بعينها  
 ببعض او ترجح بعضها على بعض فاتي اجتهاده اي كفي فان ثلاثة من هذا بغير  
 والثالث ان يختلفوا في تفسير الالفاظ المستعملة و حدود الجاهل بمقدار معرفته اركان الشيء  
 وشروطه من قبل السير والخذل او يخرج المناط وصدق ما وصف وصفاعا على  
 هذه الصورة الخاصة انما يترك الكلية على خرياتها ونحو ذلك فادى اجتهاد كل واحد  
 الى مذاهب والرابع ان يشقوا في اهل اصولية ويتفرع عليه للاختلاف في الفرد

MANUSCRIPT

473



الجواب في قوله  
 الحق ان  
 اهل المذمومة في كتب اصول الفقه على قسمين قسم هو  
 نسبة العرب كالمثل والعام والنقص والظهور كمثل قول ابو حنيفة  
 ذلكم مذهبنا وهذا علم ذلك اسم من المفاعل مرفوع والمفعول منصوب  
 في هذا القسم كثير اختلاف وهم من باب تخریب الذهن الي ما يفضله  
 تفصيله انك اذا  
 الى ما قبل كتابنا عتيقا قد تغيرت  
 اذا التفتة عليه شي تنوع المقرآن وتحرر العرب وما يفضله

ذلك واذا نحن للعقل طريقان كيف يفتح الدلائل فيحصل عن المصالح ويختار المانع  
 ثم انما هذه الاول لما ورد عليه حادث في نفسه احالوا اقدار تطويع في ذلك  
 اجتماع في بعضها بالنسخ ويطلق بعضها ببعض وترجع بعضها على بعض ولا تلك  
 لما ورد عليهم سائل لم يكن السلف لعلوهم باخذوا التفسير بالغير واستنبطوا العلة وبالجملة  
 فكانت في ذلك ما دفعوا اليه في كل ما يخلو في فهم كفايذ في العاقل في امر  
 فاردوهم ان صانعهم التي ذكرنا مفصلة في كتبهم او اشار اليها في ضمن كلامهم  
 او خرجت من كلامهم وان لم يذكرها او تلفت عقول الخلف السلف فيهم يقول لما  
 عليه من اشارة في مثل ذلك احارت امور اسلمة فيما بينهم وعلى قياس ذلك لما اوردوا  
 فيهم في رواية الحديث ومعرفة الصحيح من السقيم المستفيض من الخريب والرواية  
 احوال الرواية جرحه نقديا او كتابا كتب الحديث في جميعها جرحه في تلك الميادين بل  
 المحلولة في عقولهم ثم جاء قوم اخرون وجعلوا اصنافهم تلك الكلمات مدونة وهاهنا فائدة  
 جلية هي ان من شرط العمل بمثل هذه القواعد ان يكون الصورة الجبروتية

ن يفتي

في ان خاصة تفيد عبر الكلب واصل الجدل لا واتباع الكلبيات كقصة القتل

الصالح عليه مخصوص المقام كما اذا استقر اذا بقنت انه مجرب في ايدى فقال الله

باللون والشكاح وكما وهذه المصورة قد تشابه

مركلي ولا يعلم السكين ان يمتلئ بالاصل في هذه الصورة الخاصة بهم

حيات فذلك ان يغيرك او ان يغير السنة والاختلاف في هذا القسم

راجع الى التري وسكون القلب والحر والاختلاف في التري قبول العقدة راجع الى التري

والطمانان يطلب شهادة العواين وقد شارب النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيم ان

الكلية راجع الى ما يودي اليه التري في مواضع من كلامه منها قوله فلكم ومنه ان

واضحكم يوم تفنون قال الخطابي يعني الحديث ان الخطا موقع من الاله من فيما

كان سبيله الاجتهاد فلو ان قوما اجتهدوا فلم يروا الهلال الا ثنتين لم يقفوا حتى

استوفوا العدد ثم ثبت عندهم ان الشهر كان تسعا وعشرين فان صوبهم وقطعهم ما

عاشي فيهم من زوايا وقتب ذلك في الحج اذا اخطا اليوم عرفة فانه ليس عليهم

اعادة ويخرجهم اضحى بهم ذلك وانما هذا تخفيف من الله سبحانه في عبادته ومنها

قوله فلكم اذا اجتهدوا ما باب فله اجران واذا اخطا فله اجر من استرخصوا

الزعم في قضاياه كحصيل عنده قاعدة كلية وهي ان السالوح قد ضبط انواع البر من

الوضوء والغسل والصلاة والزكاة والصوم والحج وغيره فالتبعت الملل عليه بانحاء

فشرع لها اركانا دشر وطا او ابا ووضع لها كبريات ومضيات وجوارر اشيع القول

في هذا من الاشياء عم لم يمشي في تلك الاركان وغير ما يجدده جامعة مانعة كثر بحث

MANUSCRIPT

473

على سبيل  
 من الامور مستغلة بغيرهم الى رد اوزيكت في الطليعات ولم يرد على ذلك الا انهم الذين  
 لا سوابب ياريتهم من كمال القوام وكونهم فيهم على الاعضاء والاربع في امرهم لم  
 يجعلهم على وجهين بل على وجه واحد ان ذلك داخل في حقيقة كمال الاداء ان اسلكوا  
 نه الامور لا ولم يقد الماء الى مطلق فيهم من احكام البيرة والتدبير ونحو  
 المسائل كلها كثيرة لا قوع لا تصور عدم ووجهها في زيادة على الله عليه السلام  
 انهم في قديمه بغير بقا عدة وعديت القليل لم يرد على الرد اليه بالعموم من اللفظ  
 فيها بينهم ولهذا المعنى قال حفيان الثوري ما وجدنا في امر الماء والاسعة ولما لم يبق له اثر من  
 الثوب احبهم دم المص لم يرد على ان قال حية ثم اقر حية ثم انصه ثم صلى فيه فلم يات  
 بالكثر من نعمهم وانهم باستحقاق المصلحة ولم يعطوا طريق معرفة القبلة وقد كانوا ايسر  
 ومجتهدون في امر القبلة وكانت لهم حاجة مشددة الى معرفة طريق الاجتهاد فهذا كله تفويضه  
 مثل ذلك الى رايهم بهذا الكثرة اياه الله عليه السلام كما لا يخفى على منصف سبب  
 وقد فهم من ترجيح الكلمة انه راعي في ترك الحق وعدم الكاثر من ربه الله بنط مصلحة  
 عظيمة وهي ان هذه المسائل ترجع الى حقائق تستعمل في التعرف على الامور لا يعرف  
 هذه الامور الملحق الله بها مما تحل عند قامة الحد الي التمييز بين المشككين باحكام  
 من اربط بخبرون باقامتها ان من غلبت وفترت لا يمكن تفسيرها ولا بحقائقها بل  
 في تسلسل الامر او يقف في بعض ما هناك الى التفويض على بلوى المستبلي بعد الحقا  
 الاخرى ليست باحق من الاول في التفويض الى المستبلي فلاحظ هذه المصلحة فوض  
 الحقائق ول مرة الى رايهم ولم يشدد فيها فكل من حين ان الاختلاف في امرهم

MANUSCRIPT

473

دعوى

من العاصم بهم . . .

لما التفتلتمت حواء النعم العجب اذا خاف على نفسه من البرد ولم يشف عليه ثم لم يخط

فيما نهم من تاويل اوله سلم الشيطان من المرأة لا يجزية فغيت حمله

غير ذلك فيبقى ان لا تلم الجب اسلا اخرج التسليق من طائفة ان رجلا

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انك فاعل اصحت فاجنب

فاناه فقال ما قال البري عتي صحت اتقي ولم ينف عالا

الامة في ذهابها من كانوا بميرة اعلى بايل من قوله لا تقبلوا العصر الا في ذي قعدة وما

من احاط بجواب العزم على انه صلى الله عليه وآله وسلم فوض الامر في تلك المفاويز

في الموقف على اجابها وكذا في تليق بعضها بعض الى انهاهم ونظيرة

من الاحكام الى تحري التليق وعادة فلا عطف على احد من المختلفين عند ذلك

ما اجتمعت الامة من الاختلاف في القبلة عند النعم ترك العطف على

والله هذه الصلة ما ذكره الى المناظرة من الاصطلاح

ليلا يلزم ان شاركت من عرف هذه المسألة كما هي علم ان اكثر صور الاجتهاد هو الحق

فيها دوائر في باب الاختلاف وان في الامر سعة وان الس على شيء

المخالف ليس شيء وان استنباط حدودها ان كانت من باب ترتيب

كل السان فاعانة على العلم وان كان بعيدا عن الاذعان وغير المشكك

بمقدمات مختصرة ففي ان يكون من غير عاجل اذ ان الصحيح

عند السلام ولقد انظر من انما اجموعوا على وجوبه واجتنبوا اجموعوا على تحريمه

ما اجموعوا على باحة ونس ما اجموعوا على استحبابه واجتنبوا اجموعوا على كراهته



التي هي انتمي اشتبه عليهم القطر في الدنيا الكفاية يجب عليهم ان يحدوا على الخلق  
 بجهة دفع تحريم عليها هذا حكم علقه الله في كتابه الخلق في كل علق وروى السقوط  
 وكما على التكليف العيني بل هو في المكان البحت في كل علق في المقام المذكور  
 المسئلة مما يفيض فيه اجتهاد المجتهدين اذ هو بطلان تطعن من كان فيها بدت صحيح  
 وقد حكم بحلها في اجتهادها بطلان اذ كان اجتهاد جميعها كما ما ينبغي ان كان  
 في الكفاية انما لها حديثا في ادلائها بفض اجتهاد القاطن في المفتي في خلافه في  
 جميعا على التي اذ اراهم بالقرابة في سبب تاكيد الاخذ بهذه المذاهب الاربعية  
 والتشديد في تركها والخرج عنها اعلم ان في الاخذ بهذه المذاهب الاربعة على عظمية  
 في اثارها من غيرها مفسدة كبيرة وعن مبدئين ذلك وجوه اربعة هي الاول  
 علي ان يعتمدوا على السلف في معرفة الشريعة فالتابعون اعتمدوا في ذلك على  
 ترجيح التابعين واعتمدوا على التابعين وهكذا في كل شئ اعتمدوا على السلف  
 ولا يعقل بل على ذلك لان الشريعة لا يعرف الا بالعقل والاستنباط لا نقل  
 لا يستقيم اللبس ياخذ كل طبقة ممن قبلها بالاتصال ولا بد في الاستنباط ان يتر  
 مدارج المتقدمين لتلازم من اقوالهم الاجزاء البسيطة ما يوصله من في  
 الكتب بل جميع الصناعات كالفرد والنحو والخط والشعر والحدادة و  
 التجارة والصياغة لم يتيسر لاحد الا بالازمة عليها وغير ذلك ما لا يحصى لم يقع في النار  
 جاز في العقل واذا تعذر الاعتماد على اقوال السلف فلا بد ان يكون اقوالهم التي  
 يعتمد عليها مروية بالاسانيد الصحيحة او في كتب مشهورة وان كان في غير ذلك

بن الرجب ، في سنة ٢٢٢ هـ  
 الموضح في سبب الخلاف في ادب بين علي حكامها والامام يعقوب الاصفهاني عليه السلام  
 في سنة ٢٢٢ هـ في سنة المأخرة هذه قال الله تعالى هذه المذاهب الاربعة التي هم الاثمة  
 الامامة والرياسة وهم اهل الشيعة لا يجوز الاعتماد على آقاويلهم فيما ينقل قول  
 صلى الله عليه وآله وسلم اتبعوا السواد الا بحم ولما اندرست المذاهب الحققة  
 الاربعة السابقة اتبعتها السواد الاظم والجمهور فيها في جميع السواد  
 الا عظم فيمنع ان الزمان لما خال وبعث الحمد وبعث الامانات انما ان يعقد  
 على احوال علماء السور من القضاة الجدية والفقهاء التابعين لاهل البيت حتى ينسبوا  
 ما يقولون اليه من ابيهم من السلف بالصدق والدين والامانة اما صريحا  
 في حفظ قوله ذلك الا على قول من لا تدري هل جميع شروط الاجهاد او لا فانها  
 لما رويتم في حفظ مذاهب السلف عسي ان يصدقوا في تحريمها على  
 ان لم يستأمنهم في الدنيا والسنة واما اذا لم نرمهم ذلك في حياتهم وفي العبد  
 الذي اشار اليه عمر بن الخطاب رضى الله عنه حيث قال يهدم الامم جدال المنافق بلقنا  
 وابن مسعود رضى الله عنه حيث قال من كان متبعا فليتبع من مفي فما ذهب اليه ابن عمر  
 حيث قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تخلفوا احدكم في قول الله عز وجل ياخذ قول احد غير قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 عليه وآله وسلم بل ابرئوا له قوله تعالى اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه  
 قوله تعالى واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما افينا عليه آباءنا وما قل  
 ما دحالم لم يلق فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون حسنة اولئك  
 الذين اراد الله ان يهديهم الى صراط مستقيم وقال تعالى ان من اعظم في شيء قولا

الى الله والشورى انكم لم تسموا به في اليوم الآخر فليس في ذلك عيب انما هو من الله  
 احدث في القرآن والسنة ودم ذلك عند الشنايع الى قولهم فاما في قوله فاما في قوله  
 مع اجماع الصحابة كلهم اولهم عن ابيهم فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله  
 اولهم عن ابيهم على الامتناع والسبع من ان يقصدا هذا في قول انسان منهم او من قبله فاما في  
 كلمة فليعلم من اخذ بجميع احوال المجتعة او في ذلك او بجميع احوال الشنايع او بجميع  
 احوال اهل البيت فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله  
 والسنة فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله  
 يعني لا اشكال فيه وانه في نفسه سلفا ولا انا في جميع الاعصار المحمودة الثلاثة فقد  
 اتبع في سبيل المؤمنين فخذ بالسنن في ذلك فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله  
 تقليداهم وتقليد غيرهم فقد خالفهم من قبلهم والاضافا الذي جعل رجلا من هو  
 غيرهم ادلى بان يقلد من غير الخطاب او علي بن ابي طالب او غيره من اهل البيت  
 ابن عباس في رواية ام المؤمنين روى في سبيل التقليد في كل واحد من اهل البيت  
 يتبع من غيره انتهى فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله فاما في قوله  
 ظهر عليه طورا بينا ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم امر بذلك او في قوله فاما في قوله فاما في قوله  
 ببسبب انا بان يتبع الاحاديث واوائل الخالف والموافق في المسئلة فلا يجد بها مخالفا  
 اربابا يرتكبون بغا فغير امن المتبحر من في العلم فيهمون القيد يري الخالف لا يتبع لا يتبع  
 او استنباطا او نحو ذلك فيستدل بسبب الخالف حديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الاتفاق في  
 حق جلي وهذا هو الذي اشار اليه الشيخ محمد بن عبد السلام حيث قال ومن عجب  
 الجيب ان الفقهاء من قبلهم يفتوا اهلهم على ضعف ما فداها من محبتهم ولا يفتوا

(68)

(69)



معاد الامم ذلك بعدد في ميرك من شهد الكتاب والسنة والائمة الصحيحة  
 لم يجرهم جودا على تقليد امامهم الخليل كونه ظاهر الكتاب والسنة وبناء لها بالبراهين  
 حيدة الجماعة فضلا عن مقلده وقال لم يزل الناس يابون من اتفق من الطوائر من  
 تقليد مذهب ولا الخار على احد من الساميين الى ان ظهرت هذه المذاهب واستعصوا  
 من المقلدين فان اقدمهم يتبع امامهم <sup>درهمه</sup> عن الاول مقلد الذي قال كان بني  
 مرسل وذراني من <sup>من</sup> وبعد عن الصواب لا يجي به احد <sup>الذي</sup> الا للكتاب وقال الامام  
 ايرشانه ينبغي لمن اختل بالحق لا يقتصر على مذهب امام ويعتقد في كل مسألة صحة  
 ما كان اقرب الى دلالة الكتاب والسنة المحكمة وذلك سهل عليه اذا كان اتقن معظم  
 العلوم المستندة لبيضة التعصب والنظر في طرائق الخلاف فانها مضيقه للزمان <sup>لصيقه</sup>  
 مدح من يتبعني انه يني عن تقليده تقليد غيره قال صاحب النزلي في اول مجمره  
 اخبرت هذا من علماء قم ومن معني قوله لا قربة علي من اراد مع اعلاميه يني عن تقليده  
 قلبي <sup>عنه</sup> لينظر فيه لا يري ويحاط لنفسه يري مع اعلامي من اراد علم الشافعي يني الشافعي  
 عن تقليده وتقليد غيره انتهى وفيمن يكون عاميا ويقلد رجلا من الفقهاء بعينه يري انه  
 يمنع من مثل الخطاء وان ما قال هو الصواب البتة واخبرني في قلبه ان لا يترك تقليده وان  
 ظهر دليل على خلافه وذلك ما رواه الترمذي عن عدي بن حاتم انه قال سمعت رسول  
 صلي الله عليه وآله وسلم يقول اتخذوا اخبارهم <sup>مع</sup> بما ينهم اربابا من دون الله قال اللهم  
 لم يكونوا يعبدونهم ولكنهم كانوا اذا اكلوا اكلواهم شيئا استحلوه واذا شربوا شربواهم  
 وفيمن لا يجوز ان يستقي الخمر شيئا فقيهها شافعي <sup>الحاكم</sup> ولا يجوز ان يقتدي  
 الخمر شيئا فانه شيئا فان هذا قد خالف اعلامهم <sup>الاول</sup> وما قل الصواب <sup>لجان</sup>

MANUSCRIPT

بني

A73

وليس محله في من لا يدرك الا بقول النبي صلى الله عليه وسلم قد علمنا ان الله  
ورسوله لا حراك الا ما حرمه الله ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قال النبي صلى الله عليه وسلم  
وسلمه لا بطريق الجمع بين الاختلافات من كلامه ولا بطريق الاستنباط من كلامه بل جمع بينهما  
راشدا اعلم انه معصوب فيما يقول ويقتضي ظاهر احتج سنته رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وسلمه فان خلاف ما بطلنا قطع من سماعه من غير هذا دلالة امر بهذا كيف يتكوه  
احد مع العلم بالاستقراء الاختصاص في قول بين المسلمين من عبد النبي صلى الله عليه وسلم ولا فرق  
بين ان يستفتي هذا ام لا يستفتي هذا يعني هذا ان يكون جمعا على ذكره كيف لا  
نؤمن بفقهاءنا ما كان الله فيهم من الله فقهه فرس علينا طاعة وان معصوم فان  
اقتضينا بواجدهم فذلك جعلنا ان علم الله وسنته رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان يكون من صريح الكتاب والسنة او سبطا عنها بخبر من لا يستنبط  
بالقرين ان الحكم في صورة ما سوطه بعلمه كذا او طمان تعب تلك المعصومة  
غير المعصوم فكانه يقول طمنت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا  
وجهت هذه العلة فالحكم ثم هكذا في بقية مندرج هذا اليوم فهذا ايضا معقول  
النبي صلى الله عليه وسلم ولكن في طريقة طين ولولا ذلك لم تكن مومن  
بهده فان بلغنا من الرسل المعصوم الذي قد حضر الله سبحانه وتعالى  
صالح يدل على خلاف مذهبه وتركنا حديثه وابتعدنا ذلك التحسين فنظمنا ما عدا  
يوم يقوم الناس رت العالمين باب اختلاف الناس في الاخذ بهذه المذاهب  
الاربعة وما يجب عليهم من ذلك اعلم ان الناس في الاخذ بهذه المذاهب على  
الاربع منازل ولما قدم هذا بخزان يتعدده احد ما رتبة الاجتهاد المطالب

الى صاحب المذهب الثاني واثباته مرتبة الخبز دور المجتهد في المذهب  
 والثالثا حجة المذهب في المذهب الذي حفظ المذهب واثباته وهو يفتي بما يقن  
 وحفظ من مذهب صاحب دور البعها المقلد الذي يستقي علماء المذهب يعمل  
 على توهم وكتب المقوم مشيئة بشروا كل منزل وحكامه الا ان من الناس من لا  
 يميز بين المنازل فيعقب في تلك الاحكام يظهرها متناقضة فاردنا ان نجعل لكل  
 منزل فصله ثم بينا احكام كل منزل على حدة فتصل في المجتهد المقلد المتسبب قد  
 قد مناشرة هذا الفقه وحاصل كل ذلك انه الجامع بين علم الحديث والفقه المراد  
 عن اصحابه واصول الفقه كالكبار والعلماء من الشافعية وهم ان كانوا كثيرين في انفسهم  
 لكنهم اقلون بالنظر الى المنازل الاخرى وحاصل منفسهم على ما استقرنا من كلامهم ان  
 المذاهب اربع من تلك الشافعية والحنيفة والثوري وغيرهم من المجتهدين  
 والشافعية هم دفناوهم على ما ذكرنا ذلك وانما يصححان ثم هي احاديث الترمذي وابيه  
 والشافعية المقلد الفقيه المستند انفسا او اشارة اخذوا بها ويولي عليها ادي مسئلة  
 هذا الفقه المتألفه مركبة ردونا وتركوا هذا بها ادي مسئلة اختلف فيها الاحاديث والاثبات  
 اجتهدا في تيسر بعضها بعضا بما يحيل المفسر قاصدا على الميهم وتنزيل كل حديث على  
 هو ثم غرد ذلك مما انما كانت تحت باب السنين والدواب فان كل سنة وان كانت  
 من باب الحلال والحرام اذن باب انقضاء واختلفت فيها العلماء وانما يكون  
 والمجتهدون جعلوا على قولين اولى على احوال ولم ينكروا على احد فيها اخذ منها ما اولا  
 في الممارسة اذا كان لشهد الحديث والاثبات لكل باب ثم استقر عواجهدهم في معرفة  
 الاذوق والارجح بالبقوة الرواية او بعمل اكثر الصحابة او كنه مذهب جمهور المجتهدين

ادموافقا للقياس كحيث انظر اية ثم علم انك الاقوي زهير بن علي اخذ بالقول  
الاخر فان لم يجدوا في المسئلة حديثا من تنكب الطبقتين احالوا اجماعهم في شوا  
اقوالهم من اثار الطبقة الثالثة من كتب الحديث والى ما يفهم من كلامهم من الدليل  
والتعلييل فاذا اطمئن الخطا في شي اخذوا به فان لم يطمئن بشي مما ذكره ووجدوا  
بغيره وكانت المسئلة مما ينقد فيه اجتهاد المجتهد ولم يسبق فيه اجماع وقام عندهم الدليل  
الصريح قالوا به مستعين بالله متوكلين عليه وهذا باب مملو من الروايع وذهب الرافعي بجهنم  
فرا فقها اشدا اختاب وان لم تقم عندهم دليل مرجح استعملوا السواد لا اعظم دلي مسئلة  
ليس فيها مرجح او تعليل مرجح ~~في المسئلة~~ يستفرد المجتهد في طلب انفسه او اشارة  
ادعاء من الكتاب والسنة او اثر من الصحابة ~~في المسئلة~~ فان وجدوا قالوا به  
وكنس عندهم ان يقلدوا عالما واحدا في كل مقال اطلاقا به نفسه ~~في المسئلة~~  
كنت في ريب مما ذكرنا فاعليك بكتب الميسقي وكتاب معالم الدين شرح  
اسنة اللبغوي فهذه طريقة المحققين من فقهاء الحديث ودليل ما هم غير علماء  
من اهل الحديث الذين لا يقولون بالقياس ولا الاجماع وغير المتقدمين من اصحاب  
الحديث ممن لم يلتفتوا الى اقوال المجتهدين اصلا ولكنهم شبهوا اسانين بالكتاب  
الحديث لانهم صنعوا في اقوال المجتهدين ما صنعوا في مسائل الصحابة ~~في المسئلة~~  
فصل في اجتهاد في المذهب وفيه مسائل مسئلة اعلم ان اوجب على المجتهد في  
المذهب ان يحصل من السنن والاثار ما يكثر به من مخالفة الحديث الصحيح اتفاقا  
استلف ومن دلائل الفقه لا يقتدر به على معرفة ما خذ اصحابه في اقوالهم ~~في المسئلة~~  
ما في الفنادي ~~في المسئلة~~ لا ينبغي لاحد ان يعني الا ان يعرف اقوال اهل العلم ~~في المسئلة~~

من ابن خلدون وغيره - بين الناس فان عرفوا قلوب العلماء ولم تعرف مذاهبهم  
فان سئل عن مسئلة يعلم ان العلماء الذين يتخذ مذاهبهم قد اتفقوا عليه فلا باس  
بان يقول هذا جائز وهذا يجوز ويكون قوله على سبيل الحكاية وان كانت مسئلة قد اختلفوا  
فيها فلا باس بان يقول هذا جائز في قول فلان وفي قول فلان لا يجوز وليس ان  
يتمتع فحبيب يقول بعضهم ما لم يعرف مجتمعهم في فصول العمادات في الفصل الاول ان  
لم يكن من اهل الاجتهاد ولا يعمل له ان يفتي بالطريق الحكاية فيمكنه ان يحفظ من اقوال  
المفتي ما روى عن ابي يوسف وزفر وعافيه بن زبير انهم قالوا لا يعمل لاحد ان يفتي بقولنا  
ما لم يعلم من ابن قلنا وفيها ايضا عن بعضهم قالوا ان الرجل حفظ جميع كتب  
الاجتهاد لم يملك الفتوى حتى يفتي اليه لان كثيرا من المسائل اجاب عنها  
على اهل بلدتهم بحالها فبعضهم في كل مفتي ان ينظر الى عادة اهل بلده وروايات  
في بلدته في الاجتهاد في عمدة الاحكام من المحيط فاما اهل الاجتهاد من يكون عالما  
بالكتاب والاسنة والآثار وجوه الفقه ومن الخاتمة نقل عن بعضهم لاجتهاد من  
حفظ المبسوط ومعرفة الناسخ والمنسوخ والمحكم والمادول والمعلم لعبادات الناس  
وعرفهم في استراجعية قيل ادني الشروط للاجتهاد حفظ المبسوط وذكر هذه الروايات  
في عمدة المفتي قول هذه الجاريت معنى الفرق بين المفتي الذي هو صاحب  
تخرج اهل المفتي الذي يتم في مذاهب اصحابه يفتي على سبيل الحكم لا على سبيل  
الاجتهاد مسئلة اهم ان القاعدة عند محققي الفقهاء ان المسائل على اربعة  
اقسام قسم تقرر في ظاهر المذهب وحكماء انهم يقبلوا على كل حال واقفت الاصول  
ادخلت ولذلك ترى صاحب الهداية وغيره يتكلفون بيان الفرق في مسائل

الاجل قسم هو دوايم شاذة عن الحقيقة وصاحبه علم لا هم بالقبول الا  
اذ وافق الاصول وكم في الهداية لا يخرجنا من تصحيح بعض الروايات الشاذة كمال  
الدليل وقسم هو مخبر عن المتأخرين اتفق عليه جمهور اصحاب وحكم انهم يفتون به  
على كل حال وقسم هو من لم يتفق عليه جمهور اصحاب وحكم ان يترفع المفتي  
على الاصول والنظار من كلام السلف فان وجد موافقا لما افذبه والاركان  
في خزانة الروايات نقلا عن كتاب الفقيه الى الميثاق في باب الاعداء عن الثقات  
ولو ان رجلا سمع حديثا او سمع مقالة فان لم يكن له تقابل فقام فلا يستعان به  
منه الا ان يكون قول او اقوال الاصول فيجوز العمل به والا فلا ذلك هو دجده فاما مكتوبا  
او مسئلة فان كان موافقا للاصول جاز ان يعمل به والا فلا وفي البحر الركني عن ابي  
الميثاق قال سئل ابو نصر عن مسئلة وردت عليه يقول رحمه الله وقتئذ لم يكن  
كتب اربعة كتاب ابراهيم بن هاشم واداب القاضي عز الدين واداب الخ و  
كتاب النوادر من جهة هشام هل يجوز لنا ان نقضي منها اول هذه الكتب محمود قد  
نقله فقال ما صح عن اصحابنا فذلك علم محبوب ومرغوب فيه معني به داما الفتيا فاني  
لا اري لاحد ان يقضي بشي لا يفهمه ولا يحتمل انقال الناس فان كانت مسائل  
قد شتهرت وظهرت داخلت عن اصحابنا رجوت ان يتبع لي الاعتماد على باقي السوازل  
مسألة اعلم ان المسئلة اذا كانت ذات اختلاف بين الحقيقة وصاحبه فحكمها ان  
يتم في المذهب بخيار من اقوالهم ما هو اقوى وليطاد اقدس تعليلا اذ فرق بالنسبة  
ولذلك اتفق جماعات من علماء الخنفية على قول محمد في طهارة الماء المستعمل وعلى طهارة  
في اول وقت الصلاة المشار في جواز المزارعة وكتبهم مشحونة بذلك لا يحتاج الى ايراد

القول وكذلك الحال في سبب الشافعي في المنهاج وبعبارة في المتن المناسبات  
 المذهب عدم توثيق ذوي الارحام وقد افي المتأخرون عند عدم انتظام بيت  
 المال بتوزيعهم وقد نقل فقيه اليمن بن زياد في تعداد مسائل افي المتأخرون فيها  
 بخلاف المذهب منها اخراج الفلاس من الزكوة المفروضة بالنقد بن وعرفى المجتهد  
 اختي البلقيني حوازة وقال اعتد جوازه ولكنه مخالف لمذهب الشافعي وتبع البلقيني  
 في ذلك البخاري ومنها دفع الزكوة الي الاشتراف العلويين افي الامام فخر الدين الرازي  
 بجوازه في هذه الارضه حين ميتوا سهمهم من بيت المال وضربهم الفقر ومنها بيع النخل  
 في الكور بالبيع ما فيها من الشمع وخمسة اجاب البلقيني بالجواز ونقل بن زياد عن الامام  
 بن محمد انه قال ثلاث مسائل في الزكوة فقي فيها بخلاف المذهب نقل الزكوة ودفع  
 الزكوة الي واحد ودفعها الي احد الاصناف اقول وعندي في ذلك رأي وهو ان المقتضي  
 في المذهب الشافعي سواء كان مجتهدا في المذهب او متبوعا فيه اذا احتجاج في مسئلة الي  
 غير مذهبه فعليه بمذهب احمد طاعة اهل الصحاب الشافعي علما وديانة ومذهبه عند التحقيق  
 فروع لمذهب الشافعي ووجه من وجوهه والله اعلم تفصل في المستخرج في المذهب وهو انما  
 لكتب مذهبه وفيه مسائل مسئلة من شرطه ان يكون صحيح الفهم عارفا في العربية  
 واسانيد الكلام ومراتب الترتيب متفطنا المعاني كلامهم لا يخفى عليه لبا تفهيد  
 ما يكون مطلقا في الظاهر والمراد منه ان يتروا طائفة ما يكون مقيد ان في الظاهر المراد  
 منه الما لى بنه علي ذلك ابن نجيم في البحر الرائق ويجب عليه ان لا يفتي الا بما حقه  
 وبيان اما ان يكون عنده طريق صحيح يعتمد عليه الي امامه او يكون المسئلة في كتاب  
 مشهور تداولته الايدي في النهر العائق في كتاب القضاء لطيفة نقل المقتضي المقلد

[illegible]



صاحب الهداية في رتبة الشعار الزند وسبته في فصل المعجزة راجع إلى من لا يحجج إذا  
 قلت قولاً وكتاب الله يخالفه قال أتركوا قول الكتاب الله فقبل إذا كان خبر الرسول صلى الله  
 عليه وآله وسلم يخالفه قال أتركوا قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقبل إذا كان  
 قول المعجزة يخالفه قال أتركوا قول الله يقول الله في الحديث روي البيهقي في  
 بلتن من الكلام على القراءة بسنده قال قال الشافعي إذا قلت قولاً وكان النبي  
 صلى الله عليه وآله وسلم قال خلاف قول في ما يصح من حديث النبي صلى الله عليه وآله  
 وسلم أدي فلا تظلموني وقال الإمام الحرمين في نهاية عمر الشافعي أنه قال إذا بلغكم خبر  
 صحيح يخالف مذهبي فاتبوه واعلموا الله مذهبي قد صح خصوصاً أنه قال إذا بلغكم  
 عني مذهب ومع عنكم خبر علي يخالفه فاعلموا أن مذهبي موجب الخبر روي الخطيب  
 بإسناده أن الداركي من الشافعية كان يقتضي درجاً يقتضي بغير مذهب الشافعي و  
 الحقيقة فيقول له هذا يخالف قولهما فيقول ويلكم حديث فلان عن فلان عن النبي  
 صلى الله عليه وآله وسلم بهذا ولا تأخذ بالحديث أدي من أخذ بقولهما إذا خالفاه هكذا  
 يؤيده ما ذكر في الهداية في مسألة صوم الحجج لو استجمم ذلك يفسره ثم أكمل  
 عليه القضاء والكفارة لأن الظن ما استند إلى دليل شرعي إلا إذا أوقفه فقيه  
 بالفاء دللنا الفتوى دليل شرعي في حقه ولو بلغه الحديث وأخبره كذلك  
 عن محمد لأن قول الرسول صلى الله عليه وآله وسلم لا سراع عن قول المفتي في الكافي  
 والحمد لله أي لا يكون أدني درجة من قول المفتي وقول المفتي يصلح دليلاً شرعياً  
 فقول الرسول صلى الله عليه وآله وسلم أدي وعن أبي يوسف خلاف ذلك لأن  
 على المعايير الاقتدار بالقضاء لعدم الاستدلال في حقه إلى معرفة الأحاديث وإن

عوفه . ويليحب الكفاية وفي المأزى بالاتفاق . والله اعلم .  
ثم للعامة الاقتدار بالفتها ومحمول على العامة المعرفة بالجاهل الذي لا يعرف معنى  
الاحاديث وتاديبها لانه اشار عليه بقوله لعدم الاستعداد اي في حقه او موافقة  
الحاديث وكذا قوله ان عرف العجمي تاديبه بحسب الكفاية يشير الى المراد من  
العامة غير العالم في الحمدي العامة منسوب الى العامة وهم الجاهل فعلم من هذه  
الاشارات ان مراد ابي يوسف الغناس العامة الجاهل الذي لا يعرف معنى  
النص . تاديبه فيما ذكر من قول الجعفيقة والشافعي ومحمد بن قيس القائل يجب  
العمل بالرواية بخلاف النص انتهى ما نقلناه من خزائن الروايات وفي المسئلة  
قول اخر وهو انه اذا لم يجمع آلات الاجتهاد لا يجوز له العمل على الحديث بخلاف  
ما ذهب لانه لا يدري انه منسوخ او ما دل او محكم محمول على ظاهره وما في اي هذا القول  
ابن الحاجب في محتمره وتابعوه ورواياته ان اراد عدم التيقن بنفي هذه الاحتمالات  
فالاجتهاد ايضا لا يحصل له اليقين به بل كدائما ينبغي اكثر اقره لما غالب الظن . والله اعلم  
انه لا يدري ذلك بغالب الراي منهضاه في صوت التراجع لان المتجر في المذهب  
المتبع لكتب القوم الحافظ من الحديث والفتحة لمجملها كثيرا يحصل له غالب الظن  
بان الحديث غير منسوخ ولا ما دل تبادل يجب القول به وانما البحث فيما حصل له  
ذلك والختم بينهما هو قول ثالث وهو . انتماره ابن الصلاح وتبعه النووي ومحمد  
ابن ابن الصلاح من وجد من الشافعية حديثا بخلاف ما ذهبوا نظر ان كملت الآلة لاجتهادها  
مطلقا وفي ذلك الباب والمسئلة كان له الاستقلال بالعمل به وان لم يكن شق  
لخالفه الحديث بعد ان بحث فلم يجد لخالفته جوابا شافيا عنه فله العمل به ان كان

على ما لم يستقل غير شافعي ويكون قد اعتمد في ترك من غير ما مذهبنا والنفوذ  
 وقوله وهذا هو المذهب في المذهب ان يعمل في مسئلة خلاف مذهب  
 متعلق فيها امام اخر هل يجوز له ذلك اختلفوا فيه فثبت ان الفراقي ومثله هو قول  
 ضعيف عند الجمهور لان مناه علي ان الانسان يجب عليه ان يأخذ بالدليل فاذا كانت  
 ذلك لجملة بالدلائل اقمنا اعتقادنا افضلية امامه مقام الدليل فلا يجوز له ان يخرج من مذهب  
 كما لا يجوز له ان يخالف الدليل الشرعي ودوران افضلية الامام على سائر الائمة مطلقا فورا  
 في صحة التقليد اجماعا لان الصحابة والتابعين كانوا يعتقدون ان غير هذه الائمة يكره  
 ثم عمر كانوا يقلدون في كثير من المسائل غيرها بخلاف قوليها ولم ينكر علي ذلك عند كان  
 اجماعا على قلناه واما افضلية قوله في هذه المسئلة فلا سبيل الى معرفتها للمقلد الفرس  
 فلا يجوز ان يكون شرطا للتقليد اذ لم يتم ان لا يصح تقليد جمهور المقلدين فلو سلم فني مسئلة  
 هذه هذا عليكم لا لكم لانه كثير ما يطلع على حديث يخالف مذهب امامه او يجد قياسا قويا  
 يخالف مذهب معتقدا افضلية في تلك المسئلة لغيره وذهب الاكثر من الى جوازهم  
 المتقدمين وابن الحاجب وابن الهمام والنووي والشيخ كاشان وغيرهم في جماعات من العلماء  
 والملكيت من يقضي فكر مسماهم الى التطويل وهو الذي انعقد عليه الاتفاق من مذهب  
 الاربعة من المتأخرين واستخرجوه من كلام ادولم ولهم مسائل مستقلة في هذه المسئلة الامام  
 اختلفوا في شرط جوازهم فمنهم من قال بشرح في ما قلنا اتفاقا فصره ابن الهمام فقال اي  
 عمل به واختلف الشراح في معني هذه الكلمة فعمل بها على ما يخصومه بان يقضي ملك  
 الصلوة الواقعة على المذهب الاول مثلا وهو الصحيح الذي لا محذور فيه عند التحقيق وقيل  
 محذور وبانه ليس اتفاقا بل اكثر ما روي من السلف هو الجيش بخلاف المذهب

MANUSCRIPT

فيما لا

فيها ان يعملون به عليهم من قائل لا ينقض الرخص فقول النبي ما سئل عليه  
 ورد بان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا خيرا خارا من الاثرين ما لم يكن  
 انما قيل بالمعقوبة الدليل بل الدليل الصحيح المبرج قام بخلافه مثل المتعة والمنف  
 و قد اوجده وجميه وحدث في كتاب التخصيص في تخرج احاديث الرافي الحاشية ابن حجر  
 العسقلاني في كتاب النكاح من نقله عن الحاكم في كتاب علوم الحديث باسناد  
 الي الاوزاعي قال يفتن ابوترك من قول اهل الحجاز خمس من قول اهل العراق  
 خمس من احوال اهل حجاز يستماع الملاهي والمتعة وبيان النساء في اديارهم  
 والعرف والجمع بين المصنفين بغير عذر من قول اهل العراق شرب البغية قمار  
 العصر حتى يكون ظل الشيء اربعة امثاله واما جمعة الاثني سبعة اموات والارزاق من ذلك  
 والاكل بعد الفجر في رمضان ثم قال ابن حجر وروي عبد الرزاق عن معمر بن وهب  
 اخذ بقول اهل المدينة في استماع الغناء وبيان النساء في اديارهم وبقول اهل  
 مكة في المتعة والعرف وبقول اهل الكوفة في المسكران شرع عيار الله ومنهم من  
 قال لا يفتن بحسب ترك حقيقة متعة الاماين قبل المنوع ان يترك حقيقة  
 متعة الاماين قبل المنوع ان يترك حقيقة متعة في مسألة واحدة مثل البغية  
 بلا ترتيب وقد خرج منه الدم السائل في مسئلتين كما اذا طهر الثوب بذهب في  
 وصلي بذهب ابيض فيتم ان يقال فيه كما ان كان المقصود من هذا القيد  
 ان لا يخرج مجموع ما اشتمل من الاتفاق فهو حاصل في مسئلتين ايضا وان كان المقصود  
 ان لا يخرج هذه المسئلة وحدها من الاجماع فيكفي منه اشتراكه في هذه المسئلة لا غيرها فيه  
 مسلخ كما يابى فيهم من قال لا يكون المذهب الذي يذهب اليه ما ينقض فيه قضاء

التمام بينه وبين الاحتراز منه يحصل اذا قلنا من حيث ان السبب لا يوجب النتيجة  
 ومنهم من قال بتمشيع صدره في تلك المسئلة بما قلناه غير امامه ولا يتصور الا في البحر  
 قبالا تتبع الاكثر القول المشهور فجوهره من ذهب امامه حسن وان كان بالعكس  
 فنجيب لها خلاصة بل في رسائلهم مع تنقيح ونحوه اما اختار في الجواب شرط ان لا ينقص  
 فصار قاضي به سواء كان النقص لا جماع معين او واحد منهما صحيح كالنكاح بغير شهود  
 مجتمعين ولا اعلان او غيره وفي اختار شرط الشراء بالمصدر يعني في الدليل او  
 اكثر من عمل بنفي السلف اذ لو كانه احوط اذ لو كانه مقتضا من مضيق لا يمكن له المطاعة  
 معه قوله صلى الله عليه وآله وسلم اذا لم تتركوا ما تركتم بامرنا فلو لم يجز استلزم ذلك من  
 التعاني المتبعة في الشرع لا مجرد الهوى والمطلب الدنيا في الوجوب شرط ان يتعلق  
 به حق غير عيني في القام في بخلاف مذهبه في خزانة الردايات في كشف القناع اذا  
 قلنا فقيها في شيء هل يجوز له ان يرجع عنه الى تقليد غير المسئلة علي وجهين احدهما ان  
 لا يكمل ان التزم مذهبا معينا كذهب ابي حنيفة والشافعي وغيرهما والثاني التزم فقها  
 الى ملزم متبع في الوجه الاول قال ابن الحاجب المأجور بعد تقليده فيما قلنا  
 وفي حكم الجواز الجواز لقوله تعالى فاسئلوا اهل الذكرا ان كنتم لا تعلمون فانقول بوجوب  
 الرجوع الى من قلنا ولا في مسئلة يكون تقليد نفسه هو يجرى مجرى الصدق على ما تقرر  
 في المأثور ولقوله صلى الله عليه وآله وسلم اسألوا اهل الجاهل باهم اتمتتم اهتديتم ان  
 العوام في السلف كانوا يستفتون الفقهاء من غير رجوع الى معين من غير انكار  
 محل الاجماع على الجواز كما في شرح ابن الحاجب واما الجواب في الوجه الثاني وهو ما  
 التزم مذهبا معينا كما في حقيقته والثاني في هذه ارباب الجاهل الى لا خلاف في ذلك

مذهبهم وارشاد الى انه اختلف ذلك على التمسك بما قبل فضل لا يجوز  
 ما قبل يجوز مطلقا والحق ان الاشكال الحكم في هذا الوجه والوجه الاول هو ان  
 الذي يرجع عنه بعد تعليله فاما قلنا اي عمل يدور في عرفه وفي عمدة الحكم من القضاة  
 الصوفية مثل عن يوم عيد الفطر انني لعن الناس بطلون في الجامع عند الزوال  
 فتعجب من ذلك ونجهم عن ورودها في عن المصنوعة في الملاحظات الثلثة قال اما المنع  
 فلا يكمل ما دخل تحت قوله تعالى ارايت الذي يبيعه عبدا اذا صلي فلا يتحقق في وقت الزوال  
 بل على ان يكون قبله وبعد من كان ذنبه ففقد ري عن أبي يوسف لا يكره ذلك  
 التطوع عند الزوال يوم الجمعة والشا في لا يكره في ذلك في جميع الايام فليكن اعتبر  
 على هذا المصلي فحسب ان يحسب ان تعليله في هذه المسئلة يري جواز ذلك ويحرم عليك  
 بما احتج به من اخبار ذلك فليس لك ان ينكره على من قلده من اذا احتج بالاجازة من  
 التخييس المزيدي بما قلده هذا المصلي ولا ينكر على من فعل فاعلموا مجتهدا او قلده مجتهد  
 وفي الظهيرة ومن فعل فاعلموا مجتهدا فيه او قلده مجتهدا في فعل مجتهد فلا اراد ان  
 ولا انكار عليه وفي المنهاج ايضا وي لوراي الرقج لفظا كناية ودراته المرأة مرجا  
 فله الطلب لها الا تساع فيها جعان غيرها فايده مستشكا رجل شاف في الاختلاف  
 بين عبارتي الاخبار واجهته بما يحل الخلاف في كتاب القضاء من كتاب الاقوال  
 ما حاصله اذا دونت هذه المذاهب جاز للمقلد ان ينتقل من مذهب مجتهد الى مذ  
 اه وكذا لو قلده مجتهدا في بعض المسائل احرى في بعض الاخر في له اختيار من كل مذهب  
 الا ان كان كالحفي اذا اقتصد اراد ان يابى بالشافعي لم يتوضا او الشافعي في  
 ادمارة واراد ان ياخذ بالحفي لم يتوضا وعنه من المسائل جاز به حاصل كلاما

16  
 MS. A. 73

5

بالحاكمية ود عليه الماحول الله

والله وسلم وقال ابو حنيفة

لا يفتي لمن لم يعرف دليلي ان يفتي بكلام

ولا غيره وهذا الحكم من حيث اخذوا من

ب والسنة والوجه الثاني

ينظر بعبية ان يبلغ الغاية المقصود

من ان يفتي فيها بلغة حديث صحيح

مخرج كماله ثم قال لم يتركه اذ كان

كذلك الله تعالى كان كالسنة

المجوز عليه من اللغة حديثه

استقر به لم يقبله لكون دمنه مشغولة

بالعمل فاسد وقول كاسد ليس له

شاهد من النقل والعمل ما كان

من القول السابقة فعلى لك وقد كذب

في ذلك من ليس بمعصوم من الخطا

معصوما حقيقة او معصوما في حق العمل

بقوله في قوله ان الله تعالى عطف

لذلك في قوله تعالى وانا على

الامر كله قاطع ومن كان

تحريرات الملل السابقة الامن هذا الوجه

مسئلة اخذوا في الفتوى بالرواية الشاذ

المجوزة في خزائن الروايات في المساجية

ثم الفتوى على الاطلاق على قول أبي حنيفة

ثم يقول ابو يوسف ثم يقول محمد بن الحسن

الشيباني ثم يقول زر بن زهريل وحسن

بن زياد وقيل اذا كان ابو حنيفة في جانب

وصاحبه في جانب المقتي بالامار والاد

اصح اذ لم يكن المفتي محمد اذ كان

اذا ما حتى قال الشافعي الناس كلهم عمال

ابن حنيفة في الفقه في المصنفات وقيل اذا كان

ابن حنيفة في جانب ابو يوسف ومحمد

في جانب فامفتي بالخيار ان شاء الله بقوله

وان شاء اخذوا بها وان كان احد

مع ابن حنيفة فاخذ بقولها البت الا اذا اصح

المشاخ الا ان يقول ذلك الواحد فصح

اصطلاحهم كما اخذ ابو الفقيه ابو الليث قول زر

بن زهر في قوله الميرضا المقتولة منه بعد كما

MANUSCRIPT  
A77



يقيد المصلي في التشهد لما لا  
 لا يرضى في مال الله من غير  
 في حكم القيام ولكن لا يرضى  
 واقتضين الساجي اذا سعى الى امر  
 السعانة والى كان قول اصحابنا لا يجب المصنوع لان لم يتلف علمه فلهذا يجوز  
 للمشاغ ان ياخذوا بقول واحد من اصحابنا عملاً بالمصنوع الزمان في حقنية في باب  
 ما يتعلق بال... ان اردنا ان رخصه الفتوى فيما يتعلق بالقضاء على قول ابي  
 يوسف زيادة في التبرع وفي السمات ولا يجوز للمفتي ان يفتي بعض الناس اذيل المجرور  
 يجوز منعه ان يفر ذلك في الدنيا والآخرة اتم داعم بل يجازي اذيل المشايخ و  
 اختيارهم فيقيد مير السلف ويكتفي باحراز الفضيلة والشرف في القنية  
 في كتاب ادب القاضي في باب مسائل متفرقة... التي يتعلق  
 بالقضاء الفتوى فيها على قول ابي يوسف لانه حصل له زيادة علم بالتجربة وفي  
 عمدة الاحكام من كشف البرودي بسحب المفتي للاخذ بالرخص تيسراً على العلماء  
 مثل المفتي عاتق الحمام والقلوة في الاماكن الظاهرة بدون المصلي وعدم الاحتياط  
 عن طين الشوارع في موضع حكمه... فيها ولا يلحق ذلك باهل العملة بل انما  
 بالاحتياط والعمل بالعزيمة اولاً لهم وفي القنية ثم ينبغي للمفتي ان يفتي الناس بما  
 اسهل عليهم كنه الزودي في خبر الجامع الصغير ينبغي للمفتي ان ياخذ باليسر  
 في من غيره خصه ما في حق الضعفاء لقول صلى الله عليه وآله وسلم تعلى ومعاذ بين  
 بعثهما الى... ولا تعير وفي عمدة الاحكام في كتاب المكارهية سور الكلب

والختم خمس خلافا لما ذكره في  
 بذهب سعيد بن المسيب وبروح الزوج  
 كما كان في الفقيه وثقة بحال في المال  
 ويزوجها لاول زوج دخول الثلث من بيع النكاح وما فرغ من فعل ذلك والوا  
 يسود فيه في الفقه في المأذون من الفداوي المصنفين من سعيد بن المسيب  
 جمع عن قوله من دخول المهر في التماسيل والتمهيد في فاض لا يفقد  
 قضاءه ولو حكم به فقيه الامم او غير الفقيه في التمهيد من المهر فاعل المهر  
 في المأذون على غير المقلد بين قول امامه اي جهة المبدل لا المهر المهر  
 احدهما وكانه اراد اجماع ائمة مذهبه كيف مقتضى مذهبه في قوله المهر في المهر  
 في القضاء والافاء دون العمل بسورته في قول المأذون يجوز  
 المهر في المأذون في اجماع ائمة ابي حنيفة ان يعطى الي ايتها شارة  
 وقول الامام يمنع ان كان في حكمين متضادين كاجاب وتخير بخلاف قوله  
 الكفاءة واجري السبكي ذلك وفتوه في العمل بخلاف المذهب المأذون اي مما  
 عاين نسخة من يجوز تقليده وجمع شدة وطه عنده وحمل على ذلك قول ابن صلا  
 لا يجوز تقليده غير الائمة المأذون اي في ما اذا اقره وحمل ذلك وفيه من ظهور  
 التقليد المأذون في موضع بحيث تخلى رتبة التمهيد عن عقده والامام من حمل  
 شس وهو وجه قيل وحمل ضعفه ان لا يعطى المأذون المأذون والافاء المأذون  
 في العامي اعلم ان العامي المأذون ليس مذهبه المأذون فمؤيد المأذون  
 في العامي المأذون او اجتمع واغتاب فظن انه يقطعه ثم اقل ان اجتمع فقيها

MANUSCRIPT  
 A73

في غير ذلك الكفاية لا يعمده  
 فيها فافهم انما هو عليه  
 من معناه فيما مضى وان كان  
 الجبر وهو قول علي الله عليه السلام  
 الغيبة تظفر لتمام لم يعرف النسخ ولنا ما يدل على الكفاية عليه عند علماء الامم الحديث  
 واجبة العلم بها اذ لا يثبت في العلم بالحدث لعدم علمه بالثبوت  
 والمسوخ والاصح ما هو عليه بلها بشيوعه اذ اكتفى من ان ذلك تظفر ثم فطر عليه  
 الكفاية الا استفتي فيها فافهم بالفظر او بغيره فيجوز لو نوي المقوم قبل الزوال  
 ثم اظفر لم يثبت في هذا بخلافه فلا يثبت في الحيط وقد علم من هذا ان من  
 الكفاية فتوي منه وفيه ايضا في باب قضاء الغايبات عن قوله وليست في الغايبات  
 والسببان كان عاميا ليس له نذهب معين فذهب فتوي به في تمامه وابتدأ  
 افي غني عماد العمود المخوف وان افهمه شافعي فلا يثبت بهما ولا جبرية وان لم  
 يثبت احدا وصادف الصحة على نذهب بهما جزاءه ولا اعادة عليه انتهى في  
 شرح المنهاج البيضاوي لابن امام الكاملية فاذا وقعت لعامي حادثة استفتي  
 فيها مجتهد اذ عمل فيها بفتوي ذلك من وليس له الرجوع عنه الى فتوي غيره  
 في تلك المراتبة بعضها بالاجماع كما نقله ابن الحاجب وغيره وفي جميع الجوامع المتألفة  
 فيه ان كان قبل اجتماعه قال الزود في المختار ما نقله الخطيب وغيره انه لم يكن له  
 مفتي اخر له في ذلك وان لم تكن له في نفسه وان كان هناك آخر لم يلزم مجرد اتمام  
 كله اذ لا بد من غيره في هذه في الله فيمنع فيه الخلاف في اختلاف المفتين اذا



رتبة ابن كثير واولا في قياسه في دلائل العلم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان  
 بهم احمد مرة يقول ليس لي خبر في رسول الله صلى الله عليه وسلم كلام وقال ايضا للرجل لا تقل  
 اتقون ما لكاولا الاراعي الخفي ولا غيرهم وهذا الاحكام من حيث اخذوا  
 من الكتاب والسنة انتهى ثم نقل عن جماعة عظيمة من علماء المذهب اهم كانوا  
 يعملون ويقولون المذهب من غير التزام مذهب معين من رتبة اصحاب  
 المذهب الى زمانه على وجه يقتضي كلامه من ذلك انهم بزل العلم عليه قديما  
 وحدثا حتى صاروا من عليه تصار سبيل المسارين الذي لا يبع خلافة ولا  
 حاجة بنا به الى ذكره وبسطه في نقل الاقاييل ولكن لا بأس ان تذكر بعض ما  
 حفظ في هذه المسألة قال البيهقي في حقه شرح السنة واني في اكثر ما اورد  
 بل في عامة تتبع السبل الذي لاح لي منوع من الدليل في تاويل كلامه  
 وايضا في شكل اترجيع قول علي خذ وقال في باب الذي يستغفر به لقلوة  
 ما بعد ما ذكر التوجيه وبجاءك اللهم وقدر في غيره من الذكر في اقتراح لقلوة  
 فهو في الاختلاف المباح فيها استغفر جاز وقال في باب المرأة لا يخرج  
 الا مع محمد هذا الحديث يدل على ان المرأة لا يلزمها الحج اذا لم يجد حلا من غير  
 يخرج معها هو قول النخعي والسنن البصري وبنه قال الثوري واحمد وسحاق واصل  
 الرضا سب قوم الى انه غيرهما المخرج مع جماعة النساء وهو قول مالك  
 الشافعي والاقايل انما هو حديث في البيهقي في حديث بروع بنت  
 قال الشافعي في ذلك انما ثبت حديث بروع بنت واسق فلا حجة في قول احمد  
 دون النبي صلى الله عليه وسلم فقال مرة عن معقل بن ابرهمة

عن معقل بن سنان عن بعض اشجع من لم يثبت فلا هو باء ولا كالمشا  
انهي قول البغوي فقال الحاكم بعد حكايته لالشافعي ان صح حديث برور  
بنت واشق قلت بم ان بعض مقايضة لا حضرت الشافعي لقلت على  
اصحابه وقلت قصص الحديث نقل به انه في قول الحاكم وهكذا توقف الشافعي  
في حديث جرادة الاسلمي في اوقات الصلوة وفي الحديث عند مسلم فرج جماعات  
من المحدثين وهكذا في البعض من كتاب البيهقي على الشافعي بحديث عبد الله  
بن عمرو استدرك الغزالي على الشافعي في مسئلة نجاسة الماء اكان دون  
القلتين في كلام كثير من كور في الاخبار ورواه في ان يبع المائة جازر علي  
خلاف نص الشافعي استدرك الرضوي على الجنيبة في بعض المسائل منها ما قال  
في آية اليتيم من سورة المائدة قال الرجاء المصعيد وجه الارض ترابا بلان اذ غير  
د النان حجر الماء ب عليه فلو ضرب اليتيم يده عليه مسح كان ذلك طهورا وهو  
منه ب الجنيبة قال قلت فما تصنع لقوله في سورة المائدة فامسحوا بوجوهكم  
وايديكم من ارض بعضه وهذا لا يتاتي في الفخر الذي لا تراب عليه قلت قالوا ان من  
البدء الغاية فان قلت قولهم انها لا تبدأ الغاية قول متعسف ونايهم من قول  
العرب مسحت براسه من الدهن ومن التراب ومن الماء الا حسني التمتع قلت  
كما تقول والاذعان للقي حق من المرار انه في قول الرخشيدي دهره من  
مواخذات العلماء على ائمتهم لاسية امرنا انه المحذون من ان يصفي وانه حكى  
لي الشيخ ابو طاهر الشافعي عن شيخه الشيخ حسن العجمي الحنفية لانه كان ما مرنا ان لا  
نشد على نبالنا في النجاسة القليلة لانه ان الحج استبد به واننا اخذ في

ذلك سبباً في جنيته في القوم ما دون الدين والحق شيخنا أبو طاهر تقي  
 رسول يقول في الآثار دوماً يحمل أهلية الاجتهاد بان يعلم أصول الأول  
 به الله تعالى ولا يشترط العلم به بل يكتفي بالاحكام ولا يشترط ضبط  
 يظهر انقلب الثاني سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكتفي بالاحكام لا  
 جميعها ويشترط ان يعرف منها ما من العام والمطلق والمقتضى والمقتضى  
 المبين والناسخ والمنسوخ ومن المستنبط اثر الاحاد والمرسل المسند والمقتضى  
 واقطع وحال الرواية برأه تدعيلاً الثالث افاضل الصحابة فمن بعدهم اجماعاً  
 واختلافاً الرابع القياس حلية وخفية ويميز الصحيح من الفاسد الى مسلي  
 العرب لغة واخر باو لا يشترط السج في هذه العلوم بل يكفي معرفة عمل منها والاحكام  
 ان يتبين الاحاديث على قدرها بل يكفي ان يكون له اصل صحيح بجميع احاديث الاحكام  
 كمن انما يذكي والناسي وغيرهما ولا يشترط ضبط جميع ابناء الاجماع والاختلاف  
 بل يكفي ان يعرف في المسئلة التي يقضي فيها ان قوله لا يخالف الاجماع بان يعلم انه وافق  
 بعض المتقدمين او يغلب على ظنه انه لم يكلم الاولون فيها بل تولدت في عمره وكذا  
 معرفة الناسخ والمنسوخ وكل حديث اجمع السلف على قبوله او توارث اهل بيته  
 فلا حاجة الى البحث عن عدالة روايته وما اذا لم يثبت عن عدالة روايته فاصح  
 القوم الاشتراط في المجتهدين المطلق الذي يفتي في جميع ابواب الشرع ويجوز مجتهداً  
 في باب دون باب ومن شرط الاجتهاد معرفة اصول الاعتقاد ومال الفرائض لا يشترط  
 معرفة على فرق المتكلمين بادلها التي يفرقونها ومن لا يقبل شهادته من البدعة  
 لا يصح تقليده عند ذلك فقلنا لا يقول بالاجماع كالحارثي بل بالاجماع الاحاد

كما لقد رتبة اوجهاستياس على الشيعة وفي الاثار ايضا ولا يشترط ان يكون للشيعة من حيث  
 واذا ادونت المذاهب جاز للقلد ان ينقل من مذهب الى مذهب وعند الاصوليين  
 ان عمل به في حادثة فلا يجوز فيها ويجوز في غير ما دون لم يعمل جاز فيها وفي غير ما دون  
 مجتهد في مسائل وآخرة في مسائل جاز وعند الاصوليين لا يجوز ولا اختيار من كل مذهب  
 الايون طالب الواسع ان بعض وقال ابن حجر بهرقة لا وجه في منه الشرح وفي  
 الاثار ايضا المنتسبون الى مذهب القاضي واجتهد مالك واحمد امنا في احداث  
 الحوام وتقليد هم متفرع على تقليد الميتة الثاني المباني في اثاره الاجتهاد والجمود  
 لا يقلد مجتهدا وانما ينسبوا اليه بحسبهم على التقدي في الاجتهاد واستعمال المادله وتقليد  
 بعضها على بعض الثالث المتوسطون هم الذين لم يبلغوا رتبة الاجتهاد والجمود  
 على اصول الامام وتمكنوا من قياس ما لم يجدوه منصوصا على ما يجدر به منقول  
 على ما نقل عليه وهو المقلدون له وكذا من ياخذ بقولهم من الحوام والشبهة لا  
 لا يقلدون في انفسهم لا يتم تقلدون وقال ابو الفتح الهروي وهو من تلامذة الامام  
 مذهب ائمة الاصحاب في الاصول ان العامي لا مذهب له فان وجد مجتهدا قلده  
 لم يجده وجد مجتهدا في مذهب تقلده فان يفتيه على مذهب هذا القرح بانه يقلد المجتهد  
 في نفسه والمجهد هذا القرح ان العامي ينتسب الى مذهب لمذهب ولا يجوز له  
 مخالفته ولو لم يكن منتسبا الى مذهب فله يجوز ان يغيره ويقلده في نفسه  
 خلاف مبي على انه لا يلزمه التقليد بمذهب سائرهم فلا فيه جهان قال الهروي  
 يقتضيه الدليل انه لا يلزم بل يستفتي من شاء من اتقن لكن من غير لفظ المرجح  
 وهذا اثر الرادنا يراده في هذه الرسالة والحمد لله رب العالمين



الرسالة التي بعثها الجليلي تبارك في شهر ربيع الأول سنة ١٢٣٣ هـ  
المقدس نبوي صلى الله عليه وآله وسلم  
اختتام پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحيم  
درآمد

